

۴

شرق باستان

گنجینه انجمن علمی باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان شماره چهارم

دوره چهارم

شرق باستان

گنجینه انجمن علمی باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان



ISSN 2788-4822
e-ISSN 2788-4830
پست الکترونیک: shorq@art.ac.ir

شهریور ماه ۱۴۰۵

September 2026



گازتبه انجمن علمی باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان - شماره چهارم

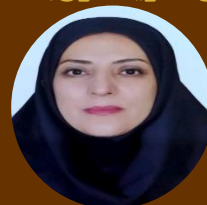
صاحب امتیاز: انجمن علمی باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان

اعضای نشریه شرق باستان:



سر دبیر، ویراستار و صفحه آرا: پوریا صادق‌پور

دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ



مدیر مسئول: مهناز صادقی‌پور

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی

اعضای هیات تحریریه:



دکتر محمد صادق روستایی

عضو هیات علمی باستان‌شناسی دانشگاه

تربت حیدریه



دکتر بهرام عنانی

مدیر گروه و عضو هیات علمی باستان‌شناسی

دانشگاه هنر اصفهان



دکتر هوشنگ رستمی

دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی



دکتر وحید آزادی

دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی



دکتر خدیجه شریف‌کاظمی

دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی

فهرست

سخن سردیر..... ۴

گستره قلمرو هخامنشیان در تراکیه..... ۵-۱۷

نقش خاندان ایرانی در شکل‌گیری، تثبیت

و حکمرانی عباسی بر پایه یافته‌های باستان‌شناسی..... ۱۸-۸۵

تصویر ایزد زرتشتی سروش بر پایه شواهد نو..... ۸۶-۹۹

آی‌خانم پس از ۱۴۵ ق.م (دوره استقرار فرعی)..... ۱۰۰-۱۴۶



سخن سردبیر

هر شماره یک نشریه علمی، بیش از آنکه صرفاً مجموعه‌ای از نوشته‌ها باشد، برشی از حیات فکری جامعه‌ای است که در آن پدید آمده است؛ حاصل پرسش‌ها، دغدغه‌ها و کوشش‌هایی که در مقطعی از زمان صورت مکتوب یافته و در معرض نقد و داوری قرار گرفته است. از همین‌روی، چهارمین شماره نشریه علمی-دانشجویی شرق باستان را نه صرفاً ادامه شماره‌های پیشین، بلکه گامی دیگر در تداوم اندیشه‌ای می‌دانم که از آغاز، پاسداشت شأن پژوهش و التزام به اصالت علمی را بنیاد خویش قرار داده است.

انتشار این شماره، بی‌تردید مرهون همراهی نویسندگان ارجمند، اعضای محترم هیأت تحریریه و مدیر مسئول نشریه شرق باستان است که هر یک در شکل‌گیری این مجموعه سهمی شایسته داشته‌اند؛ بدین وسیله از تمامی عزیزان نامبرده، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نمایم.

امید است نشریه علمی-دانشجویی شرق باستان در ادامه این مسیر، اعتبار علمی خویش را نه صرفاً از تداوم انتشار، بلکه از کیفیت اندیشه، دقت پژوهش و گره‌گشایی از مسائل علمی به دست آورد؛ زیرا ماندگاری یک اثر علمی، به تأثیری بازمی‌گردد که پس از خوانده شدن در ذهن و اندیشه مخاطب برجای می‌گذارد.

در پایان، برخود لازم می‌دانم از تمامی عزیزانی که آثار علمی خویش را برای انتشار در این شماره ارسال نموده‌اند، و لکن به سبب‌های گوناگون امکان انتشار آثارشان فراهم نگردیده است، صمیمانه تقدیر و تشکر نموده و برای ایشان در مسیر پژوهش و فعالیت‌های علمی، موفقیت و توفیق روزافزون را از درگاه احدیت مسئلت نمایم.

پوریا صادق‌پور

شهریورماه ۱۴۰۵

گستره قلمرو هخامنشیان در تراکیه

امین بابادی

دانش آموخته دکتری تخصصی تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران

زمان دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۱؛ زمان پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۲۱

چکیده

هخامنشیان از این طریق بر تراکیه باقی بماند. تراکیه زیر فرمان هخامنشیان رونق اقتصادی و هنری را تجربه کرد و این مسئله در صورت پایایی قدرت هخامنشیان بر این سرزمین ممکن بود. هدف پژوهش، شناخت حدود قلمرو هخامنشی در تراکیه و روش آن، تحلیل محتوای متون است.

در سال ۵۱۲/۵۱۳ ق.م داریوش یکم به اروپای خاوری لشکر کشید تا سکاهای شمال دریای سیاه را فرمانبردار هخامنشیان کند، اما در این راه و با گذر از تراکیه، بخش‌هایی از این سرزمین نیز به زیر فرمان هخامنشیان درآمد. پس از بازگشت داریوش، نیروهایش مأمور به زیر فرمان درآوردن بقیه تراکیه شدند و وقتی برخی شهرهای اروپایی قلمرو هخامنشی در پی شورش ایونیه شوریدند، دوباره نیروهای داریوش مأمور فتح آنها شدند و به نظر می‌رسد که این مأموریت را با موفقیت به پایان رساندند. تغییر رویکرد هخامنشیان نسبت به تراکیه در پی جنگ‌های خشایارشا و اردشیر یکم با یونانیان برخی را بر آن داشته است تا این دوره را پایانی بر تسلط هخامنشیان بر تراکیه بپندارند. مسئله پژوهش حاضر، یافتن گستره قلمرو هخامنشیان در تراکیه در پی لشکرکشی داریوش بزرگ و چند و چون دوام آن در دوران جانشینان او است. یافته‌ها نشان خواهند داد که قلمرو داریوش در تراکیه از دریای سیاه تا قلمرو پایونیان و از دریای اژه تا رود دانوب می‌رسید و تراکیه ساحلی و مرکزی را دربر می‌گرفت، اما در دوره خشایارشا/اردشیر یکم دولت مرکزی ترجیح داد تا از افزایش قدرت پادشاهی نیمه‌مستقل اودریسی پشتیبانی کرده و نفوذ

کلید واژگان

تراکیه، اسکودره، هخامنشیان، داریوش، خشایارشا.

مقدمه

شوق جهانگیری هخامنشیان با درگذشت کورش بزرگ فرو نشست و پسرش کمبوجیه و سپس عموزاده‌اش داریوش بزرگ قلمرو هخامنشی را در جهات گوناگون گسترش دادند. گشودن سرزمین‌های جدید، خود چالش‌های جدیدی برای هخامنشیان به همراه می‌آورد، چرا که با گشودن هر سرزمین، هخامنشیان با اقوام و نظام‌های سیاسی کوچک و بزرگ جدید مواجه می‌شدند و لازم بود تا سیاست‌های خارجی خود را در تناسب با شرایط جدید بازنویسی کنند. وقتی سرداران کورش در پی شکست پادشاهی لودییه، شهرهای یونانی‌نشین غرب آسیای کوچک را فرمانبردار هخامنشیان کردند، خواسته یا ناخواسته با جهان پراکنده اما جنگجوی یونانی طرف شدند که در آن، مناسبات میان شهرهای کوچک و بزرگ پراکنده در غرب آسیای کوچک و بالکان از گونه خاص و متفاوتی بود. شهرهای یونانی گوناگون گذشته از چنددستگی سیاسی، از روابط نزدیک و گسترده فرهنگی و اقتصادی با یکدیگر سود می‌بردند و این، هخامنشیان را ناچار می‌ساخت تا یونانیان آن سوی دریاها را مرمه و اژه را بهتر بشناسند. این شناخت به آنجا انجامید که سیاستمداران پارسی دریابند بدون تسلط بر راه‌های زمینی، نمی‌توان به فرمانبردار کردن یونانیان بالکان امید چندانی داشت. هجوم‌های سکاها در شمال دریای سیاه و شمال قفقاز به قلمرو هخامنشی نیز عامل مهم دیگری بود تا هخامنشیان دریابند که شناخت سرزمین‌های آن سوی دریاها در شمال غربی و در صورت امکان تسلط بر این سرزمین‌ها، از ضروریات حفظ دستاوردهایشان در حدود شمال غربی است. داریوش یکم در همین راستا و پس از تثبیت جایگاه خود به عنوان جانشین مشروع هخامنشیان پیشین، در حدود سال ۵۱۳ ق.م و احتمالاً با هدف اصلی هجوم به قلمرو اتحادیه نیرومند سکاها در اروپای از تنگه بسفر گذر کرد، در حالی که تسلط بر تراکیه و یونانیان اروپایی، از الزامات اولیه رسیدن به این نتیجه بودند. تراکیه سرزمینی گسترده در جنوب خاوری اروپا بود که در این زمان بین نظام‌های سیاسی و اقوام گوناگون تقسیم شده بود و چنانکه خواهد آمد، از منابع انسانی و معدنی

بسیار مهمی برخوردار بود که خود، تسلط بر این سرزمین را برای هخامنشیان جذاب می‌کردند. داریوش پیش از لشکرکشی به اروپا فرمان‌هایی برای عملیات شناسایی و اکتشاف در شمال دریای سیاه (Ctesias, 2010: 181) و مدیترانه (Herodot, III, 135-138) داده بود و می‌توان پنداشت که او در همین حال برای شناخت بهتر تراکیه نیز کوشیده بود. مسئله پژوهش حاضر، یافتن گستره قلمرو هخامنشیان در تراکیه در پی لشکرکشی داریوش بزرگ و چند و چون دوام آن در دوران جانشینان او است.

برخی از پژوهشگران به اظهار نظر در این باره پرداخته‌اند. فول و هموند، فرمانروایی هخامنشیان در تراکیه را بیشتر مربوط به سرزمین‌های ساحلی یا نزدیک ساحل می‌دانستند (Fol and Hammond, 1988: 242-246)، زورناتسی بر این باور است که همه تراکیه زیر فرمان هخامنشی بود و می‌کوشد که پایایی نفوذ هخامنشیان در تراکیه را ردیابی کند (Zournatzi, 2000: 683-685)، هرچند به واکاوی دقیق‌تر گستره نفوذ هخامنشیان در تراکیه نمی‌پردازد. به عقیده توپلین (۱۴۰۰: ۳۲۱) شاید آثار هخامنشی در بخش‌های داخلی تراکیه به معنی اداره این سرزمین‌ها توسط پارسیان باشند، اما او دشواری‌های نتیجه‌گیری در این باره را گوشزد می‌کند. رم (۱۴۰۰: ۱۷۰-۱۷۱) اما نفوذ هخامنشیان را با قید احتیاط، محدود به سرزمین‌های ساحلی تراکیه می‌داند. به عقیده یاکوبس، قلمرو هخامنشیان در تراکیه از سواحل شمالی دریای اژه تا بخش‌های خاوری رود دانوب گسترده بود (Jacobs, 2006)، اما او بر آن است که مرزهای شمالی را نمی‌توان با دقت بیشتری مشخص کرد. گرگوا (۱۴۰۰: ۷۴) نفوذ هخامنشیان در تراکیه را بیشتر شامل سواحل دریاهای اژه و مرمه می‌داند و واسیلو نیز نفوذ هخامنشیان در سرزمین‌های شمالی‌تر را بسیار کم‌دوام در نظر می‌گیرد (Vasilev, 2015: 73-76).

گستره قلمرو هخامنشیان در تراکیه در پی هجوم داریوش و خشایارشا

معمولاً پژوهشگران نام دهیوی^۱ اسکودره/اسکودرا^۲ در کتیبه‌های هخامنشی را برابر تراکیه و به طور کلی قلمرو هخامنشیان در گوشه جنوب خاوری اروپا در نظر می‌گیرند. چنانکه انتظار می‌رود، در کتیبه‌های نخستین داریوش اثری از نام اسکودره نیست و در کتیبه پی بنای کاخ آپادانا نیز داریوش حد شمال غربی قلمرو خود را سپردا (سارد) عنوان می‌کند. در کتیبه دیواره صفت تخت جمشید از «ایونیان سرزمین اصلی و آنان که در دریا هستند»، پس از سارد و پیش از اسه‌گرت سخن رفته است (DPe, 5-18; Kent, 1953: 136) و سپس بر پیکره تندیس مصری داریوش نام اسکودره میان کاپادوکیه و آشور آمده است (یویوت، ۱۳۹۶: ۲۸۱). در کتیبه شوش داریوش، نام این سرزمین را پس از یونانیان دریا و سکا‌های آن سوی دریا و پیش از یونانیان آن سوی دریا می‌بینیم (DSe, 3؛ لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۷۸) و در کتیبه نقش رستم داریوش نام آن میان یونان و سکا‌های آن سوی دریا از یک سو و ایونیان سپر روی سر از دیگر سو آمده است (DNa, 15-30; Kent, 1953: 138) و همین نظم در کتیبه اردشیر دوم یا سوم نیز تکرار شده است (A?P; Kent, 1953: 155-156)، اما در کتیبه خشایارشا که در آن خبری از سکا‌های آن سوی دریا نیست، نام اسکودره میان سکا‌های تیزخود و آکوفچیا آمده است (XPh, 13-28; Kent, 1953: 150-151). بنابراین در حد فاصل میان نفر کتیبه صفت تخت جمشید و ساخت تندیس مصری داریوش، اسکودره به قلمرو هخامنشی افزوده شده است.

قرارگیری نام اسکودره میان کاپادوکیه و آشور در یکی از فهرست‌ها، برخی را بر آن داشته است تا این دهیو را در شمال آسیای کوچک جستجو کنند (نک. رم، ۱۴۰۰ الف: ۱۶۶). در کتیبه‌های شوش و نقش رستم داریوش، به دو دسته یونانی پیرامون نام اسکودره بر می‌خوریم، اما لزومی ندارد دو دهیوی «یونانیان دریا» و «یونانیان آن سوی دریا» در کتیبه

شوش را برابر با «یونان» و «ایونیان سپر روی سر» کتیبه نقش رستم بدانیم. نام یونانیان دریا به طور کلی می‌تواند اشاره‌ای به ساکنان جزایر دریای اژه باشد، همچنین معمولاً ایونیان سپر روی سر را با یونانیان جنوب تراکیه برابر می‌دانند (والزر، ۱۳۵۲: ۵۲؛ داندامایف، ۱۳۸۹: ۱۹۸-۱۹۹؛ لوکوک، ۱۳۸۹: ۱۴۵) و بنابراین می‌توان آنان را برابر «یونانیان آن سوی دریا» در کتیبه شوش دانست که در آن احتمالاً منظور از دریا، دریای اژه است. از این داده‌های اندک نمی‌توان بهره دقیقی برد، اما گذشته از برخی کتیبه‌ها که در آنها بی‌نظمی جغرافیایی به چشم می‌خورد، می‌توان پنداشت که اسکودره جایی در دوردست‌ترین سرزمین‌های غربی قلمرو هخامنشی، احتمالاً جایی در اروپای خاوری و در جوار یونانیان بود. نام خود این دهیو برخی پژوهشگران را به یاد نام اسکوت^۳ انداخته است که یونانیان به اقوام کوچرو شمالی (سکا‌ها) داده بودند (کوک، ۱۳۹۴: ۹۲؛ وخلصانگ، ۱۳۹۷: ۱۰۰؛ Szemerényi, 1980: 46). فول و هموند حتی می‌پندارند که چون آداب گنا‌های تراکیه که توسط داریوش فرمانبردار شدند (نک. ادامه) شبیه سکا‌ها بود، باید منظور از سکا‌های آن سوی دریا را همین گنا‌ها دانست (Fol and Hammond, 1988: 247). برخی نیز نام دهیوی اسکودره را به نام شهری به همین نام در مقدونیه نسبت داده و آن را در کل برابر تراکیه و مقدونیه می‌دانند (اومستد، ۱۳۸۳: ۲۱۴؛ توین‌بی، ۱۳۷۹: ۱۷۴-۱۷۵). در مجموع هر چند هنوز قطعیتی در این زمینه وجود ندارد، اما می‌توان اسکودره در کتیبه‌های هخامنشی را برابر سرزمین‌های تراکیه تا مقدونیه دانست (برای بحث نک. رم، ۱۴۰۰ الف: ۱۶۶-۱۶۳؛ توپلین، ۱۴۰۰: ۳۲۴-۳۲۵). در سنگ‌نگاره‌های هدیه‌آوران آپادانای تخت جمشید، نمایندگان اسکودره برای شاهنشاه اسب هدیه آورده‌اند (نک. کخ، ۱۳۸۷: ۱۳۴) و می‌دانیم که اسب حیوانی مهم در تراکیه بود و احتمالاً با ایدئولوژی حکومتی تراکیان پیوند داشت (Izdimirski, 2006: 237-239).

^۲ . Skudra/Skudrā

^۳ . Skyth

^۱ . Dahyu به معنی یک واحد جغرافیایی-قومی.

داریوش در ۵۱۳/۵۱۲ ق.م شخصاً با دسته‌ای از نیروهایش راهی اروپای خاوری شد. این حمله دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: تابع کردن یونانیان و تراکیان جنوب شرق اروپا و سپس حرکت به سوی سکاهای فراسوی دانوب. تراکیه سرزمینی پرجمعیت بود و هرودت تراکیان را پس از هندیان پرجمعیت‌ترین مردم جهان می‌داند (Herodot, V,3)، همچنین به نظر می‌رسد که این سرزمین ثروت فراوانی داشت، به شکلی که به گزارش توکودید در اواخر سده ۵ ق.م، پادشاهی اودرسیان تراکیه سالانه ۴۰۰ تالان به طلا و نقره مالیات و همین مقدار هدیه از فرمانبرداران خود دریافت می‌کرد (Thucydides, II,10)، معادن فلزات گرانبهای این سرزمین، احتمالاً از سرچشمه‌های اصلی ثروت آن و البته از انگیزه‌های مهم شاه هخامنشی برای به زیر فرمان درآوردن آن بودند (نک. Herodot, V,23, VII,112; Thucydides, IV,8؛ بریان، ۱۳۹۴: ۸۲، ۲۴۳؛ بروسیوس، ۱۳۹۶: ۳۶؛ Fol and Hammond, 1988: 248-250). گذشته از دست اندازی‌های سکاها - اگر سخن کسنفن را بپذیریم - در زمان نبردهای کورش با کروسیوس، برخی از شمشیرزنان تراکی نیز در میان نیروهای شاه لودیه حضور داشتند (Xenophon, Cyropaedia, VI,2,10) و این می‌توانست بهانه خوبی برای داریوش در هجوم به این سرزمین باشد. به گفته هرودت که منبع اصلی ما در این باره است، پیش از لشکرکشی، داریوش به ساختن پلی بر روی بسفر تراکیه فرمان داد (Herodot, IV,83)، هرچند هرودت توضیحی قابل مقایسه با توصیف پل تنگه هلسپونت خشایارشا ارائه نمی‌دهد، اما این پل نیز احتمالاً همان ویژگی‌ها را داشته است. به گفته او پس از رسیدن سپاهی به شمار ۷۰۰ هزار تن و ۶۰۰ کشتی به ساحل اروپایی، داریوش فرمان نقر دو کتیبه «یکی به آشوری و دیگری به یونانی» را داد که بر آنها «نام همه اقوامی که در سپاهش بودند که از همه اقوام تابع او گرد

آمده بودند» نگاشته شده بود (Ibid, IV,87). این کتیبه‌ها که به گفته هرودت سپس بیزانسی‌ها آنها را جابه‌جا کردند، احتمالاً شامل همان فهرست دهیوها بودند که داریوش به تبلیغ آن علاقه زیادی داشت. داریوش زمانی که خود به پیشروی در تراکیه می‌پرداخت، به ایونیان فرمان داد تا بر رود دانوب پلی (قایقی) بسازند و نیروی دریایی خود که توسط «ایونیان، اثولیای و مردانی از هلسپونت فرماندهی می‌شد» را به دهانه دانوب فرستاد (Ibid, IV,89). اغراق هرودت در شمار نیروهای زمینی و دریایی پیداست، اما تأکید او بر فرماندهان یونانی کرانه آسیای کوچک نشان می‌دهد که تنها ناوگان این حوزه درگیر این لشکرکشی شد و احتمالاً خبری از ناوگان دیگر سرزمین‌های ساحلی هخامنشی چون کیلیکیه، فنیقیه و مصر نبود.

داریوش به دهانه رود تیروس^۱ رسید که دو روز از شهرهای آپولونیا و پرینتوس در ساحل دریای سیاه فاصله داشت، در اینجا او فرمان به نقر کتیبه‌ای داد که به ادعای هرودت در آن آمده بود: «از سرچشمه‌های رود تیروس که از آن بهترین و گوارترین رودها سرچشمه می‌گیرد، بهترین و نیک‌نام‌ترین مردم، داریوش پسر هیستاسپ [ویشتاسپ] و شاه پارس و همه سرزمین‌های داخلی، نیروهایش را علیه اسکوٹ‌ها فرماندهی کرد». او سپس به سوی سرزمین اودرسیان^۲ پیشروی کرد، در راه رسیدن به دانوب، داریوش با گتاها و برخی تراکیان سالمودیسوس^۳ و سرزمین فراسوی شهرهای آپولونیا^۴ و مسامبریا^۵ که کورمیانی^۶ و نیپسائی^۷ نامیده می‌شدند، رودرو شد که جز گتاها که با جنگ مطیع شدند، بقیه فرمانبرداری را پذیرفتند و حتی گتاها به سپاه داریوش پیوستند (Ibid, IV,90-93, 97). هرودت سپس به توصیف لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها می‌پردازد، به گفته او پس از برگشت (بدون آنکه هیچ توضیح اضافه‌ای بدهد) داریوش به خرسونس در تراکیه بازگشت و با کشتی راهی آسیا شد، درحالی که مگاباز^۸ را با ۸۰ هزار سرباز در اروپا به جای

^۵. Mesambria

^۶. Cyrmianae

^۷. Nipsaei

^۸. Megabazus

^۱. Tearus

^۲. Odryssae

^۳. Salmydessus

^۴. Apollonia

یکی از زبان‌های ناشناخته آسیای کوچک در منطقه کولمان^۴ بلغارستان یافته شده که در نزدیکی مسیر داریوش در حرکت به سوی دانوب قرار داشت و بنابراین هارماتا می‌پندارد که این کتیبه مربوط به سنگ قبر یکی از سربازان داریوش است (Harmatta, 1990: 129)، به عقیده آنیسمف، چون هرودت سخن از تابعیت اودرسیان از داریوش نمی‌زند و همچنین با تکیه بر منابع متأخر که از سپاهیان اودرسی در میان نیروهای داریوش و خشایارشا سخن به میان نمی‌آورند، می‌توان دریافت که آنان در این زمان تابع هخامنشیان نشدند، بلکه به صورت یک پادشاهی متحد درآمدند (Anisimov, 2022: 22-25). هرودت چنانکه آمد به پیشروی داریوش در قلمرو اودرسیان اشاره دارد و به طور کلی گزارش او درباره لشکرکشی در تراکیه بسیار کلی است، از این گذشته در این زمان اودرسیان قدرت برتر منطقه نبودند و بنابراین نبود نامشان در میان تابعان داریوش در تراکیه چندان مهم نیست، خود هرودت در جایی از فرمانبرداری همه تراکیه از داریوش سخن می‌گوید (Herodot, IV, 118) و در جای دیگر از تابعیت همه شهرها و مردم تراکیه از داریوش در پی کشورگشایی مگاباز سخن به میان می‌آورد (Ibid, V, 2). شایان ذکر است که سخن گفتن از «اتحاد» سیاسی میان هخامنشیان و قدرت‌های محلی در ادبیات هخامنشی جایگاهی نداشت و بدیهی است داریوش، شاهان کوچک اودرسی و مقدونی و امثال آنان را نه متحد، بلکه فرمانبردار خود می‌دانست، هرچند شرایط این فرمانبرداری در همه جا یکسان نبود. بنابراین احتمالاً هخامنشیان سرزمین‌های ساحلی را به شکل مستقیم اداره می‌کردند و از گتاها و اودرسیان به عنوان دست‌نشاندهایی برای اداره سرزمین‌های مرکزی بهره می‌بردند. به عقیده واسیلو، فرمانروایی هخامنشیان بر گتاها و به طور کلی سرزمین‌های شمال کوهستان استراندا (در شمال قلمرو کنونی ترکیه در اروپا) کم‌دوام بود و پس از بازگشت داریوش از دست رفت. او نبود اشاره‌ای به این سرزمین‌ها در گزارش‌های بعدی هرودت را مدرکی برای این تصور در نظر می‌گیرد. همچنین او به

گذاشت تا شهرهایی که هنوز فرمانبردار نشده بودند را بگشاید (Ibid, IV, 143-144). به گفته هرودت، مگاباز سپس پرتیان^۱ را فرمانبردار کرد، تراکیه را درنوردید و «همه شهرها و اقوام این سرزمین» را تابع شاهنشاه کرد و به سراغ پائونیان^۲ کنار رود استریمون رفت و تا دریاچه پراسیاد^۳ برخی را فرمانبردار خود کرد و به آسیا کوچاند و سپس مقدونیه نیز تابعیت پارسیان را پذیرفت (Ibid, V, 1-18). در جریان شورش ایونیه در دهه نخست سده ۵ ق.م برخی بخش‌های جنوبی تراکیه نیز ناآرام شدند و مقدونیه به هدف از بین بردن ناآرامی‌ها و گشودن دیگر شهرهای شمال یونان اروپایی با دو نیروی زمینی و دریایی راهی شد و تا مقدونیه پیش راند و در جریان همین لشکرکشی قوم بروگی نیز تابع هخامنشیان شدند (Ibid, V, 126; VI, 43-45). هرودت سپس در جریان لشکرکشی خشایارشا به یونان، از تداوم قدرت هخامنشیان در تراکیه تا تسالی سخن می‌گوید: «پیش از این لشکرکشی [خشایارشا]، فرماندارانی بر همه جای تراکیه و هلسپونت گمارده شده بودند» ... «همه سرزمین‌ها تا تسالی در پی پیروزی‌های مگاباز و مقدونیه به بندگی افتاده و خراج‌پرداز شاه شده بودند» (Ibid, VII, 106, 108). به گفته هرودت پس از بازگشت ناموفق خشایارشا از تراکیه، برخی تراکیان بر او شوریدند و برخی از شهرهای جنوبی به جز دوریسکوس که تا زمان هرودت هنوز در اختیار هخامنشیان بود را یونانیان گشودند (Ibid, VII, 106; IX, 89, 119).

تفسیر داده‌های هرودت آسان نیست، چه منبع دیگری در این خصوص در دست نداریم و ناچاریم به این گزارش تکیه کنیم. فول و هموند، در کل بر این باورند که فرمانروایی هخامنشیان در تراکیه بیشتر مربوط به سرزمین‌های ساحلی یا نزدیک ساحل بود (Fol and Hammond, 1988: 242-246)، با این حال مهم‌ترین رخدادها در جریان لشکرکشی داریوش، فرمان‌بردار کردن گتاها و اودرسیان بود که در سرزمین‌های مرکزی تراکیه می‌زیستند. کتیبه‌ای به

³ . Prasiad

⁴ . Kolman

¹ . Perinthians

² . Paeonians

سرزمین‌های گشوده شده در دوره داریوش در تراکیه را در زمان لشکرکشی خشایارشا، هنوز فرمانبردار او می‌داند و دلیلی نداریم تصور کنیم که این سرزمین‌ها شامل بخش‌های شمالی تراکیه نمی‌شدند.

به نظر می‌رسد از اوایل دوران نفوذ هخامنشیان در تراکیه، یک پادشاهی تراکی توسط اودرسیان وابسته به هخامنشیان شکل گرفت که شاید روابطش به واسطه ازدواج‌هایی سیاسی (که از ظهور نام‌هایی با ترکیب آریایی میان تراکیان پیداست) با دربار مرکزی هخامنشی تحکیم شد (نک. گرگوا، ۱۴۰۰: ۷۴-۷۷؛ Anisimov, 2022: 22-23). نخستین شاه اودرسیایی که در اواخر سده ۶ یا اوایل سده ۵ ق.م به حکومت رسید ترس^۱ نام داشت و سپس پسرش جانشینش شد.^۲ ویژگی مهم دولت اودرسیان در این دوره، روابط خوب با سکا‌های شمال دانوب است که به ازدواج دختر ترس با پسر شاه سکایی منجر شد (رم، ۱۴۰۰ الف: ۱۶۰). در حدود دهه ۴۲۰ ق.م قلمرو دولت اودرسی تراکیه از دانوب در شمال آغاز می‌شد و بنابراین شامل گنا‌ها نیز می‌شد که گاه در سپاه تراکیه می‌جنگیدند و این قلمرو تا نزدیکی ساحل در جنوب ادامه می‌یافت، همچنین قلمرو اودرسیان از دریای سیاه در شرق تا مرز مقدونیه، پائونیان، تریالیان^۳ و تررها^۴ در غرب گسترده بود (Thucydides, II, 10).

هنوز مشخص نیست که آیا تراکیه شهربانی مستقلی را تشکیل می‌داد یا خود تابع یکی از شهربانان هخامنشی در آسیای کوچک بود (برای بحث نک. بروسیوس، ۱۴۰۰: ۳۱-۳۵؛ رم، ۱۴۰۰ الف: ۱۶۶-۱۶۹). داریوش مگاباز را به عنوان «فرماندار تراکیه» برگزید (نک. Boteva-Boyanova, 2021: 650)، اما اینکه آیا این مقام را باید برابر با شهربان در نظر بگیریم یا خیر، مشخص نیست و داده‌های هرودت در این باره مبهم هستند (Fol and Hammond, 1988: 247-248). یاکوبس، اسکودره/تراکیه را یک شهربانی

بندی از گزارش هرودت اشاره دارد که در اواخر شورش ایونیه (در حدود ۴۹۴/۴۹۳ ق.م)، در پی حرکت ناوگان فنیقی داریوش برای سرکوب شورش شهرهای اروپایی، مردم بیزانس به شهر مسامبریا در کرانه دریای سیاه گریختند و ناوگان فنیقی نیز آنان را تا این حدود تعقیب نکردند (Herodotus, VI, 33) که به عقیده واسیلو، نشانی از نبودن این منطقه در قلمرو هخامنشی است (Vasilev, 2015: 73-76). می‌دانیم که گزارش هرودت درباره فتوحات اروپایی هخامنشیان الزاماً کامل نیست و به همه جوانب نمی‌پردازد. بنابراین از غیاب نام برخی از اقوام و سرزمین‌ها در گزارش هرودت نمی‌توان نتیجه خاصی گرفت، به ویژه که در صورت عدم شورش آنها، احتمالاً دلیل چندانی نبود که هرودت از آنها در این برهه زمانی نام ببرد و بنابراین می‌توان پنداشت که نام نرفتن از آنها، اتفاقاً می‌تواند به معنی تداوم بی‌دردسر نفوذ هخامنشیان در میان آنها باشد. در مورد گریختن مردم بیزانس نیز باید دقت کرد که ناوگان فنیقی که در دریای اژه و مرمره فعالیت می‌کرد، قطعاً دستورات مشخصی داشت و پیداست که سرکوب شهرهای شورشی این حدود را به تعقیب شماری از فراریان ترجیح می‌داد. اینکه هرودت از سرنوشت فراریان به مسامبریا چیزی نمی‌گوید و حتی اگر این شهر در آن برهه زمانی شورش کرده باشد، اولاً دلیلی ندارد که این شورش را به همه سرزمین‌های پیرامونی نسبت دهیم و دوماً دلیلی نیست که گمان کنیم این شورش سرکوب نشده است. همچنین پیداست که مردم بیزانس همگی فرار نکرده بودند و دلیلی برای تصور خالی از سکنه شدن بیزانس در این زمان نداریم، بنابراین یا هرودت اشتباه کرده است و یا طبق معمول دچار اغراق شده است. در مجموع می‌توان گفت که سرزمین‌هایی که داریوش گشود، به شکل محکمی، خواه به صورت مستقیم و خواه غیرمستقیم، زیر فرمان هخامنشیان باقی ماندند. چنانکه آمد، هرودت

^۴. Treres

^۱. Teres

^۲. برخی آغاز کار ترس را مربوط به پس از بازگشت خشایارشا از یونان می‌دانند (Stronk, 1998-1999: 69-70) و در هر صورت تخمین درست زمان به قدرت

رسیدن او دشوار است.

^۳. Triballi

ارزشمندی درباره روند گسترش پادشاهی اودریسی به سرزمین‌های ساحلی در دوره خشایارشا و اردشیر یکم ارائه می‌دهد که نشانگر هماهنگی آنان با دولت مرکزی در واگذاری حکومت به این پادشاهی «متحد» در جنوب خاوری اروپا است (Anisimov, 2022: 25-27). این اتحاد همچون مورد مقدونیه، در واقع تابعیت این دولت‌های کوچکتر از شاهنشاهی هخامنشی با شرایطی بود که استقلال داخلی آنان را به میزان متفاوتی تأمین و پشتیبانی می‌کرد. به درستی نمی‌توان مرکز اداری این شهرهای کوچک را یافت، اما شاید شهر دوریسکوس که از دوره داریوش صاحب پادگانی پارسی شد (Herodot, VII, 59) و دست کم تا اواخر دوره اردشیر یکم فرمانبردار هخامنشیان بود، مرکز اداری شهرهای کوچک یونانیان سپر روی سر بوده باشد.

به عنوان نتیجه این بخش می‌توان گفت که در دوره داریوش، هخامنشیان سه دوره به کشورگشایی در تراکیه پرداختند. نخست داریوش در راه گذر از دانوب، شماری از اقوام را فرمانبردار خود کرد و سپس در پی بازگشت از قلمرو سکاها، مگاباز را به تکمیل کار خود گمارد. بار سوم مردونیه بود که پس از شورش ایونیه به کرانه‌های شمالی دریای اژه لشکر کشید و در زمان لشکرکشی خشایارشا به یونان تراکیه زیر فرمان هخامنشیان بود. احتمالاً در دوره فرمانروایی داریوش یا خشایارشا، یک پادشاهی نیمه‌مستقل توسط اودریسیان و با حمایت هخامنشیان در تراکیه ایجاد شد. اودریسیان در بخش‌های مرکزی تراکیه جای داشتند، گتاها در شمال آنان بودند و در غرب آنان نیز پایونیان و مقدونیان زندگی می‌کردند و همه احتمالاً جزئی از شهرهای اسکودره هخامنشی بودند و بنابراین گستره قلمرو هخامنشیان در اسکودره و در پی کشورگشایی داریوش بزرگ به حدود ۲۰۰ هزار کیلومتر مربع می‌رسید (نک. تصویر ۱).

کوچک تابع شهرهای مرکزی سارد می‌داند (Jacobs, 2006: 3, 1, 5) و داسینبر آن را تابع شهرهای مرکزی داسکیلوم می‌شمارد (Dusinberre, 2013: 57). احتمالاً سرزمین یونانیان سپر روی سر یا یونانیان کرانه‌های جنوبی تراکیه نیز چنین وضعیتی داشت و یک شهرهای کوچک تابع یکی از شهرهای هخامنشی آسیای کوچک بود. در هر صورت احتمالاً این دهیوها، شهرهای مرکزی مستقلی نبودند، اما خود ظاهراً تقسیماتی داخلی داشتند. مثلاً در تراکیه احتمالاً در دوره داریوش و اوایل حکومت خشایارشا سرزمین‌های گتاها، اودریسیان و مقدونیان از هم جدا بودند. چنانکه دیدیم، داریوش و مگاباز در تراکیه با قدرت‌های گوناگون غیر متحد طرف شدند. از گزارش هرودت نیز برمی‌آید که تا زمان حمله خشایارشا فرمانداران پارسی بیشتر بخش‌های تراکیه را اداره می‌کردند و بنابراین احتمالاً گسترش پادشاهی اودریسی به بخش‌های دیگر را باید مربوط به پس از بازگشت خشایارشا از یونان دانست. مقدونیه نیز در زمان کشورگشایی داریوش سرزمینی مستقل بود و سپس نیز از پادشاهی اودریسی مستقل باقی ماند. در آغاز حمله داریوش، قلمرو مقدونیه بسیار کوچک بود و در شمال خاوری بالکان قرار داشت، اما آمونتاس^۱، شاه وقت مقدونیه از دست‌نشاندهی هخامنشیان بهره برد و قلمرواش را به سوی شرق و احتمالاً شمال گسترش داد (Zahrnt, 2021: 246; Fol and Hammond, 1988: 639-641). به عقیده آنیسیمف، در پی شورش ایونیه بر داریوش بود که هخامنشیان کنترل بخش‌های شمالی تراکیه را از دست دادند و سپس اودریسیان به عنوان متحدان هخامنشیان کنترل این سرزمین‌ها را به دست آوردند. او روابط اودریسیان با هخامنشیان را مانند روابط مقدونیه با دولت مرکزی هخامنشی می‌داند (Anisimov, 2022: 22-24)، با این حال چنانکه دیدیم، دلیلی برای تصور خروج شمال تراکیه از قلمرو هخامنشی در پی شورش ایونیه در دست نیست و البته روابط مقدونیه با هخامنشیان در این دوره بیشتر نشانگر فرمانبرداری است تا اتحاد. با این حال آنیسیمف داده‌های

^۱ Amyntas

قلمرو هخامنشیان در تراکیه پس از بازگشت خشایارشا

پس از بازگشت خشایارشا از یونان نیز درگیری با یونانیان ادامه یافت و تا پایان دوره فرمانروایی این شاه هنوز هخامنشیان در غرب آسیای کوچک و بخش‌هایی از تراکیه با یونانیان درگیر بودند. توصیف هرودت از شورش تراکیان بر خشایارشا اغراق‌آمیز و نادقیق است و بیشتر از تمایل یونانیان به سنگین‌تر کردن شکست خشایارشا ناشی می‌شود.^۱ همچنین از توصیف او برمی‌آید که درگیری‌ها بیشتر مربوط به یونانیانی بود که در کرانه‌های جنوبی تراکیه سکونت داشتند (Herodotus, VIII, 126-128) و احتمالاً در ساختار اداری هخامنشی اصلاً جزئی از اسکودره محسوب نمی‌شدند. هرچند بعید نیست که همچون موارد مشابه، برخی از اقوام و قبایل بر هخامنشیان شوریده باشند، اما هنوز در نبردهای میان هخامنشیان و یونانیان در دوره‌ای نزدیک به بازگشت خشایارشا، برخی تراکیان در جبهه هخامنشی می‌جنگیدند (Plutarch, Cimon, 7). چنانکه آمد، در زمان هرودت یعنی اواخر دوره اردشیر یکم، هنوز دوریسکوس در اختیار هخامنشیان بود، اما از سرنوشت آن در دوره‌های بعد اطلاعی در دست نیست. در حدود اواخر دوره خشایارشا یا اوایل فرمانروایی اردشیر یکم حدود ۱۰ هزار آتنی که به قصد ساختن مهاجرنشینی در تراکیه و کرانه رود استریمون راهی شده بودند، از تراکیان شکست خورده و قتل‌عام شدند و این تلفات باید برای آتن بسیار سنگین تمام شده باشد (نک. دیودوروس سیسیلی، ۱۱، ۵، ۷۰؛ بدیع، ۱۳۸۶: ۲۲۹/۵-۲۳۰). با توجه به تداوم نفوذ هخامنشیان در تراکیه و به ویژه پادشاهی اودریسی در این زمان، این پیروزی مهم را احتمالاً باید تراکیان در امتداد جنگ‌های هخامنشیان و یونانیان و به سود دسته نخست به دست آورده باشند. درواقع به نظر می‌رسد که در دوره پس از نبرد اوریمدون (حدود ۴۶۵/۴۶۶ ق.م) و در اواخر فرمانروایی خشایارشا هنوز تراکیه از هخامنشیان فرمان می‌برد و آنان برای نگاه داشتن خرسونس در مقابل یونانیان،

از کمک تراکیان بهره برده بودند (بریان، ۱۳۹۱: ۱۶۴۵؛ Plutarch, Cimon, 14). به عقیده رم (۱۴۰۰: ۱۵۸، ۱۷۰)، اودریسیان تراکیه در حدود ۴۶۴/۴۶۵ ق.م یعنی در زمان درگذشت خشایارشا از زیر فرمان هخامنشیان خارج شدند، اما برخی پیوندهای خود با آنان را حفظ کردند. این مسئله را می‌توان به صورتی کلی‌تر و در چهارچوب سیاست‌های اروپایی خشایارشا و اردشیر یکم در نظر گرفت که ظاهراً بر اساس آن، دادن استقلال بیشتر به دولت‌های کوچک اروپایی به منظور کاهش هزینه‌های دولت مرکزی و البته کاهش دخالت مستقیم در درگیری‌های روزافزون این حدود در دستور کار قرار گرفت.

از پس از اردشیر یکم داده‌ها درباره تراکیه کم‌شمار و مبهم هستند. درست است که نام اسکودره در کتیبه آرامگاه اردشیر دوم/اردشیر سوم آمده است، اما نمی‌توان صرفاً با تکیه بر این فهرست که شاید از تبلیغات سلطنتی خالی نباشد، به حضور تراکیه در قلمرو هخامنشی پی برد. خود پادشاهی اودریسیان در اواخر سده ۵ یا اوایل سده ۴ ق.م درگیر جنگ‌های داخلی شد و در نهایت فیلیپ^۲ مقدونی در ۳۴۱/۳۴۲ ق.م بخش‌هایی از این سرزمین را گشود (رم، ۱۴۰۰ الف: ۱۶۱-۱۶۳). هرچند به نظر می‌رسد که هخامنشیان هرگز ادعای حکومت بر تراکیه را کنار نگذاشتند، اما شاید جانب‌داری کورس جوان شورش از یونانیانی که با تراکیان می‌جنگیدند (Xenophon, *Anabasis Cyrus*, I, 1, 9)، در روند فرمانبرداری تراکیان از هخامنشیان خلل ایجاد کرده باشد. به عقیده بریان (۱۳۹۱: ۱۵۲۴) هنوز هخامنشیان در سده ۴ ق.م بر بخش‌هایی از تراکیه نفوذ داشتند و به نظر می‌رسد برخی شهربانان هخامنشی داسکیلوم، گاه بر دو سوی تنگه هلسپونت فرمان می‌راندند (کاپتان، ۱۳۹۲: ۲۳؛ Thucydides, VIII, 5). به گزارش پلوتارک و به نقل از دینون که در اواخر دوره هخامنشی می‌زیست، شاهان هخامنشی از رودهایی چون نیل و دانوب در گنجینه خود آب نگاه می‌داشتند تا بر گستردگی و ماهیت جهانی پادشاهی

^۱. کورت بر اغراق‌آمیز بودن این تصویرپردازی تأکید دارد (Kuhrt, 2007: 273).

^۲. Philip

خلیج ایونی و دریای سیاه بزرگترین بود» (Thucydides, II, 10). چنانکه آمد، تراکیه در زمان پادشاهی اودرسیان حدود ۸۰۰ تالان در سال درآمد داشت و در زمانی که این سرزمین به هخامنشیان مالیات می‌پرداخت، بخش مهمی از این درآمد باید راهی خزانه شاهنشاهی می‌شد. به نظر می‌رسد که تراکیان برخی فنون نظامی را از هخامنشیان به ارث برده باشند (Fol and Hammond, 1988: 249) و احتمالاً ساختار اداری هخامنشی نیز بر تراکیه تأثیر نهاد و الگوبرداری از هخامنشیان موجب پیشرفت سیاسی تراکیه شد (بروسیوس، ۱۴۰۰: ۳۴). پژوهش‌ها نشانگر الگوبرداری از برخی مقیاس‌های هخامنشی در تراکیه و مقدونیه این دوره هستند (ویکرز، ۱۳۸۸: ۶۴-۷۰) و شاید پردیس‌های هخامنشی که خود مراکز اقتصادی و اداری بودند نیز مورد تقلید تراکیان واقع شده باشند (بریان، ۱۳۹۱: ۳۳۴-۳۳۵). از دوره هخامنشی در تراکیه چند سکه به دست آمده است که به ویژه از میان آنها می‌توان به سکه‌ای نقره از نوع کروسیوس، احتمالاً از دوره داریوش یکم اشاره کرد که شاید با لشکرکشی‌اش به سوی سکاها رابطه داشته باشد (Manov, 2017: 99-101). یافته شدن یک سکه سیگلوی (نقره) هخامنشی در محدوده شهر اسلیون در شرق بخش‌های مرکزی بلغارستان از دوره داریوش یکم یا خشایارشا نشان می‌دهد که احتمالاً دامنه فعالیت‌های اقتصادی هخامنشیان (که شاید خود نتیجه حضور نظامی بود) به بخش‌های مرکزی این سرزمین نیز گسترش یافته بود (Vassilev, 2019: 113-115) و یک سکه دریک هخامنشی از خاور رومانی کنونی (در جنوب رود دانوب) از میانه سده ۴ ق.م (Manov, 2017: 99) می‌تواند نشان از رواج سکه‌های هخامنشی در تراکیه داشته باشد. چنین تأثیرات گسترده‌ای می‌توانند نشانگر گستره زیاد و البته پایایی نفوذ هخامنشیان در تراکیه باشند.

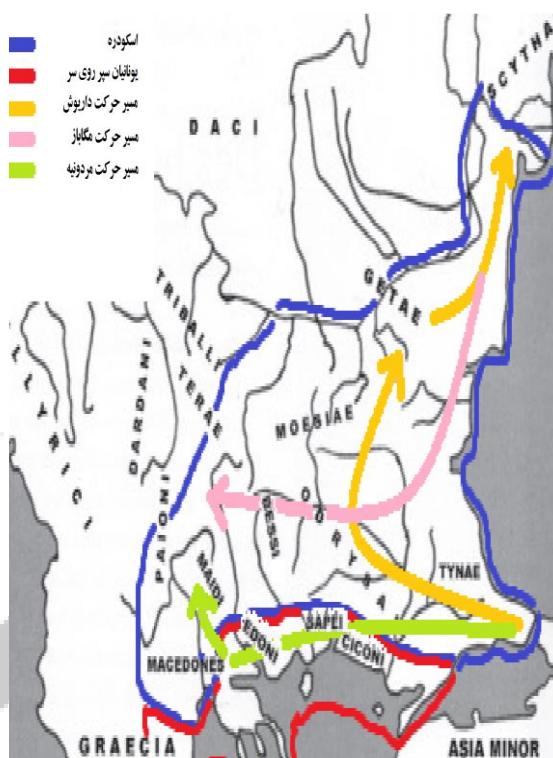
خود تأکید کرده باشند (Plutarch, Alexander, XXXVI) و سخن گفتن از دانوب نشانگر نفوذ هخامنشیان بر تراکیه، حتی تا میانه‌های سده ۴ ق.م است. با برآمدن فیلیپ مقدونی، تراکیه از نخستین سرزمین‌هایی بود که مورد حمله مقدونیان قرار گرفت. چنانکه آریان گزارش داده‌است، اردشیر سوم و داریوش سوم با فرستادن نیروهایی به تراکیه در مقابل فیلیپ، در این سرزمین دخالت کردند (Arrian, II, 14؛ بریان، ۱۳۹۱: ۱۱۵۶)، اما مقدونیان به تدریج قدرت خود بر سرتاسر تراکیه را گستراندند و هرچند زمانی که اسکندر مشغول نبرد با یونانیان بود، هنوز همه اقوام تراکی فرمان مقدونیان را گردن نگذاشته بودند (دیودوروس سیسیلی، ۱۷، ۸، ۱)، اما زمانی که او پا به آسیا گذاشت، همه تراکیه جزئی از قلمرو مقدونی به شمار می‌رفت.

به نظر می‌رسد که فرمانروایی هخامنشی در تراکیه نتایج مثبتی برای مردم این سرزمین به بار داشته است. ظاهراً در همان جریان لشکرکشی داریوش، در سواحل دریای سیاه و در شمال بیزانس پارسیان شهری بنیان نهادند (رم، ۱۴۰۰ الف: ۱۵۴). با وجود اینکه یافته‌های مربوط به نقره کاری ظریف در دوره پیش از تسلط هخامنشیان بر تراکیه در این سرزمین کم-شمار هستند (کرتیس، ۱۳۹۲: ۱۰۹)، به نظر می‌رسد که سلطه هخامنشیان، بر هنر تراکیه به ویژه نقره کاری آنان و همچنین دیگر هنرهای فلزکاری، نگارگری و سنگ‌نگاره تراشی تراکیه تأثیر مشهودی گذاشته باشد و آثار مهمی از هنر دوره هخامنشی یا هنر متأثر از هخامنشیان در این سرزمین یافته شده است (کالیگان، ۱۳۸۷: ۱۸۸-۱۹۰؛ بروسیوس، ۱۴۰۰: ۳۷-۳۸؛ گرگوا، ۱۴۰۰: ۷۸-۹۰، رم، ۱۴۰۰ ب: ۱۹۱-۱۹۷؛ Fol and Hammond, 1988: 249-250; Vassileva, 2008: 37-44). گسترش بازرگانی (Fol and Hammond, 1988: 248; Boteva-Boyanova, 2021: 653)، راهسازی و گسترش زیرساخت‌های تراکیه در این دوره به رونق اقتصادی این سرزمین منجر شد (بروسیوس، ۱۳۹۶: ۳۷-۳۸؛ Fol and Hammond, 1988: 252-253) که می‌توانست سود خوبی را راهی خزانه شاهنشاهی کند. به گفته توکودید تراکیه «در منابع اقتصادی و رونق عمومی، میان همه قدرت‌های اروپایی میان



تصویر ۳- تصویر سربازان تراکی نقش شده بر ظروف یونانی مقارن دوره هخامنشی

(Boardman, John, 1988: 425-426)



تصویر ۱- نقشه تراکیه در دوره هخامنشی

(ترسیم از نگارنده با تکیه بر نقشه اثر گرگوا، ۱۴۰۰: ۷۶)

برآیند

در حدود سال ۵۱۲/۵۱۳ ق.م داریوش یکم به سوی اروپای خاوری لشکر کشید. سکاهای ناآرام شمال دریای سیاه یکی از اهداف اصلی او از این لشکر کشی بودند، اما داریوش باید نخست از سرزمین پهناور و بیگانه تراکیه گذر می کرد. او موفق شد تا در راه خود اقوام گوناگون تراکی را فرمانبردار پارسیان کند و پس از بازگشت از تراکیه نیز مگاباز یکی از سرداران داریوش مأموریت یافت تا این هدف را به انجام رساند. در پی شورش ایونیه در آغاز سده ۵ ق.م برخی شهرهای جنوبی تراکیه بر هخامنشیان شوریدند، اما سرکوب شورش آنها باعث شد تا در زمان لشکر کشی خشایارشا به اروپا، کل تراکیه زیر فرمان هخامنشیان باشد. در دهه های نخست نفوذ هخامنشیان در اروپا، پادشاهی نوپای اودرسی با یاری هخامنشیان در تراکیه تشکیل شد و احتمالاً در اواخر دوره خشایارشا/اوایل دوره اردشیر یکم بود که این پادشاهی به قدرت مسلط در تراکیه بدل شد. پس از اردشیر یکم آگاهی ما از تراکیه اندک است، اما حضور آن در فهرست فرمانبرداران هخامنشیان تا اواخر طول عمر این دودمان، تأکید برخی از منابع به روابط میان هخامنشیان و تراکیان و البته



تصویر ۲- راست: تصویر نماینده اسکودره بر تندیس

مصری داریوش (یویوت، ۱۳۹۶: ۲۸۱).

چپ: تصویر نماینده اسکودره ای بر آرامگاه داریوش یکم (شهبازی، ۱۳۵۷: ۵۳)

. بریان، پی‌یر، ۱۳۹۱، *تاریخ هخامنشی جلد دهم از کورش تا اسکندر تاریخ شاهنشاهی ایران*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: توس.

. بریان، پی‌یر، ۱۳۹۴، *داریوش بزرگ و امپراتوری هخامنشیان در سه قاره جهان*، ترجمه محمد مجلسی، تهران: دنیای نو.

. توپلین، کریستوفر، ۱۴۰۰، «بازبینی لشکرکشی داریوش به سکاها»، *تأثیر هخامنشیان در دریای سیاه: تعامل قدرت‌ها*، ویراسته ینس نیلینگ و الن رم، ترجمه مهسا ویسی، تهران: سمت.

. توین‌بی، آرنولد، ۱۳۷۹، *جغرافیای اداری هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

. داندامايف، محمد ع.، ۱۳۸۹، *تاریخ سیاسی هخامنشی*، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران: فرزانه روز.

. دیودروس سیسیلی، ۱۳۸۴، *کتابخانه تاریخی*، ترجمه حمید یکس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.

. رم، الن، ۱۴۰۰ الف، «تأثیر هخامنشیان بر تراکیه: یک بررسی تاریخی»، *تأثیر هخامنشیان در دریای سیاه: تعامل قدرت‌ها*، ویراسته ینس نیلینگ و الن رم، ترجمه مهسا ویسی و علیرضا هژبری نوبری، تهران: سمت.

. رم، الن، ۱۴۰۰ ب، «طبقه‌بندی اشیاء ساخت هخامنشیان، یا متأثر از هخامنشیان از منطقه دریای سیاه»، *تأثیر هخامنشیان در دریای سیاه: تعامل قدرت‌ها*، ویراسته ینس نیلینگ و الن رم، ترجمه مهسا ویسی و علیرضا هژبری نوبری، تهران: سمت.

. کاپتان، دنیز، ۱۳۹۲، *تاریخ هخامنشی جلد دوازدهم مهرهای داسکیلون: تصاویر مهرهای غرب شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.

. کالینگان، ویلیام، ۱۳۸۷، *مادی‌ها و پارسی‌ها*، ترجمه گودرز اسعدبختیار، تهران: سمیر.

تأثیرات گسترده اقتصادی، فرهنگی و هنری هخامنشیان بر تراکیه نشانگر تداوم نفوذ هخامنشیان بر بخش‌هایی از این سرزمین است. ظاهراً در پی کشورگشایی داریوش یکم، دو شهربانی کوچک به نام‌های اسکودره و یونانیان سپر روی سر در جنوب خاوری اروپا تشکیل شدند که اولی شامل سرزمین‌های مرکزی و شمالی تراکیه و مقدونیه می‌شد و دومی یونانیان اروپایی تابع هخامنشیان را در بر می‌گرفت. در بخش ساحلی، شهرهای یونانی حضور داشتند و هخامنشیان می‌کوشیدند تا با نفوذ مستقیم بر برخی از این شهرها، قدرت خود بر تراکیه ساحلی را تداوم ببخشند، اما در سوی شمالی، به نظر می‌رسد که هخامنشیان در آغاز از برخی قدرت‌های محلی پشتیبانی کردند و سپس با حمایت از قدرت گرفتن اودریسیان در همه تراکیه میان دریای سیاه و مقدونیه، دولت وابسته نیرومندی در شمال دریای اژه برآوردند که می‌توانست نظم و امنیت مورد نظر هخامنشیان را در این حدود برقرار سازد.

منابع و مآخذ

. اومستد، آلبرت تن ایک، ۱۳۸۳، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

. بدیع، امیرمهدی، ۱۳۸۶، *یونانیان و بربرها، جلد پنجم، کتاب اول، صلح شاه*، ترجمه قاسم صنعوی، تهران: توس.

. بروسیوس، ماریا، ۱۳۹۶، *ایرانیان باستان*، ترجمه مانی علامه، تهران: ثالث.

. بروسیوس، ماریا، ۱۴۰۰، «صلح پارسی و مردم منطقه دریای سیاه: حد و حدود ایدئولوژی امپراتوری هخامنشی»، *تأثیر هخامنشیان در دریای سیاه: تعامل قدرت‌ها*، ویراسته ینس نیلینگ و الن رم، ترجمه مهسا ویسی و علیرضا هژبری نوبری، تهران: سمت.

- . کخ، هاید ماری، ۱۳۸۷، *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: کارنگ.
- . کرتیس، جان، ۱۳۹۲، «باستان‌شناسی دوره هخامنشی»، *امپراتوری فراموش شده، فرهنگ، هنر و تمدن هخامنشیان*، گردآوری جان کرتیس و نایجل تالیس، ترجمه خشایار بهاری، تهران: فرزانه روز.
- . کوک، جان مانوئل، ۱۳۹۴، «ظهور هخامنشیان و بنیانگذاری امپراتوری هخامنشی»، *تاریخ ایران کمبریج جلد دوم بخش دوم هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.
- . گرگوا، دیانا، ۱۴۰۰، «تراکیه اسرارآمیز و پارس هخامنشی»، *تأثیر هخامنشیان در دریای سیاه: تعامل قدرت‌ها، ویراسته نینس نیلینگ و الن رم*، ترجمه مهسا ویسی و علیرضا هژبری نوبری، تهران: سمت.
- . لوکوک، پی‌یر، ۱۳۸۹، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: فرزانه روز.
- .Anisimov, Konstantin A., 2022, "Diplomacy of the Odrysians: Between the Scythians and the Persians", *Tula Scientific Bulletin*, 2 (10); DOI: 10.22405/2712-8407-2022-2-20-30.
- .Arrian, 1884, *Anabasis Alexander*, Translated by E. J. Chinnock, London: Hodder and Stoughton.
- .Boardman, John, 1988, "Material Culture", *The Cambridge Ancient History*, Second Edition, Vol. 4, Edited by John Boardman, N. G. L. Hammond, D. M. Lewis and M. Ostwald, Cambridge University Press.
- .Boteva-Boyanova, Dilyana, 2021, "Thrace", *A Companion to the Achaemenid Persian Empire*, Vol II, Edited by Bruno Jacobs and Robert Rollinger, Wiley Blackwell.
- .Ctesias, 2010, *History of Persia*, Lloyd Llewellyn-Jones and James Robson, London and New York: Routledge.
- .Dusinberre, Elspeth R. M. 2013, *Empire, Authority and Autonomy in Achaemenid Anatolia*, Cambridge University Press.
- .Fol, A. and G. L. Hammond, 1988, "Persia in Europe, Apart from Greece", *The Cambridge Ancient History*, Second Edition, Vol. 4, Edited by John Boardman, N. G. L. Hammond, D. M. Lewis and M. Ostwald, Cambridge University Press.
- .Harmatta, J., 1990, "Herodotus, Historian of the Cimmerians and the Scythians", *Entretiens Sur l'Antiquite Classique*, No. 35.
- .Herodot, 1920, *Historis*, Translated by A.D Godlay, London: William Heineman.
- .Izdimirski, Miroslav, 2006, "The Horsemen in Pre-Roman Thrace and the Achaemenid Empire", *Image and Cult in Ancient Thrace. Some Aspects of the Formation of the Thracian Imagery*

- Language*, Edited by D. Boteva-Boyanova, Veliko Tarnovo.
- .Jacobs, Bruno, 2006, "Achaemenid Satrapies", *Encyclopædia Iranica*, <http://www.Iranica.org/articles/achaemenid-satrapies>
- .Kent, Roland G., 1953, *Old Persian*, American Oriental Society, New Haven.
- .Kuhrt, Amelie, 2007, *The Persian Empire*, London and New York: Routledge.
- .Manov, Metodi, 2017, "An Evidence for the Campaign of Darius I Against the Scythians", *Изследвания В Чест На Ставри Топалов По Случай Неговата 75 Годишнина*, Св. Климент Охридски, [In Russian].
- .Plutarch, 1918, *Plutarch's Lives*, Translated by Bernadotte Perrin, London : William Heinemann LTD; Cambridge Massachusetta: Harvard University Press.
- .Stronk, Jan P., 1998-1999, "Crossing the Straits: the Persians in Thrace", *Talanta*, XXX-XXXI.
- .Szemerényi, Oswald, 1980, *Scythian-Skudra-Sogdian-Saka*, Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- .Thucydides, 1916, *History of the Peloponnesian War*, Translated by Rex Warner, Penguin Books.
- .Vassilev, Lubomir, 2019, "Silver Siglos of Achaemenid Persia from the Region of Sliven Town", *Journal of Historical and Archaeological Research*, 2, [In Russian].
- .Vasilev, Miroslav Ivanov, 2015, *The Policy of Darius and Xerxes Towards Thrace and Macedonia*, Leiden/Boston: Brill.
- .Vassileva, Maya, 2008, "Achaemenid Interfaces: Thracian and Anatolian Representations of Elite Status", *Bollettino di Archeologia On Line*, Volume Speciale, Rome: International Congress of Classical Archaeology.
- .Xenophon, *Cyropaedia*, Translated by Walter Miller, London: William Heinemann, New York: The Macmillan CO.
- .Xenophon, 2011, *The Anabasis of Cyrus*, Translated by Wayne Ambler, Cornell University Press.
- .Zahrnt, Michael, 2021, "Macedonia", *A Companion to the Achaemenid Persian Empire*, Vol II, Edited by Bruno Jacobs and Robert Rollinger, Wiley Blackwel.
- .Zournatzi, Antigoni, 2000, "Inscribed Silver Vessels of the Odrysian Kings: Gifts, Tribute and Diffusion of the Forms of "Achaemenid" Metalware in Thrace", *American Journal Archaeology*, Vol. 104, No. 4.

نقش خاندان ایرانی در شکل‌گیری، تثبیت و حکمرانی خلافت عباسی بر پایه یافته‌های باستان‌شناسی

سید امیرعلی حسینی هرندی

دانشجوی رشته کارشناسی باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

زمان دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۱۵؛ زمان پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۹

چکیده:

«وزیر تفویض» با اختیارات کامل، عملاً اداره‌ی خلافت اسلامی را در دست می‌گرفت. شواهد مادی حاصل از کاوش‌های بغداد، سامرا، الریزه و مسیر درب زییده، شامل طرح مدور شهرها، ایوان‌های چهارطرفه، گچ‌بری‌های گیاهی-جانوری (موتیف‌های ساسانی) و سفال‌های زرین‌فام، کاروانسراها، کانالهای آب رسانی شهری و جاده‌ای مؤید همگرایی عمیق عناصر معماری و هنرهای کاربردی ایرانی در کالبد تمدن عباسی است. می‌توان چنین دریافت که خلافت عباسی، در ذات خود، وارث سنت «شاهنشاهی» ساسانی در پوششی اسلامی بود و بدون پشتیبانی اجرایی، فکری و فرهنگی نخبگان ایرانی، هرگز به یک خلافت متمرکز و جهان‌شمول تبدیل نمی‌شد. این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که نفوذ ایرانیان از سطح نهادهای رسمی فراتر رفته و در شبکه‌های غیررسمی قدرت، اقتصاد مبتنی بر شهرهای ایالات شرقی (مانند نیشابور و ری) و حتی فضای نمادین پایتخت، ریشه دوانده بود.

ظهور خلافت عباسی در سال ۱۳۲ ه.ق/۷۵۰ م، نه صرفاً یک جابه‌جایی خاندانی، بلکه سرآغاز دگرگونی بنیادین در ساختار سیاسی، اداری و تمدنی جهان اسلام بود. این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر تحلیل انتقادی منابع کتابخانه‌ای دست‌اول (تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب مسعودی) و شواهد باستان‌شناختی (شهرسازی، کتیبه‌نگاری، سکه‌شناسی و سفال‌گری)، به تبیین نقش خاندان‌های ایرانی در سه افق زمانی شکل‌گیری، تثبیت و تداوم حکمرانی عباسیان می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که ایرانیان، فراتر از تأمین نیروی انسانی و دعوت کنندگان به عباسیان (داعیان)، با بازتولید نهادهای دیوان‌سالاری ساسانی (نظام وزارت، دیوان خراج، برید، جند و رسائل)، ساختار اداری-مالی خلافت را شکل دادند. اوج این نفوذ در دوره‌ی وزارت خاندان برمکی (۱۷۰-۱۸۷ ه.ق) متجلی شد، که طی آن، الگوی

کلیدواژگان

خلافت عباسی، دیوان‌سالاری ساسانی، باستان‌شناسی-اسلامی، دیوان‌عباسی.

مقدمه

سقوط خلافت اموی در سال ۱۳۲ ه.ق/۷۵۰ م، یکی از مهم‌ترین گسل‌های تاریخ سیاسی-تمدنی اسلام به شمار می‌رود. این رویداد، اگرچه در ظاهر با شعارهای عدالت‌خواهانه و دعوت به «الرضا من آل محمد»^۱ رقم خورد، اما در باطن، بازتابی از منازعات عمیق طبقاتی، قومی و اقتصادی بود که طی هفت دهه‌ی حکمرانی امویان (۴۱-۱۳۲ ه.ق) بر جامعه‌ی اسلامی تحمیل شده بود. سیاست‌های تبعیض‌آمیز امویان علیه موالی (به‌ویژه ایرانیان) در حوزه‌های مالی (مانند محرومیت از عطای برابر و اخذ خراج مضاعف)، اداری (انحصار مناصب حساس در خاندان‌های عرب) و اجتماعی (شهروندی درجه‌دو) موجب شکل‌گیری یک نارضایتی ساختاری شد که در خراسان بزرگ، به‌عنوان کانون اصلی جمعیت ایرانی دهقان (دیَهقانان) و دبیران (کاتبان ورزیده‌ی ساسانی)، به اوج خود رسید (طبری، ۱۳۵۶، ج ۶، ص. ۲۶۷۸؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱، ص. ۴۵؛ Kennedy, 1986, p. 72).

با این حال، پرسش بنیادینی که در تاریخ‌نگاری این دوره همواره محل مناقشه بوده، نه خود «سقوط»، که «ماهیت جایگزین» آن است: آیا خلافت عباسی صرفاً یک بازتولید اقتدار عربی در قالبی شیعی-عباسی بود، یا محصول هم‌آمیزی^۲ عمیق با سنت‌های کهن حکومتداری ایرانی-ساسانی است؟ بررسی منابع دست‌اول نشان می‌دهد که نیروهای محرک این دگرگونی، عمدتاً از دل ساختارهای اجتماعی خراسان برخاستند؛ نیروهایی که نه برای تغییر یک خاندان، که برای بازپس‌گیری نقش تاریخی خود در

مناسبات قدرت حکومت بسیج شده بودند. حضور پررنگ ابومسلم خراسانی به‌عنوان رهبر عملیاتی، ساختار لشکر متشکل از دهقانان و قبایل عرب‌نشین خراسان، و سپس، استقرار نظام وزارت و احیای دیوان‌های ساسانی (از خراج^۳ و برید^۴ تا رسائل^۵ و جُند^۶)، همگی گواهی بر این مدعا هستند که عباسیان، وارثان بلاواسطه‌ی الگوی شاهنشاهی ساسانی در پوششی اسلامی بودند (جهشیاری، ۱۳۶۷، ص. ۵۶؛ خضری، ۱۳۹۸، ص. ۱۱۵). با وجود انبوهی از پژوهش‌ها در این حوزه، نگاه‌های غالب تاریخ‌نگاری مدرن، عمدتاً در یکی از دو رویکرد تک‌بعدی «تاریخ‌نخبگان سیاسی» یا «تاریخ هنر و معماری» گرفتار آمده‌اند. جریان اول (به‌نمایندگی کندی و شعبان) با تحلیل متون کهن، نقش ایرانیان را در سطح مناسبات قدرت و کارآمدی دیوانی بررسی کرده، اما از ارائه‌ی گواهی مادی برای این نفوذ غافل مانده است. جریان دوم (با پیشگامی هرتسفلد، واتسون و لاسنر) با تکیه بر کاوش‌های باستان‌شناختی، تأثیرات هنری ایرانی (شهرسازی، گچ‌بری، سفال) را به‌خوبی مستند کرده، اما این یافته‌ها را به‌ندرت به نظام اداری-اقتصادی حاکم بر آن دوره پیوند زده است. ضرورت پژوهش حاضر در همین نقطه تعریف می‌شود: فقدان یک پژوهش بینارشته‌ای که بتواند سه لایه‌ی «منابع مکتوب تاریخی»، «نهاد‌های دیوان‌سالاری» و «شواهد مادی باستان‌شناسی» را در یک چارچوب تحلیلی منسجم به‌کارگیرد. مسئله‌ی محوری این مقاله، نه صرفاً ثبت نقش‌آفرینی ایرانیان، که «تبیین مکانیسم‌های انتقال دانش حکمرانی از نظام ساسانی به خلافت عباسی» از طریق تطبیق داده‌های روایی با یافته‌های مادی (سکه‌شناسی، شهرسازی،

بود. بنابراین، «الرضا» عنوان یا صفتی بوده که بر هر فرد منتخب اطلاق می‌شده است، نه نام شخص خاصی.

² Syncretism
³ divān-e estifā
⁴ bara-vaída
⁵ al-Rasa'il
⁶ jund

^۱ اَلرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شعاری بود که عباسیان با هدف به دست آوردن دل دوست‌داران اهل بیت(ع) و جلب حمایت آنان در آغاز دعوت خود مطرح کردند. عباسیان با یادآوری ستم‌های امویان و مروانیان بر خاندان پیامبر(ص)، مدعی بودند که در پی احیای سنت رسول خدا(ص) هستند. مراد از «الرضا من آل محمد»، شخص معینی از خاندان پیامبر(ص) نبوده است، بلکه کسی بوده که مردم، بزرگان هاشمی، علوی یا بزرگان بلاد بر او اجتماع کرده و به او راضی شوند؛ هر کس که انتخاب می‌شد، «الرضا»

روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی (تحلیل انتقادی منابع روایی و ادبیات پژوهشی) انجام شده است. روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است که در آن از منابع دست اول تاریخی (مانند تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، مروج الذهب مسعودی) و مأخذ استفاده شده است. روش تجزیه و تحلیل داده‌ها، تحلیل محتوای کیفی با رویکرد تاریخی است. همچنین، برای تقویت استدلال‌ها، از شواهد تصویری و یافته‌های باستان‌شناختی (شامل معماری، کتیبه‌ها، سفال‌ها و هنرهای کاربردی) که در گزارش‌های داده‌های باستان‌شناسی منتشر شده‌اند، بهره گرفته شده است.

پیشینه و ادبیات پژوهش

نوشتار حاضر، پیشینه‌ی پژوهشی موضوع «نقش ایرانیان در خلافت عباسی» را در قالب سه رویکرد کلان دسته‌بندی کرده و با نگاهی نقادانه، شکاف موجود در آن را نمایان می‌سازد.

دسته‌بندی اول: رویکرد کلاسیک-روایتی (منابع کهن و گزارش‌های اولیه)

این دسته، عمدتاً شامل مورخان و دبیران نخستین سده‌های اسلامی چون طبری (۳۱۰ ه.ق) در «تاریخ الرسل و الملوک»، جهشیاری (۳۳۱ ه.ق) در «الوزراء و الکتاب» و مسعودی (۳۴۶ ه.ق) در «مروج الذهب» می‌شود. متدولوژی این آثار، عمدتاً بر گردآوری اخبار (حدیث‌نگاری تاریخی) و ارائه‌ی گزارش‌های خطی از رویدادها (فتوحات، وزارت‌ها، قیام‌ها) استوار است. فرضیات این رویکرد، غالباً بر توصیف وقایع و ثبت نقش‌آفرینی‌های شخصی (مانند ابومسلم یا برمکیان) بدون تحلیل ساختاری علل و پیامدها متمرکز بوده است.

کتیبه‌نگاری و سفال‌گری) است. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که «چگونه دانش فنی دبیران ایرانی در حوزه‌های مالیات‌گیری، پست‌خانه (برید)، ثبت سپاه (جند) و نگارش فرامین (رسائل)، در قالب نهادهایی با پوشش اسلامی بازتولید شد و شواهد باستان‌شناختی (از طرح مدور بغداد تا گچ‌بری‌های موتیف ساسانی در سامرا) چگونه این همگرایی ساختاری را به‌عنوان یک واقعیت عینی و غیرقابل‌انکار، به تصویر می‌کشد. از سوی دیگر، این پژوهش به بررسی تداوم این الگو تا دوران آل‌بویه (۳۳۴-۴۴۷ ه.ق) نیز می‌پردازد تا نشان دهد که این نفوذ، یک «حادثه‌ی زودگذر» یا «وابستگی مقطعی» نبود، بلکه یک «روند ساختاری» بود که راه را برای بازپس‌گیری کامل قدرت سیاسی توسط حکومت‌های مستقل ایرانی (سامانیان، آل‌بویه) هموار کرد. به عبارت روش‌شناختی، مقاله‌ی حاضر با اتخاذ رویکردی ترکیبی (توصیفی-تحلیلی و تطبیقی) میان اسناد تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی، سعی دارد تا شکاف موجود میان «تاریخ سیاسی نخبگان» و «تاریخ مادی تمدن» را پر کرده و مدلی نوین برای فهم چگونگی شکل‌گیری تمدن اسلامی به‌مثابه‌ی وارث میراث ساسانی ارائه دهد.

سوالات تحقیق

ایرانیان و خاندان‌های ایرانی در مراحل خیزش، تثبیت و حکمرانی عباسیان چه نقشی ایفا کردند؟

شواهد باستان‌شناختی قابل استناد چه تصویری از حضور و اثرگذاری ایرانیان در عصر خلافت عباسی به دست می‌دهد و چگونه همگرایی فرهنگی و هنری ایران و خلافت عباسی را تأیید می‌کنند؟

چگونه الگوها و سنت‌های دیوان‌سالاری ایرانی (ساسانی) بر نظام حکمرانی عباسیان تأثیر گذاشت و آن را متحول کرد؟

دوراند-گندی (David Durand-Guédy) در تحلیل نخبگان ایرانی نیز در همین طیف قرار می‌گیرد.

نقطه قوت: این آثار، پژوهش را از توصیف صرف به سمت تحلیل تبیینی ارتقا دادند و برای اولین بار، «ایرانیان» را نه به عنوان بازیگران فرعی، بلکه به عنوان موتورهای اصلی تغییرات ساختاری معرفی کردند.

نقطه ضعف: تمرکز این رویکرد عمدتاً بر متون تاریخی و تحلیل‌های نظری سطح کلان است. این جریان به ندرت از شواهد مادی (باستان‌شناسی) برای اثبات مدعای خود بهره می‌گیرد و در نتیجه، تأثیرات ایرانیان تا حد زیادی در حوزه «گزارش‌های سیاسی» باقی می‌ماند و به اثبات عینی و ملموس در هنر، شهرسازی و زندگی روزمره نمی‌رسد. همچنین، این رویکرد به تداوم نفوذ ایرانیان در دوره‌های پس از برمکیان (مانند آل‌بویه) کمتر پرداخته است.

ابهام در چگونگی تجلی عینی این نفوذ در فضای مادی و فرهنگی، پژوهشگران را به این نتیجه رساند که باید به دنبال گواهی‌هایی فراتر از متن¹ بود. اینجاست که باستان‌شناسی به عنوان یک روش مکمل، توانست خلأ موجود در اثبات مادی این همگرایی فرهنگی را پر کند.

دسته‌بندی سوم: رویکرد تاریخ‌هنر و باستان‌شناسی اسلامی (مطالعات مادی)

این رویکرد، با پیشگامی پژوهشگرانی چون ارنست هرتسفلد (کاوش‌های سامرا)، اولیور واتسون (مطالعه سفال) و یاکوب لاسر (بررسی شهرسازی بغداد) شکل گرفت. متدولوژی آن بر کاوش‌های میدانی، مطالعه‌ی سکه‌شناسی، بررسی سبک‌شناسی معماری و تحلیل سفالینه‌ها استوار است. فرضیات این گروه بر این اصل قرار دارد که عناصر هنری و کالبدی، بازتاب‌دهنده‌ی باورها و ساختارهای سیاسی هستند و بر اساس آن، تداوم نقش‌های تزئینی ساسانی (گچ‌بری‌های

نقطه قوت: این منابع، به عنوان اسناد دست‌اول، داده‌های خام و ارزشمندی درباره‌ی جزئیات رویدادها، نام‌ها و مناصب ارائه می‌دهند که بدون آن‌ها، هیچ پژوهشی امکان‌پذیر نیست.

نقطه ضعف: این آثار عمدتاً فاقد نگاه مسئله‌محور و تحلیل نهادی هستند. آن‌ها صرفاً به بازتاب «چه اتفاقی افتاد» می‌پردازند و به «چرا و چگونه» سیستم‌های اداری کار می‌کردند، نمی‌پردازند. همچنین، به دلیل ماهیت درباری، بسیاری از گزارش‌ها دچار سوگیری یا حذف عمدی اطلاعات هستند.

صرف‌اکتفا به گزارش‌های روایتی، تصویری سطحی از تأثیرات عمیق و بلندمدت ایرانیان به دست می‌داد. این کاستی، پژوهشگران را به سمت روش‌های تحلیل سیاسی-اجتماعی جدیدتر سوق داد تا از میان انبوه اخبار، به نظم ساختاری و علل دوام این نفوذ دست یابند.

دسته‌بندی دوم: رویکرد تاریخ‌نگاری نوین و تحلیل سیاسی

مهم‌ترین جریان این رویکرد، با آثار کلاسیک هیو کندی (Hugh Kennedy) در «The Early Abbasid Caliphate» و م. ا. شعبان (M.A. Shaban) در «The Abbasid Revolution» شکل گرفت.

متدولوژی آن، خوانش انتقادی منابع کهن و تحلیل تاریخی مبتنی بر مناسبات قدرت، اقتصاد و جامعه‌شناسی تاریخی است. فرضیات این جریان بر این محور استوار است که دگرگونی عباسی صرفاً یک شورش مذهبی نبود، بلکه یک حرکت سیاسی-اقتصادی متأثر از نارضایتی‌های طبقاتی موالی (به ویژه دهقانان و دبیران ایرانی) بود. کندی بر کارآمدی سیستم اداری ایرانی و شعبان بر نقش‌آفرینی «جمعیت‌های حاشیه‌ای» خراسان تأکید دارد. کتاب دیوید

¹ Non-textual evidence

بستری را برای بازسازی کامل نظام حکمرانی ساسانی در قالب خلافت اسلامی، فراهم آورده است.

یافته‌های پژوهش

زمینه‌های تاریخی: پیوندهای پیش از دگرگونی (دوره

اموی) و بسترسازی دگرگونی در ایران و خراسان بزرگ

نارضایتی از حکومت اموی تنها به تبعیض قومی محدود نمی‌شد. سیاست‌های اقتصادی امویان، از جمله اخذ خراج سنگین از زمین‌های احیاشده توسط موالی، فشار مضاعفی بر ایرانیان وارد می‌آورد. افزون بر این، فروپاشی ساختار طبقاتی ساسانی^۱ بسیاری از نخبگان ایرانی، به‌ویژه دهقانان^۲ و دیبران را به حاشیه رانده بود. این گروه‌ها، که حاملان واقعی سنت اداری و حکومت‌داری ایران بودند، در پی بازپس‌گیری نقش و جایگاه خود بودند (زریاب، ۱۳۷۹، ص. ۲۳۴). جنبش عباسی با شعار «الرضا من آل محمد» که به عمد مبهم بود، این توانایی را داشت که همه ناراضیان، از عرب‌های ناراضی تا شیعیان و ایرانیان، را زیر پرچم واحدی جمع کند. رهبران دعوت عباسی در خراسان، مانند سلیمان بن کثیر خزاعی (از موالی ایرانی تبار) هوشمندانه این بستر فراهم شده را شناسایی و از آن بهره‌برداری کردند. نارضایتی ایرانیان از حکومت اموی ریشه در سیاست‌های قومی و اقتصادی آنان داشت. امویان موالی را شهروندان درجه دو می‌دانستند و آنان را از مشارکت کامل در حکومت و حتی دریافت مساوی عطا و غنیمت محروم می‌کردند (Kennedy, 1986, p. 72). این تبعیض، همراه با ظلم والیان اموی در خراسان مانند نصر بن سيار، بستر مناسبی برای پذیرش دعوت عباسیان فراهم کرد. جنبش عباسی به رهبری ابراهیم امام، با هوشمندی از این نارضایتی بهره برد و داعیان خود را عمدتاً در میان ایرانیان خراسان سازماندهی کرد.

گیاهی، طاق‌های کنگره‌ای، پلان چهارایوانی) در بناهای عباسی، گواهی بر انتقال نهادینه‌شده‌ی میراث هنری ایران به جهان اسلام است.

نقطه قوت: این رویکرد، برای اولین بار، «گواه عینی» بر

هم‌سازی دو تمدن ارائه داد. یافته‌هایی مانند شباهت طرح شهر ساسانی «فیروزآباد» با بغداد مدور، یا تداوم نقش مایه‌های جانوری-گیاهی ساسانی در گچ‌بری‌های سامرا، تبدیل به ادله‌ی سخت‌افزاری شد که اعتبار گزارش‌های تاریخی را دوچندان کرد.

نقطه ضعف: مهم‌ترین محدودیت این رویکرد، «تک‌بعدی

بودن» و جدایی از تحلیل‌های سیاسی-اقتصادی است. به‌عنوان مثال، کشف یک کاسه‌ی زرین‌فام، تأثیر هنری را ثابت می‌کند، اما توضیح نمی‌دهد که چگونه همین صنعتگران، نظام پیچیده‌ی مالیاتی «خراج» را مدیریت می‌کردند. این دسته از پژوهش‌ها، عمدتاً به «تأثیر فرهنگی» اکتفا می‌کنند و از پیوند آن با «ابزارهای قدرت» (مثل دیوان‌سالاری) غافل‌اند.

ضرورت پژوهش

مرور این سه دسته نشان می‌دهد که یک شکاف روش‌شناختی عمده وجود دارد، کمتر پژوهشی توانسته است سه لایه‌ی «روایت تاریخی»، «تحلیل نهادی» و «شواهد باستان‌شناختی» را به‌طور هم‌زمان و در یک پیوند سیستماتیک به کار بگیرد. مقاله‌ی حاضر، سعی نموده است که همین خلأ را پر کند. این مقاله با رویکردی بینارشته‌ای، کوشیده تا با پیوند زدن تحلیل نهادهای دیوان‌سالاری (بر اساس منابع کهن) و شواهد مادی (بر اساس کاوش‌ها)، نشان دهد که این همگرایی هنری، صرفاً یک تأثیرپذیری شکلی نبوده، بلکه

^۱ نظام کاستی‌آسناف چهارگانه: روحانیان، جنگاوران، دیبران و پیشه‌وران/کشاورزان ^۲ زمین‌داران محلی و نگهبانان سنت‌های ملی

نقش محوری در خلافت عباسی: از داعیان تا وزیران -

رهبری ایدئولوژیک تا فرماندهی نظامی

نقش ابومسلم خراسانی فراتر از یک فرمانده نظامی بود. او یک مبلغ (داعی) اصلی و نماد اتحاد نیروهای انقلابی بود. ترکیب لشکر او گویای این حقیقت است که علاوه بر دهقانان و روستاییان ایرانی، قبایل عرب ساکن خراسان (به ویژه تمیمی‌ها و شیعیان) و حتی ترک‌های ماوراءالنهر نیز تحت رهبری او جنگیدند. این نشان می‌دهد که ابومسلم توانست یک گفتمان فراگیر و فراقومی ایجاد کند که بر عدالت‌خواهی و براندازی ظلم اموی استوار بود (Kennedy, 1986, p. 85). پیروزی نهایی او در نبرد زاب، بیش از آن که یک پیروزی نظامی صرف باشد، یک پیروزی برای الگوی جدیدی از حکومت‌داری بود که در حال تولد بود. قتل او به دستور منصور عباسی (۱۳۷ ه.ق) اگرچه نشان از ترس خلیفه از محبوبیت او داشت، اما نتوانست روند نفوذ ایرانیان را متوقف کند، زیرا سیستم اداری نوپای عباسی به شدت به تخصص آنان وابسته بود. رهبری عملیاتی این جنبش تغییر به دست ابومسلم خراسانی، توانست قبایل مختلف عرب ساکن خراسان و دهقانان ایرانی را متحد کند (طبری، ج ۷، ۱۳۵۶، ص ۳۴۵۰). پیروزی‌های پیاپی او، که با محوریت نیروهای ایرانی بود، به سقوط دمشق انجامید. پس از پیروزی، اگرچه خلفای اولیه عباسی (سفاح و منصور) سعی در کمرنگ کردن نقش ایرانیان داشتند و حتی ابومسلم را به قتل رساندند، اما وابستگی سیستم اداری به کاردانی ایرانیان اجتناب‌ناپذیر بود. خالد برمکی، که از دربار اموی به عباسیان پیوسته بود، به عنوان اولین وزیر با نفوذ ایرانی، منصب «وزارت» را احیا کرد (جهشیاری، ۱۳۶۷، ص ۵۶).

دوران تثبیت: برمکیان، اوج نفوذ ایرانیان

خاندان برمکی، نمونه اعلامی ادغام کامل یک خاندان ایرانی در ساختار قدرت عباسی بودند. نفوذ آنان به حدی بود که یحیی برمکی به عنوان «وصی» هارون الرشید عمل می‌کرد و پسرانش جعفر و فضل عملاً تمام امور کشوری و لشکری را

مدیریت می‌کردند. آنان نه تنها اداره دیوان‌ها را بر عهده داشتند، بلکه در تعیین خط مشی‌های کلان فرهنگی و مذهبی خلافت نیز نقش اساسی ایفا می‌کردند (فیاض، ۱۳۷۵، ص. ۱۶۷). شبکه وسیع موالی و کارگزاران برمکیان در سراسر قلمرو عباسی، یک «دولت در درون دولت» ایجاد کرده بود که اقتدار خلیفه را تحت الشعاع قرار داده بود. سقوط ناگهانی آنان را باید بیشتر یک کودتای درباری برای بازپس‌گیری قدرت از یک خاندان بیش از حد مقتدر ایرانی دانست تا یک توطئه اخلاقی. اوج قدرت و نفوذ خاندان‌های ایرانی در دوره هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه.ق) و با صدارت خاندان برمکی بود. یحیی برمکی و پسرانش فضل و جعفر، نه تنها اداره تمامی امور مالی، اداری و حتی فرهنگی خلافت را در دست داشتند، بلکه در تعیین ولیعهد (امین و مأمون) نیز نقش تعیین‌کننده ایفا کردند. آنان با جذب عالمان، ادیبان و مترجمان ایرانی و غیرایرانی، پروژه عظیم «نهضت ترجمه» را رهبری کردند که اساس تمدن درخشان اسلامی را پی ریخت (فیاض، ۱۳۷۵، ص. ۱۲۳). سقوط ناگهانی برمکیان در سال ۱۸۷ ه.ق توسط هارون الرشید، نه نشانه ضعف که گواهی بر قدرت بی‌حد و مرز آنان و ترس خلیفه از سلطه کامل آنان بر حکومت بود. (فیاض، ۱۳۷۵، ص. ۱۵۷).

الکوهای حکمرانی و دیوان‌سالاری: احیای آیین

کشورداری دوران ساسانی

نفوذ ایرانیان تنها به عرصه سیاست محدود نماند، بلکه بنیان‌های اداری خلافت را متحول کرد و ایرانیان ساختارهای اداری خلافت عباسی را بر اساس مدل ساسانی بازسازی کردند. مهم‌ترین این تأثیرات عبارت بودند از:

الف- احیای زبان فارسی در دیوان‌ها:

اگرچه زبان رسمی و دیپلماتیک خلافت عباسی عربی بود، اما شواهد تاریخی و ادبی نشان می‌دهد که زبان فارسی به صورت زیرپوستی و تدریجی، جایگاه خود را به عنوان زبان اداری و فرهنگی در برخی از دیوان‌ها و به‌ویژه در ایالات

ایرانی بازپس گرفت. این فرآیند یک احیای مستقیم نبود، بلکه بیشتر یک «تداوم مقاومت‌آمیز» و سپس «نوزایی تدریجی» بود که عمدتاً توسط همان دبیران و کاتبان ایرانی که ظاهراً به عربی می‌نوشتند، هدایت می‌شد. برای دهه‌ها، دبیران ایرانی برای ثبت دقیق مالیات و املاک، از اصطلاحات و حتی زبان فارسی (فارسی میانه) در دفاتر خود استفاده می‌کردند. این امر به تدریج منجر به ورود انبوهی از واژگان تخصصی اداری فارسی به زبان عربی شد، مانند: دیوان، وزیر، برید، مرزبان، خاتم، دستور، رسالت، انبار، پست، (Lassner, 1980, p.112). بلافاصله پس از فتح ایران، اعراب فاقد یک سیستم اداری پیشرفته برای اداره یک امپراتوری بودند. بنابراین، آنان ناگزیر به استفاده از همان دبیران ایرانی^۱ و سیستم‌های ساسانی روی آوردند. این امر به معنای آن بود که «زبان فارسی میانه (پهلوی)» به عنوان زبان کار در دیوان‌های محلی ایران، به‌ویژه در ثبت دفاتر مالیات و اراضی، برای دهه‌ها به حیات خود ادامه داد. حجاج بن یوسف ثقفی^۲ دستور داد تا دفاتر دیوان را از فارسی به عربی ترجمه کنند. این گزارش به وضوح ثابت می‌کند که تا اواخر قرن اول هجری، دیوان‌های عراق و ایران هنوز به زبان فارسی کار می‌کردند (طبری، ج ۶، ۱۳۵۶، ص. ۲۶۷۸). ورود انبوهی از «واژگان تخصصی اداری فارسی» به زبان عربی در همین دوره اتفاق افتاد. این وام‌گیری زبانی، گواهی است بر برتری سیستم اداری ایرانی و ناتوانی سیستم عربی در جایگزینی کامل آن (زرنوش، ۲۰۱۲، ص. ۷۸). مرحله نوزایی و بازگشت به عنوان زبان ادبیات دیوانی (قرن سوم و چهارم هجری) در زمان عباسیان اتفاق افتاد، با استقرار خلافت عباسی و تسلط کامل دیوانسالاران ایرانی بر دستگاه

حکومت، زبان فارسی نه تنها به عنوان زبان محاوره، بلکه به تدریج به عرصه‌ی «ادبیات منشیانه»^۳ نیز بازگشت. «ادبیات اندرزنامه‌نویسی» مهم‌ترین شاهد این احیا است، ظهور دوباره‌ی ژانر ادبی-اداری «پندنامه» یا «آیین‌نامه» محصول این دوران است. این متون، که راهنمایی‌هایی برای حکمرانی و دیوان‌سالاری بودند، عمدتاً به فارسی نوشته می‌شد و مستقیماً ادامه سنت «اندرزنامه‌های پهلوی» به شمار می‌رفت. مشهورترین نمونه‌ی اولیه از این دوره، «شاهنامه ابومنصوری»^۴ است که در سال ۳۴۶ ه.ق به دستور ابومنصور عبدالرزاق، حاکم طوس، توسط دبیرانش گردآوری شد. در همین دوره، در کنار ادبیات منشیانه، «شعر دری» نیز در میان طبقات فرمانروا و دیوانی در شرق ایران^۵ رواج یافت. شاعرانی مانند «حفظله بادغیسی» و «محمد بن صفی سگری» در قرن سوم هجری، قصایدی در ستایش حکام محلی به فارسی سرودند. این موضوع نشان می‌دهد که فارسی دیگر تنها زبان عوام نبود، بلکه به زبان داد و ستد بین حاکمان و ادیبان تبدیل شده بود (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵، ص ۴۵). احیای زبان فارسی در دوره عباسی یک پدیده‌ی دوجبه‌ی بود، «وجه اداری» در سطح عملیاتی و در ایالات ایران که فارسی هرگز به طور کامل محو نشد و به عنوان زبان کار در دیوان‌های محلی و ثبت دفاتر باقی ماند و «وجه فرهنگی و هویتی» در سطح نخبگان حکومتی که فارسی به یک نماد هویتی برای دیوانسالاران ایرانی تبدیل شد. استفاده از آن در مکاتبات خصوصی و در خلق آثار با مضامین ایرانی، عملی برای حفظ هویت فرهنگی و اعمال نفوذ غیرمستقیم بود. این فرآیند، بستر لازم را برای ظهور رسمی فارسی به عنوان زبان

^۱ دبیران^۲ والی اموی عراق^۳ منشیانه. [مُنْشَاةٌ] منسوب به انشا و بلاغت و هر آنچه به طور انشا نوشته باشند.

ناظم الاطباء)

^۴ مرجع اصلی فردوسی برای خلق شاهنامه^۵ ماوراءالنهر و خراسان بزرگ

دربارهای مستقل ایرانی (مانند سامانیان) در قرن چهارم فراهم کرد. (Zarrinkoob, 2012, pp. 127-137).

ب- نظام مالیاتی (خراج): ستون فقرات اقتصادی و میراث دانش ارزیابی ساسانی:

پایگاه اقتصادی خلافت عباسی، و پیش از آن امویان، بر درآمدهای حاصل از «خراج»^۱ استوار بود. خراج، به عنوان مالیات مستقیم زمین‌های کشاورزی، نه تنها منبع اصلی تأمین هزینه‌های دیوان‌سالاری، لشکرکشی‌ها و پروژه‌های عمرانی عظیم (مانند ساخت بغداد) بود، بلکه مهم‌ترین ابزار کنترل جمعیت غیرمسلمان و نظارت اقتصادی ایالات به شمار می‌رفت. بررسی تطبیقی این نهاد با نظام مالیاتی ساسانی، که مبتنی بر «خراجگ» یا «هزارگ» بود، یکی از شفاف‌ترین نمونه‌های انتقال بی‌واسطه‌ی دانش اداری از ایران پیشااسلامی به خلافت اسلامی را به تصویر می‌کشد (Lambton, 1991, p. 205; Duri, 2011, p. 104). سیستم دقیق

سنگش زمین و تعیین نرخ مالیات بر اساس کیفیت خاک و نوع کشت، که در دوره عباسی به اوج خود رسید، بطور مستقیم از نظام مالیاتی ساسانیان (به ویژه دوره انوشیروان) به ارث رسیده بود. (Lassner, 1980, p. 115). پایه اقتصادی خلافت عباسی و پیش از آن امویان بر درآمدهای حاصل از خراج استوار بود. خراج به مالیات مستقیمی اطلاق می‌شد که بر زمین‌های کشاورزی و اغلب توسط مالکان غیرمسلمان (و گاه مسلمان) پرداخت می‌شد. بررسی ساختار این نظام مالیاتی نشان می‌دهد که اعراب مسلمان فاقد یک سیستم پیشرفته برای اداره اقتصاد یک امپراتوری کشاورزی بودند و بنابراین، سیستم مالیاتی ساسانی را تقریباً به طور کامل و بدون تغییر اساسی به ارث بردند و به کار گرفتند. مقایسه سیستم خراج در دوره اسلامی با سیستم مالیاتی ساسانی (که مبتنی بر خراجگ یا هزارگ بود) شباهت‌های ساختاری حیرت‌انگیزی را نشان می‌دهد.

جدول ۱- مقایسه سیستم خراج دوره ساسانی و دوره عباسی

مؤلفه	سیستم مالیاتی ساسانی	نظام خراج عباسی	تحلیل (مؤلف)	منبع
مبنای ارزیابی	مساحت زمین (جریب) و نوع محصول (گندم، جو، انگور و غیره) و کیفیت زمین (مرغوب، متوسط، نامرغوب)	دقیقاً بر همین مبنا: مساحت و نوع کشت و کیفیت زمین.	این سیستم بسیار پیچیده نیاز به ثبت دقیق حدود اراضی داشت.	(Lambton, 1991, p. 205).
نرخ مالیات	نرخ‌های متنوع و ثابت برای هر نوع محصول و هر منطقه	تثبیت نرخ‌های ثابت بر اساس الگوی ساسانی.	این گزارش کلاسیک، وابستگی کامل سیستم جدید به سیستم قدیم را ثابت می‌کند.	(al-Baladhuri, n.d./1968, p. 421).
شیوه وصول	وصول نقدی (پول) و وصول جنسی (محصول)	دقیقاً به همین روش دریافت پول (درهم و	این انعطاف برای اقتصادهایی که میزان نقدینگی در آنها	(Duri, 2011, p. 104).

¹ Tribute

مؤلفه	سیستم مالیاتی ساسانی	نظام خراج عباسی	تحلیل (مؤلف)	منبع
ثبت و دیوان‌سالاری	وجود دفاتر مالیاتی (دُفتر/رُزنامَه) بسیار دقیق که مشخصات هر قطعه زمین و میزان مالیات آن ثبت شده بود.	دینار) یا دریافت سهمی از محصول به طور مستقیم	پایین بود، ضروری محسوب می‌شد.	
	تداوم کارکردی دیوان‌های محلی با همان کارمندان، تضمین‌کننده تداوم سیستم بود.	ادامه استفاده از همان دفاتر و به کارگیری همان دبیران ایرانی. دیوان خراج مرکز مدیریت این سیستم بود.		(Christensen, 1944, p. 123).

زمین‌شناسی بود. عباسیان، نه تنها این روش را به کار گرفتند، بلکه با گسترش قلمرو، آن را به مناطق جدیدی (مانند بین‌النهرین، شام و مصر) نیز تعمیم دادند. برای نمونه، گزارش کلاسیک بلاذری (al-Baladhuri, 1968, p. 421) نشان می‌دهد که خلیفه‌ی دوم، عمر بن خطاب، برای تعیین نرخ‌های مالیاتی عراق، مستقیماً از «خُرَزَادَه»^۳ دعوت کرد تا بر اساس کتابی که از دوران خسرو انوشیروان به‌جا مانده بود، نظام مالیاتی جدید را تدوین کند، که این امر در زمان عباسیان نیز ادامه یافت. این واقعه، به‌خوبی نشان می‌دهد که نه تنها روش، بلکه عین داده‌های تاریخی ساسانی، به‌عنوان منبع اصلی قانون‌گذاری مالی عباسیان به کار گرفته شد.

با وجود شباهت‌های ساختاری مندرج در جدول ۱، واکاوی عمیق‌تر این نظام، نشان می‌دهد که تداوم این سیستم، نه یک انتخاب آگاهانه، که یک «ضرورت اقتصادی اجتناب‌ناپذیر» بود. اعراب مسلمان که فاقد هرگونه سنت منسجم مالیاتی پیشرفته بودند، برای اداره‌ی یک امپراتوری کشاورزی پهناور، چاره‌ای جز پذیرش و حفظ دقیق‌ترین و کارآمدترین سیستم موجود نداشتند. این پذیرش، اما به‌معنای یک کپی‌برداری صرف نبود، بلکه شامل سه مؤلفه‌ی اساسی «ابزارهای اجرایی»، «نیروی انسانی متخصص» و «مبنای نظری مشروعیت‌بخش» می‌شد که در ادامه به‌تفصیل تحلیل می‌شوند.

نیروی انسانی متخصص: دبیران به‌عنوان «حافظه‌ی اقتصادی» خلافت اسلامی

کلید تداوم این سیستم پیچیده، «دبیران ایرانی» (کاتبان ورزیده‌ی دیوان‌سالاری) بودند. این گروه، که در نظام

ابزارهای اجرایی: تداوم روش‌های ارزیابی دقیق

زمین در سیستم ساسانی، مبنای ارزیابی مالیات، «مساحت زمین» (به‌واحد جریب^۱)، «نوع محصول» (گندم، جو، انگور، خرما، زیتون و غیره) و «کیفیت خاک» (مرغوب، متوسط، نامرغوب) بود. این سیستم، که به «مساحت»^۲ معروف بود، نیازمند دانش هندسی پیشرفته و ثبت مداوم تغییرات

^۱ جریب (به انگلیسی: Jerib یا Djerib) یک واحد سنتی اندازه‌گیری زمین در خاورمیانه و جنوب غربی آسیا است. اصطلاحی است که دهقانان برای اندازه‌گیری زمین از آن استفاده می‌نمایند در گذشته که واحدهای اندازه‌گیری مثل متر، پا و غیره

^۲ وجود نداشت از طریق قدم زدن مساحت‌های خرد و کوچک را اندازه‌گیری می‌کردند و یک جریب مساوی است با ۴۰۰۴۶ مترمربع.

^۳ زمین‌سنجی دقیق

ساسانی به عنوان «دانیان دفاتر مالی»^۱ شناخته می شدند، دانش فنی ثبت اراضی، محاسبه ی نرخ های مالیاتی پلکانی (بر اساس بازدهی محصول)، مدیریت دفاتر «رُزنامه»^۲ و حتی مهارت تشخیص کیفیت خاک را در اختیار داشتند. جهشیاری (al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 39) به صراحت اشاره می کند که عباسیان، برای حفظ درآمدهای خود، ناگزیر بودند تا همان کارگزاران محلی ایرانی را که پیش از این در خدمت ساسانیان و سپس امویان بودند، به کار گیرند. این بدان معناست که دانش اقتصادی، به صورت سینه به سینه و موروثی، از نسل اول دبیران ساسانی به نسل عباسی منتقل شد و این گروه، عملاً «حافظه ی اقتصادی» خلافت را در دست داشتند.

مبانی نظری مشروعیت بخش: از «عدالت خسروانی» تا «عدالت اسلامی»

در نظام ساسانی، مالیات ستانی بر اساس اصل «عدالت خسروانی»^۳ توجیه می شد؛ به این معنا که شاه، در ازای دریافت

مالیات، موظف به تأمین امنیت، آبیاری زمین ها (با نگهداری شبکه های قنات و کانال) و حمایت از کشاورزان بود. عباسیان، این اصل را با تغییر پوشش ایدئولوژیک از «دادگری ساسانی» به «عدالت اسلامی»^۴ بازتعریف کردند. اما در عمل، ساختار توجیهی، همان «قرارداد نانوشته» میان دولت و کشاورز باقی ماند؛ دولتی که مالیات می ستاند و در ازای آن، زیرساخت های آبیاری و امنیت اقتصادی را تضمین می کند (Christensen, 1944, p. 123).

جدول تطبیقی ارائه شده (جدول ۲)، تصویری از «همسانی تقریباً کامل ساختاری» را نشان می دهد که در آن، ستون های مربوط به «مبنای ارزیابی»، «نرخ مالیات»، «شیوه وصول» و «ثبت و دیوان سالاری» در دو سیستم، نه تنها مشابه، که در برخی موارد کاملاً یکسان هستند. اما تحلیل عمیق تر، نشان می دهد که این همسانی، صرفاً یک «کپی برداری صوری» نیست، بلکه حاوی سه نوآوری پنهان عباسی است که در جدول ۱ به آن پرداخته نشده است:

جدول ۲- جدول تطبیقی مقایسه ای نظام خراج ساسانی و عباسی

شاخص مقایسه ای	سیستم خراج ساسانی	نظام خراج عباسی	تفسیر تفاوت ها و نوآوری ها	منبع
پایگاه داده های تاریخی	مبتنی بر دفاتر محلی «رُزنامه» که برای هر ولایت ثبت می شد	مبتنی بر «کتاب خراج انوشیروان» که به عنوان قانون مدون پایه در نظر گرفته شد	عباسیان از یک «سند مکتوب مرکزی» به عنوان مرجع نهایی استفاده کردند که نشان دهنده ی رویکرد متمرکزتر آنان است	(al-Baladhuri, 1968, p. 421)
	نرخ ها بر اساس سال زراعی و تغییرات اقلیمی (خشکسالی یا سیل) قابل تعدیل بود	همان انعطاف، اما با نظارت مستقیم تر دیوان خراج مرکزی در بغداد	افزایش «تمرکز نظارتی» به دلیل نیاز خلیفه به پیش بینی دقیق تر درآمدها برای پروژه های عظیم	(Christensen, 1944, p. 120).
انعطاف پذیری نرخ ها				

^۱ مدبران^۲ دفاتر روزانه ی مالیات^۳ دادگری شاهنشاه^۴ آقامه ی امر به معروف و حمایت از دارالاسلام

شاخص مقایسه‌ای	سیستم خراج ساسانی	نظام خراج عباسی	تفسیر تفاوت‌ها و نوآوری‌ها	منبع
کارکرد نظارتی مالی	عمدتاً ثبت میزان مالیات زمین برای جلوگیری از فرار مالیاتی زمینداران (از طریق گزارش‌های محاسبان)	افزودن کارکرد «بازرسی کیفی عموماً ثبت میزان مالیات زمین» برای جلوگیری از فرار مالیاتی زمینداران (از طریق گزارش‌های محاسبان)	تبدیل نظام مالیاتی به یک «ابزار نظارت اجتماعی» و تقویت نقش محاسبان ایرانی تبار (که در بخش شهربانی به آن پرداخته شده است)	(al-Muqaddasi, n.d./2001, p. 135)

پ- دیوان برید:

این دیوان که هم سیستم پست و هم اطلاعات امنیتی را مدیریت می‌کرد، دقیقاً معادل سیستم چاپار در دوره ساسانی بود و توسط کارگزاران ایرانی با همان دقت و کارایی اداره می‌شد. از جمله وظایف این دیوان خبررسانی، انتقال فرمانها و اخبار از اطراف و اکناف سرزمین به مراکز خلافت و اعمالی ازین دست بوده است و به مرور زمان وظیفه خبررسانی و در شکل رشد یافته و پیچیده تر آن وظیفه جاسوسی از نقاط مختلف به عهده این دیوان نهاده شد (ولایتی، ۱۳۹۶، ص. ۱۰۵). دیوان برید در خلافت عباسی، تنها یک سامانه پستی نبود، بلکه شبکه عصبی اطلاعاتی و ارتباطی خلافت عباسی به شمار می‌رفت که کنترل خلافت مرکزی بر ایالات دورافتاده را ممکن می‌ساخت. بررسی این نهاد، همسانی‌های چشمگیری با سیستم چاپار^۱ در دوره ساسانی نشان می‌دهد، به حدی که می‌توان آن را بازسازی و گسترش همان نهاد پیشین دانست (Daryaee, 2009, p. 127). مقایسه تطبیقی دیوان برید عباسی و سیستم چاپار ساسانی در جدول ۳ توضیح داده شده است:

به بیان دقیق‌تر، نظام خراج عباسی، یک «احیای ساختاری کامل» با «افزایش کارکردی نظارتی متمرکز» بود. خلافت عباسی، برای تأمین هزینه‌های سنگین خود (از جمله ایجاد بیت‌الحکمه، ساخت کاخ‌های سامرا، و پرداخت عطای سپاهیان جند) به درآمدی پایدار و قابل پیش‌بینی نیاز داشت. تنها نظامی که می‌توانست چنین درآمدی را با کمترین خطا تأمین کند، همان سیستم کهن ساسانی بود که توسط دبیران ایرانی، با دقتی موشکافانه، مدیریت می‌شد. بنابراین، اقتصاد خلافت عباسی، نه تنها بر دوش سیستم مالیاتی ایرانیان بنا شده بود، بلکه وابستگی آن به «دانش ارزیابی زمین» و «حافظه‌ی تاریخی دبیران» به حدی بود که می‌توان ادعا کرد: بدون خراج ساسانی-عباسی، هیچ تمدن درخشان اسلامی در قرن سوم هجری شکل نمی‌گرفت. این نظام، حلقه‌ی گمشده‌ای بود که ثروت کشاورزی ایران و بین‌النهرین را به پروژه‌ی بزرگ تمدن‌سازی عباسیان متصل می‌کرد و از این منظر، مهم‌ترین میراث اقتصادی ساسانیان به جهان اسلام محسوب می‌شود (Lambton, 1991, p. 217; Duri, 2011, p. 104; Christensen, 1944, p. 123).

جدول ۳- مقایسه سیستم چاپار ساسانی با سیستم برید عباسی

^۱ Căpr

ویژگی	سیستم چاپار ساسانی	دیوان برید عباسی	تحلیل (مؤلف)	منبع
کارکرد اصلی	۱. پست و ارتباطات: انتقال سریع نامه‌های دولتی و فرمان‌های شاهنشاه. ۲. اطلاعات و جاسوسی: گزارش اوضاع ایالات به مرکز. ۳. نقل و انتقالات: جابه‌جایی مأموران دولتی.	۱. پست و ارتباطات: انتقال نامه‌های دیوانی و خلیفه. ۲. اطلاعات و نظارت: گزارش اخبار والیان و اوضاع عمومی به مرکز خلافت. ۳. نقل و انتقالات: جابه‌جایی کارگزاران و مقامات.	هسته اصلی کارکرد هر دو سیستم، اطلاعات و کنترل بود، نه خدمات پستی عمومی	(Daryae, 2009, p. 127; Silverstein, 2007, p. 35).
ساختار شبکه‌ای	وجود ایستگاه‌های منظم (کاروانسرا/ منزلگاه) در فواصل معین در جاده‌های اصلی. در هر ایستگاه اسب‌های تازه‌نفس و پیک‌های آماده به کار وجود داشتند.	وجود ایستگاه‌های منظم (منازل/ ثُغور) در فواصل معین (معمولاً در هر ۴ فرسخ (حدود ۲۴ کیلومتر) در هر ایستگاه اسب، وسایل و پیک (برید) مهیا بود.	ساختار فیزیکی شبکه کاملاً یکسان بود اما تفاوت در فاصله منزلگاهی بود که بر اساس ایده مذهبی عباسیان در هر ۴ فرسخ منزلگاهی بنیان نهادند.	(al-Muqaddasi, n.d./2001, p. 98; Christensen, 1944, p. 130).
مدیریت و کارگزاران	تحت نظر مقامات بلندپایه دولتی (احتمالاً «وزیر بزرگ» یا «ایران سپهبد»). پیک‌ها (چاپارگان) از افراد مورد اعتماد انتخاب می‌شدند.	تحت نظر صاحب البرید، که مقامی بلندپایه و اغلب از دبیران ایرانی تبار بود. پیک‌ها (البرید/ العین) از افراد مطمئن انتخاب می‌شدند.	در هر دو سیستم، این نهاد کاملاً دولتی و امنیتی بود.	(Silverstein, 2007, p. 41).
حوزه عمل	در کل قلمرو شاهنشاهی ساسانی، به ویژه جاده‌های اصلی مانند «شاه راه» اندلس تا خراسان. سیستم ساسانی نیز وسیع تر بود.	در کل قلمرو خلافت عباسی، از اندلس تا خراسان. گستره آن حتی از سیستم ساسانی نیز وسیع تر بود.	عباسیان یک سیستم اثبات شده را بر قلمروی بزرگ تر اعمال کردند.	(Heidemann, 2011, p. 155).
کارکرد امنیتی	کنترل و نظارت بر والیان و سپهبدان ایالات، جلوگیری از شورش.	کنترل و نظارت بر والیان، گزارش‌دهی درباره تحرکات دشمنان و شورش‌های داخلی.	این حیاتی‌ترین کارکرد مشترک بود.	(Crone, 1980, p. 51).

با وجود شباهت‌های بنیادین مندرج در جدول ۳، واکاوی دقیق‌تر، سه تفاوت راهبردی و یک کارکرد پنهان مشترک را آشکار می‌سازد که برای فهم چگونگی انتقال دانش حکمرانی ساسانی به عباسیان، حیاتی هستند:

تفاوت در «گستره و فشار جغرافیایی»؛ نخستین آزمون لجستیکی فراگیر

حوزه‌ی عمل دیوان برید عباسی، به دلیل وسعت بی‌سابقه‌ی خلافت (از اندلس تا سند و ماوراءالنهر)، به مراتب وسیع‌تر از سیستم چاپار ساسانی بود (که عمدتاً در فلات ایران و بین‌النهرین متمرکز بود). این گستردگی، نه یک مزیت، که یک چالش لجستیکی عظیم بود. عباسیان برای اداره‌ی این شبکه‌ی عظیم، ناگزیر از به کارگیری همان دبیران ایرانی بودند که دانش مدیریت «ایستگاه‌های سوخت‌رسان» (با اسب‌های تازه نفس در فواصل ۴ فرسخی) و «مسیرهای جایگزین» (برای مواقع بحران) را در اختیار داشتند. به عبارتی، گسترش کمی قلمرو، وابستگی کیفی به متخصصان ایرانی را دوچندان کرد (Heidemann, 2011, p. 155).

تفاوت در «کارکرد جاسوسی و نظارت»؛ تولد یک دستگاه امنیتی فراگیر

در سیستم ساسانی، چاپار عمدتاً کارکرد انتقال خبر و فرمان داشت، اما در نظام عباسی، دیوان برید به تدریج به یک «دستگاه اطلاعاتی فراگیر» (سازمان جاسوسی پیشامدرن) تبدیل شد. «صاحب‌البرید» (رئیس دیوان برید) که اغلب از دبیران ایرانی تبار بود، نه تنها مسئول پست، بلکه مسئول گزارش‌دهی مستمر اوضاع والیان، فرماندهان و حتی وضعیت اقتصادی و اجتماعی ایالات به طور مستقیم به خلیفه بود. این کارکرد امنیتی، که در ساسانیان به صورت غیررسمی‌تر وجود داشت، در دوره‌ی عباسی به عنوان یک «ابزار موازنه‌ی قدرت» علیه والیان یاغی و رقیبان درباری نهادینه شد. (Crone, 1980, p. 51)

تفاوت در «نظام ثبت و ضبط اطلاعات»؛ تغییر بستر زبانی-اداری

در حالی که سیستم چاپار ساسانی بر اساس زبان پهلوی و خطّ دبیره (نوشتار اداری ساسانی) عمل می‌کرد، دیوان برید عباسی، در ظاهر از زبان عربی برای نگارش فرامین بهره می‌برد. اما نکته‌ی ظریف آنجاست که این تغییر زبانی، یک «ترجمه‌ی صوری» بود و نه یک «تغییر ماهوی». دبیران ایرانی، اصطلاحات کلیدی اداری فارسی (مانند: چاپار، برید، منزل، خاتم، مرزبان، پست، انبار) را به صورت «معرب» به فرهنگ اداری جدید وارد کردند و ساختار نحوی نامه‌نگاری دیوانی را نیز بر اساس سنت «دبیری» ساسانی بازتعریف نمودند (Perikhanyan, 1983, p. 649). به عبارت دقیق‌تر، محتوا و ساختار اداری، ایرانی باقی ماند و تنها «پوشش زبانی» به عربی تغییر یافت.

کارکرد پنهان مشترک: «ابزار یکپارچگی جغرافیایی و زمان‌مندسازی قدرت»

فراتر از موارد فوق، هر دو سیستم، یک کارکرد هستی‌شناختی مشترک داشتند: کاهش «فاصله‌ی زمانی» قدرت. در دنیای پیشامدرن، سرعت انتقال فرمان و خبر، معادل «سرعت واکنش سیاسی» بود. سیستم چاپار، با ایجاد شبکه‌ای از ایستگاه‌های منظم، زمان رسیدن خبر از مرکز به دورترین نقطه‌ی مرزهای ساسانی را از چندین هفته به چند روز کاهش می‌داد. عباسیان، با همان منطق، این فاصله‌ی زمانی را حتی کوتاه‌تر کردند و با ایجاد مسیرهای اختصاصی «پست شترسوار سریع‌السیر»^۱، امکان واکنش فوری به شورش‌ها (مانند شورش بابک در آذربایجان) را فراهم آوردند (Silverstein, 2007, p. 41).

جدول تطبیقی ارائه شده (جدول ۴)، تصویری از «همسانی ساختاری» را نشان می‌دهد که در آن، ستون‌های مربوط به «کارکرد اصلی»، «ساختار شبکه»، «مدیریت و کارگزاران» و «کارکرد امنیتی» در دو سیستم، تقریباً منطبق هستند. اما همان‌طور که تحلیل فوق نشان داد، تفاوت اصلی در «ابعاد

^۱ در منابع به «البرید السریع» معروف است

جدید کارکردی» است که عباسیان بر پایه‌ی این میراث کهن، نهادینه کردند:

جدول ۴- مقایسه تطبیقی سیستم چاپار ساسانی و برید عباسی

شاخص مقایسه‌ای	سیستم چاپار ساسانی	دیوان برید عباسی	تفسیر تفاوت‌ها (مؤلف)
دامنه‌ی کارکرد جاسوسی	عمدتاً نظارت بر والیان و سپهبدان	نظارت همه‌جانبه بر والیان، فرماندهان، بازارها، قیمت‌ها و حتی تحرکات علمی و مذهبی	توسعه‌ی کارکردی به‌عنوان «دستگاه امنیتی پیشامدرن»
نظام ثبت و ضبط	بر اساس خط دبیره و زبان پهلوی	بر اساس زبان عربی، اما با حفظ ساختار نحوی و اصطلاحات معرب فارسی	«تغییر پوشش زبانی» بدون «تغییر ماهیت اداری»
گستره‌ی جغرافیایی	محدود به فلات ایران و بین‌النهرین	از اندلس تا ماوراءالنهر و مرزهای هند	گسترش کمی که منجر به «وابستگی کیفی» به کارگزاران ایرانی شد
تنوع کاربران	منحصراً دولتی (شاه و والیان)	دولتی و به‌تدریج، برای مکاتبات نیمه‌خصوصی وزیران و دبیران ارشد	ظهور شبکه‌های غیررسمی قدرت در کنار شبکه‌ی رسمی

اصلی «ادغام ساختاری میراث ساسانی در پیکره‌ی خلافت عباسی» دانست؛ ادغامی که به‌واسطه‌ی دانش بومی دبیران ایرانی و با توصیه‌ی وزرای ایرانی‌تبار، نه تنها حفظ، بلکه به سطحی بی‌سابقه از کارآمدی ارتقا یافت (Silverstein, 2007, p. 50; Heidemann, 2011, p. 160). این نهاد، حلقه‌ی اتصال حیاتی بین «مرکز تصمیم‌گیرنده» (مرکز خلافت) و «پیرامون اجرایی» (ایالات) بود و بدون آن،

به‌بیان جامع‌تر، دیوان برید عباسی، «تداوم ساختاری، گسترش کارکردی و تغییر زبانی» سیستم چاپار ساسانی بود. خلافت عباسی برای اداره‌ی خلافت خود که از نظر وسعت و تنوع فرهنگی، از ساسانیان نیز فراتر رفته بود، به یک سیستم ارتباطی سریع‌تر، مطمئن‌تر و فراگیرتر نیاز داشت. تنها الگویی که این پیچیدگی را در اختیار آنان قرار می‌داد، همان سیستم کهن ایرانی بود. بنابراین، دیوان برید را باید یکی از ارکان

خلافت عباسی هرگز نمی‌توانست به‌عنوان یک امپراتوری متمرکز و یکپارچه باقی بماند.

ت- دیوان‌های «جند / جیش» (لشکر)

بازسازی نظام لشگری که از زمان خلیفه دوم عمر سازماندهی منظم یافته بود. (ولایتی، ۱۳۹۶، ص. ۱۰۶) در دوره عباسی دگرگون شد. یکی از اساسی‌ترین اصلاحات اداری عباسیان که مستقیماً تحت تأثیر نخبگان ایرانی انجام شد، بازسازی سیستم ثبت، پرداخت و سازماندهی نیروهای مسلح بود، دیوان جند (دیوان العسکر یا دیوان الجنود) نهادی بود که مسئولیت ثبت اسامی سپاهیان، تعیین میزان مواجب (عطا) و نظارت بر پرداخت به آنان را بر عهده داشت. بررسی این نهاد، نشان‌دهنده واداری عمیق آن به سیستم طبقه‌بندی شده و متمرکز لشگری دوران ساسانی است. انطباق ساختاری آن بسیار حائض توجه است، در دوره ساسانی، هسته اصلی ارتش را اسواران (اسپهبدان) تشکیل می‌دادند که یک طبقه

اشرافی زمین‌دار و جنگاور بودند. این نظامیان، در ازای خدمات نظامی خود، از سوی دولت مرکزی حقوق (پاداش) و اغلب زمین (تیول) دریافت می‌کردند. ثبت و سازماندهی این نیروها و تعیین میزان دقیق حقوق و تجهیزات آنان، توسط دیوان‌های مرکزی شاهنشاهی انجام می‌گرفت (Zakeri, 1995, p. 45). عباسیان، به ویژه پس از انتقال پایتخت به عراق و با مدیریت وزیران ایرانی، این سیستم را مجدداً احیا کردند، اما آن را در قالب اسلامی بازتعریف نمودند.

به واقع دیوان‌های «جند / جیش» (لشکر)، بازآفرینی ارتش متمرکز ساسانی در پوشش اسلامی بود. بررسی تطبیقی این نهاد با سیستم لشگری دوره ساسانی (جدول ۵)، نه تنها واداری عمیق عباسیان را آشکار می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد که چگونه یک الگوی کهن طبقاتی-نظامی، در قالبی جدید و با تغییراتی در منبع تأمین نیرو و مبانی مشروعیت، بازتولید شد (Kennedy, 2001, p. 88; Crone, 1980, p. 39).

جدول ۵- مقایسه سیستم لشگری ساسانی با سیستم جند عباسی

ویژگی	سیستم لشگری ساسانی	دیوان جند عباسی	تحلیل (مؤلف)	منبع
هسته اصلی ارتش	اسواران (اسپهبدان): اشراف زمیندار و حرفه‌ای	مقاتله (جند): سپاهیان ثبت‌نام شده و حقوق‌بگیر ثابت	هسته حرفه‌ای ارتش در هر دو سیستم، ثبت‌شده و منظم بود.	(Kennedy, 2001, p. 88).
شیوه پرداخت	اعطای حقوق (پاداش) نقدی و اغلب اعطای زمین (تیول)	پرداخت عطا (مواجب) نقدی و اعطای (قطاع) زمین‌های اختصاصی	هر دو سیستم بر پرداخت منظم و ثبت دقیق آن تأکید داشتند.	(al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 112).
ثبت و سازماندهی	دیوان اسواران (احتمالی): ثبت اسامی، خاندان و تجهیزات اسواران	دیوان الجند/العسکر: ثبت دقیق اسامی سپاهیان، میزان عطا و نوع خدمت	ایجاد یک دیوان متمرکز برای مدیریت نیروی نظامی، ویژگی مشترک هر دو امپراتوری بود.	(Crone, 1980, p. 39).

ویژگی	سیستم لشکری ساسانی	دیوان جند عباسی	تحلیل (مؤلف)	منبع
منبع تأمین نیرو	دهقانان: زمینداران کوچک که پایگاه اجتماعی اسواران را تشکیل می‌دادند.	ابناء الدعوه/ابناء الثوره: نسل‌های بعدی نیروهای جنبش عباسی، عمدتاً از خراسان.	در هر دو سیستم، یک پایگاه قومی-منطقه‌ای مشخص (ایرانی/خراسانی) نقش محوری داشت.	(Shaban, 1979, p. 102).

(1979, p. 102). این تحول، قدرت خلیفه را در کنترل ارتش به مراتب افزایش داد، چرا که هیچ گروهی از سپاهیان، پایگاه اقتصادی مستقل خارج از دستگاه خلافت نداشتند.

تفاوت در «منبع تأمین نیرو»؛ از دهقانان محلی به خراسانیان مهاجر

در دوره‌ی ساسانی، تأمین نیرو، عمدتاً بر عهده‌ی «دهقانان»^۲ بود که به عنوان پایگاه اجتماعی اسواران عمل می‌کردند و در ازای دریافت زمین، سرباز پیاده یا سواره در اختیار شاه قرار می‌دادند. (Christensen, 1944, p. 120) این نیروها، عمدتاً محلی و متصل به ساختار اجتماعی منطقه‌ی خود بودند. اما در نظام عباسی، به ویژه در دهه‌های نخستین، منبع اصلی تأمین نیرو، «ابناء الثوره» یعنی نسل دوم و سوم آن دسته از خراسانیانی بودند که در جنبش عباسی شرکت داشتند. این گروه، که به تدریج به یک طبقه‌ی نظامی ممتاز در بغداد و سامرا تبدیل شدند، نه تنها از ساختار محلی خود جدا شده بودند، بلکه به عنوان «پاسداران انقلاب» و «وفاداران خاندان عباسی»^۱ هویتی جدید یافته بودند (Kennedy, 2001, p. 90). این انتقال جمعیتی، ارتش خلافت را از یک نیروی محلی و وابسته به ساختار زمین‌داری، به یک نیروی متمرکز، مهاجر و کاملاً وابسته به دولت مرکزی تبدیل کرد.

با وجود شباهت‌های ساختاری مندرج در جدول ۵، واکاوی عمیق‌تر این نهاد، سه تفاوت بنیادین و یک کارکرد استراتژیک مشترک را آشکار می‌سازد که برای فهم چگونگی انتقال نظام دفاعی ساسانی به خلافت اسلامی، حیاتی هستند:

تفاوت در «هسته‌ی اجتماعی ارتش»؛ از اشراف زمین‌دار (اسواران) تا سپاهیان مزدور ثبت‌شده (مقاتله)

در سیستم ساسانی، هسته‌ی اصل ارتش را «اسواران»^۱ تشکیل می‌دادند؛ یک طبقه‌ی اشرافی زمین‌دار که خدمات نظامی خود را در ازای دریافت زمین‌های تیول (اراضی مشروط) و موجب نقدی قابل توجه، در اختیار شاهنشاه قرار می‌دادند. این طبقه، دارای پایگاهی اجتماعی مستقل و موروثی بود و وفاداری آنان به شاه، اغلب با منافع طبقاتی خودشان گره خورده بود. (Zakeri, 1995, p. 45) اما در نظام عباسی، هسته ارتش را «مقاتله» (جند) تشکیل می‌دادند؛ سپاهانی که عمدتاً از میان موالی ایرانی خراسانی (نسل دوم و سوم نیروهای جنبش عباسی، معروف به «ابناء الدعوه» یا «ابناء الثوره») ثبت‌نام می‌شدند و کاملاً به دولت مرکزی وابسته بودند. این تغییر، گذار از یک «ارتش اشرافی موروثی» به یک «ارتش مزدور دولتی ثبت‌شده» را نشان می‌دهد که در آن، وفاداری نظامیان، نه به زمین و خاندان، که به دیوان مرکزی و پرداخت منظم عطا گره می‌خورد (Shaban, 1979, p. 102).

^۲ زمین‌داران کوچک و متوسط محلی

^۱ اسپهبدان

تفاوت در «مبانی مشروعیت‌بخش نظامی»؛ از وفاداری زرتشتی-شاهنشاهی به جهاد اسلامی

در نظام ساسانی، مشروعیت ارتش بر پایه‌ی وفاداری به «شاهنشاه» و آیین زرتشتی استوار بود. نبرد، یک وظیفه‌ی دینی-ملی تلقی می‌شد و شاه، به‌عنوان سایه‌ی ایزد بر زمین، فرماندهی کل قوا را بر عهده داشت (Daryaei, 2009, p.95). در مقابل، ارتش عباسی، حداقل در ظاهر و بر اساس ایدئولوژی رسمی، به‌عنوان «جهاد در راه خدا» و «دفاع از دارالاسلام» مشروعیت می‌یافت و خلیفه، به‌عنوان «امیرالمؤمنین» و جانشین پیامبر، فرماندهی عالی آن را بر عهده داشت (Crone, 1980, p.42). اما نکته ظریف آنجاست که این تغییر پوشش ایدئولوژیک، هرگز نتوانست ساختار اداری ثبت، پرداخت و نظارت ارتش را دگرگون کند. به‌عبارت دقیق‌تر، «محتوا» (ایدئولوژی جهاد) تغییر یافت، اما «فرم» (ساختار دیوانی ساسانی) کاملاً حفظ شد.

کارکرد استراتژیک مشترک: «ابزار یکپارچگی سیاسی و نظارت مالی متمرکز»

فراتر از موارد فوق، هر دو سیستم، یک کارکرد بنیادین مشترک داشتند: تبدیل ارتش به ابزاری برای یکپارچگی

سیاسی و نظارت مالی متمرکز. در ساسانیان، دیوان اسواران با ثبت دقیق اسامی، خاندان و تجهیزات سواران، از یک سو، امکان کنترل هزینه‌های نظامی را فراهم می‌کرد و از سوی دیگر، از تمرکز قدرت در دست سپهبدان محلی جلوگیری می‌نمود. عباسیان، با الهام کامل از این الگو، دیوان جند را به‌عنوان یک «نهاد نظارتی فراگیر» طراحی کردند که نه تنها پرداخت عطا را مدیریت می‌کرد، بلکه از طریق گزارش‌های مستمر، به خلیفه امکان می‌داد تا از تحرکات، وفاداری و حتی وضعیت اقتصادی سربازان خود مطلع شود. این امر، ارتش را از یک تهدید بالقوه برای حکومت، به یک رکن مطمئن ثبات‌بخش تبدیل کرد. (Kennedy, 2001, p.130)

جدول تطبیقی ارائه‌شده (جدول ۶)، تصویری از «همسانی ساختاری چشمگیر» را نشان می‌دهد که در آن، ستون‌های مربوط به «هسته‌ی اصلی ارتش»، «شیوه‌ی پرداخت»، «ثبت و سازماندهی» و «منبع تأمین نیرو» در دو سیستم، شباهت‌های بسیار زیادی دارند. اما تحلیل عمیق‌تر نشان می‌دهد که عباسیان، با ایجاد سه تغییر کلیدی زیر، این میراث کهن را با نیازهای جدید خود تطبیق دادند:

جدول ۶- مقایسه تطبیقی سیستم لشکری ساسانی و دیوان جند عباسی

شاخص مقایسه‌ای	سیستم لشکری ساسانی	دیوان جند عباسی	تفسیر تفاوت‌ها و نوآوری‌ها
هسته‌ی اجتماعی ارتش	اسواران (اشراف زمیندار موروثی)	مقاتله (سپاهیان مزدور ثبت‌شده و وابسته به دولت)	گذار از «ارتش طبقاتی» به «ارتش دیوان‌سالاری وابسته» که کنترل خلیفه را افزایش داد
منبع تأمین نیرو	دهقانان محلی (پایگاه اجتماعی اسواران)	ابناء الثوره (خراسانیان مهاجر و نسل دوم انقلابیون)	انتقال منبع نیرو از ساختارهای محلی به یک «طبقه‌ی نظامی فراگیر و مهاجر»

شاخص مقایسه‌ای	سیستم لشکری ساسانی	دیوان جند عباسی	تفسیر تفاوت‌ها و نوآوری‌ها
مبانی مشروعیت بخشی	وفاداری زرتشتی-شاهنشاهی	جهاد اسلامی و وفاداری به خلیفه	تغییر پوشش ایدئولوژیک، اما حفظ کامل ساختار اداری ثبت و پرداخت
کارکرد نظارتی مالی	ثبت اسامی، خاندان و تجهیزات برای کنترل هزینه‌ها	ثبت اسامی، میزان عطا و نوع خدمت با نظارت مستقیم دیوان مرکزی	افزایش «تمرکز نظارتی» و تبدیل ارتش به ابزاری برای نظارت سیاسی خلیفه بر ایالات

می‌شود)، یکی از حساسترین و پیچیده‌ترین نهادهای اداری خلافت عباسی بود. این دیوان، مسئولیت نگارش، تدوین و ارسال تمامی نامه‌های رسمی، فرمان‌های خلیفه (توقیعات)، عهدنامه‌های دیپلماتیک، مکاتبات با والیان و حتی پاسخ به نامه‌های پادشاهان خارجی را بر عهده داشت. به عبارت دقیق‌تر، دیوان رسائل، «حلقه اتصال مرکز تصمیم‌گیرنده (خلیفه) به پیرامون اجرایی» (والیان و حکمرانان) و نیز «نمایانگر چهره‌ی رسمی خلافت در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی» بود (Sourdel, 1959, p. 105; al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 25).

مهمترین وظیفه این دیوان تنظیم و ارسال نامه‌های دولتی، بویژه فرمانهای خلیفه به سراسر نقاط قلمرو عالم اسلام بود و در زمان عباسی دقیقاً منطبق بر دیوان‌های ساسانی بود. (خضری، ۱۳۹۸، ص ۱۱۵). گزارش‌هایی وجود دارد که برخی از وزیران و دبیران ایرانی، حتی در خود بغداد، با یکدیگر به فارسی مکاتبه می‌کردند. برای مثال، گفته می‌شود که حسن بن سهل، وزیر مأمون، برای برادرش فضل بن سهل در مرو، نامه‌هایی به فارسی می‌نوشت (ثعالبی نیشابوری،

به بیان جامع‌تر، دیوان جند عباسی، «بازآفرینی ساختاری ارتش متمرکز ساسانی با تغییراتی در منبع تأمین نیرو و مبانی مشروعیت ایدئولوژیک» بود. عباسیان برای اداره‌ی قلمروی وسیع خود که با تهدیدات مرزی متعددی (مانند روم شرقی، خزرها و ترکان ماوراءالنهر) مواجه بود، به یک ارتش منظم، ثابت و قابل پیش‌بینی نیاز داشتند. تنها الگویی که می‌توانست این نظم نظامی را با کمترین هزینه و بیشترین کارایی اداری تأمین کند، همان سیستم کهن ساسانی بود که توسط دبیران ایرانی، با دقتی موشکافانه، احیا و به‌روزرسانی شد (Kennedy, 2001, p. 130; Crone, 1980, p. 51). بنابراین، دیوان جند را باید حلقه‌ی اتصال حیاتی بین الگوی کهن «اسپهدی» ایرانی و الگوی جدید «جندی» اسلامی دانست. این نهاد، تضمین‌کننده‌ی ثبات نظامی خلافت بود و بدون آن، عصر طلایی عباسیان با شکوفایی علمی و فرهنگی خود، هرگز به وجود نمی‌آمد. به عبارت دقیق‌تر، ارتش عباسی، اگرچه با شعار جهاد مشروعیت می‌یافت، اما با پول خراج ایرانی و بر اساس دفاتر دیوانی ساسانی، اداره و کنترل می‌شد. این همان میراث ماندگار ایران باستان در ساختار نظامی جهان اسلام است که تا قرن‌ها، الگوی اصلی سازماندهی نیروهای مسلح در تمدن اسلامی باقی ماند.

ث - دیوان «رسائل» (نگارش نامه‌ها):

دیوان «رسائل» (نگارش نامه‌ها)، کارگاه تولید مشروعیت و بازآفرینی سنت دبیری ساسانی بود. دیوان رسائل (که با عناوینی چون دیوان الإنشاء یا دیوان التوقيع نیز شناخته

۱۳۶۸، ص ۱۵۴). بررسی این نهاد، نشان‌دهنده وامداری عمیق آن به سنت دبیری^۱ و انشائی دوره ساسانی است.

جدول ۷- مقایسه سیستم دبیری ساسانی با دیوان رسائل عباسی:

ویژگی	سیستم دبیری ساسانی	دیوان رسائل عباسی	تحلیل (مؤلف)	منبع
کارکرد اصلی	نگارش نامه‌های رسمی شاهنشاه، فرمان‌ها، عهدنامه‌ها و مکاتبات دیپلماتیک به زبان پارسی میانه (پهلوی)	نگارش نامه‌های رسمی خلیفه، توقیعات، عهدنامه‌ها و مکاتبات دیپلماتیک به زبان عربی.	هسته اصلی کارکرد هر دو سیستم، تولید متون رسمی حکومتی بود.	(Zakeri, 2007, p. 215).
	استفاده از یک سبک ادبی بسیار پیچیده، متکلف و پرتکلف، مملو از استعاره، کنایه و اصطلاحات ادبی خاص. این سبک نشان‌دهنده فرهیختگی و اقتدار بود.	استفاده از سبک انشای عالی، که بسیار متکلف، مسجع (هم‌آهنگ) و پر از صنایع ادبی بود. این سبک تحت تأثیر مستقیم سبک نگارش فارسی میانه قرار داشت.	پیچیدگی سبکی، مانعی برای فهم عامه بود و آن را به متنی نخبه‌پسند و اقتدارآمیز تبدیل می‌کرد.	(Bosworth, 1993, p. 777). grokipedia.com
سبک نگارش ^۳		جهشیاری از ارجاعات متقابل در منابع مختلف برای اعتبارسنجی گزارش‌ها استفاده کرده است که نشان‌دهنده تلاش سیستماتیک برای تطبیق اختلافات و اولویت‌بندی سازگاری، به ویژه در مواردی مانند ظهور و سقوط وزیران برمکی است		
اصطلاحات اداری	استفاده از یک دایره واژگان تخصصی اداری و حکومتی در متون.	استفاده از همان اصطلاحات اداری اما معرب شده (عربی شده)، مانند: دیوان، وزیر، برید، مرزبان، خاتم، مهر.	این امر انتقال مستقیم دانش اداری را نشان می‌دهد.	(Perikhanyan, 1983, p. 655).

³ Style

ویژگی	سیستم دبیری ساسانی	دیوان رسائل عباسی	تحلیل (مؤلف)	منبع
آموزش و پرورش دبیران	دبیران در مدرسه‌های ویژه (که احتمالاً به دربار و آتشکده‌ها وابسته بودند) آموزش می‌دیدند و تسلط بر خط، انشاء و محاسبات شرط بود.	کتاب ^۱ عمدتاً ایرانی بودند و دانش خود را به صورت موروثی یا در محضر استادان قدیمی‌تر می‌آموختند. تسلط بر خط، انشاء، عربی و فارسی ضروری بود.	در هر دو سیستم، دبیری یک حرفه تخصصی و اغلب موروثی بود.	(al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 25).
	دبیران به دلیل دسترسی به اسرار حکومتی و توانایی در قالب‌بندی فرمان‌ها، از نفوذ سیاسی قابل توجهی برخوردار بودند.	دبیران دیوان رسائل به دلیل نگارش فرمان‌ها و نامه‌ها، قدرت شکل‌دهی به روایات رسمی را داشتند و از نفوذ زیادی برخوردار بودند. رئیس دیوان (صاحب دیوان الرسائل) مقامی بسیار بلندپایه بود.	قدرت آنان نه در تصمیم‌گیری، بلکه در صورت‌بندی و ایجاز تصمیمات بود.	(Sourdel, 1959, p. 110).

اصطلاحات تخصصی اداری فارسی (مانند: دیوان، وزیر، برید، مرزبان، خاتم، مهر، پست، انبار) را به صورت «معرّب» به فرهنگ اداری جدید وارد کردند، بلکه ساختار نحوی، شیوه استعاره‌پردازی و حتی آهنگ کلام پهلوی را به نثر عربی دیوانی منتقل نمودند (Perikhanyan, 1983, p. 649). برای نمونه، استفاده از «سجع» (هم‌آهنگی واجی در پایان عبارات) که یکی از ویژگی‌های بارز نثر منشیانه‌ی عباسی است، ریشه‌ای عمیق در سنت نگارش پهلوی دارد که در آن، عبارات با آرایه‌های لفظی مشابه، پایان می‌یافتند تا بر قدرت کلام بیفزایند (Bosworth, 1993, p. 777).

تفاوت در «کارکرد مشروعیت‌بخشی» از تأیید «فرّه ایزدی» به تأیید «خلافت الهی»

در سیستم ساسانی، نامه‌ها و فرمان‌های شاهنشاه، با استفاده از واژگان مقدس زرتشتی (مانند: به‌نام اهورامزدا، فرّه ایزدی، و...) آغاز می‌شد و هدف آن، تأکید بر «حقّ الهی شاه» و

بررسی تطبیقی این نهاد با سنت «دبیری» و «انشاء» دوره‌ی ساسانی، یکی از روشن‌ترین نمونه‌های انتقال بی‌واسطه «دانش صورت‌بندی قدرت از طریق نوشتار» را به تصویر می‌کشد. با وجود شباهت‌های ساختاری مندرج در جدول ۷، واکاوی عمیق‌تر، چهار لایه معنایی متفاوت و یک کارکرد استراتژیک مشترک را آشکار می‌سازد که برای فهم چگونگی بازتولید مشروعیت سیاسی در جهان اسلام، حیاتی هستند:

تفاوت در «زبان و بستر نوشتاری» از پهلوی مقدس به عربی دیوانی و تولد «نثر منشیانه»

واضح‌ترین تفاوت میان دو سیستم، تغییر زبان نگارش از فارسی میانه (پهلوی) به عربی بود. با این حال، این تغییر، یک «ترجمه‌ی ساده» نبود، بلکه آغازی برای خلق یک ژانر ادبی جدید بود: «نثر منشیانه» یا «نثر دیوانی». دبیران ایرانی، که به‌خوبی بر هر دو زبان پهلوی و عربی تسلط داشتند، نه تنها

¹ kuttāb

(Bosworth, 1993, p. 778). این امر، نشان‌دهنده‌ی گذار از نقش «دبیر اجرایی» به نقش «معمار روایت رسمی قدرت» است.

کارکرد استراتژیک مشترک یا «ابزار تولید اجماع سیاسی و کنترل روایت تاریخی»

فراتر از موارد فوق، هر دو سیستم، یک کارکرد بنیادین مشترک داشتند: تولید «روایت رسمی» و ایجاد «اجماع سیاسی» از طریق نوشتار. در ساسانیان، دبیران، وقایع مهم سیاسی را به گونه‌ای ثبت می‌کردند که «شاهنشاه دادگر» و «نظام اشرافی ساسانی» را به عنوان تنها گزینه مشروع حکومت، به نسل‌های آینده معرفی کنند (Perikhanyan, 1983, p. 650). عباسیان، با الهام کامل از این روش، از دیوان رسائل به عنوان «ابزاری برای کنترل روایت تاریخی» بهره بردند. برای نمونه، نامه‌های رسمی خلفا که در منابع تاریخی (مانند طبری) بازتاب یافته، همگی با هدف مشروعیت‌بخشی به «خلافت عباسی» و «غیرمشروع» جلوه‌دادن رقیبان سیاسی (مانند امویان، علویان و خوارج) نگارش می‌شدند. این روایت‌های مکتوب، که توسط دبیران ایرانی و با استفاده از فنون بلاغی ساسانی تولید می‌شد، به مرور زمان به «تاریخ رسمی» تبدیل شد و تا قرن‌ها، فهم ما از آن دوره را شکل داد (Sourdel, 1959, p. 125).

جدول تطبیقی ارائه‌شده (جدول ۸)، تصویری از «همسانی کارکردی کامل» را نشان می‌دهد که در آن، ستون‌های مربوط به «کارکرد اصلی»، «سبک نگارش»، «اصطلاحات اداری»، «آموزش دبیران» و «اهمیت سیاسی» در دو سیستم، شباهت‌های بسیار زیادی دارند.

«تقدیر آسمانی او» برای حکومت بود (Daryaei, 2009, p. 78). اما در دیوان رسائل عباسی، تمامی نامه‌ها با «بسم‌الله الرحمن الرحیم» و سپس «الحمد لله» آغاز می‌شد و هدف آن، تأکید بر «خلافت الهی خلیفه» به عنوان جانشین پیامبر و «نگهبان شریعت» بود (Sourdel, 1959, p. 110). وجود این تغییر آشکار در «پوشش ایدئولوژیک»، ساختار صوری نامه‌ها (شامل: سرآغاز ستایشی، متن اصلی، تأکید بر اطاعت، تهدید مخالفان، و پایان دعایی (به طریزی شگفت‌انگیز، عیناً از سنت دبیری ساسانی اقتباس شده بود. به عبارت دقیق‌تر، شکل «صورت‌بندی اقتدار» کاملاً ایرانی باقی ماند، اما «محتوای مشروعیت‌بخش» به اسلام تغییر یافت.

تفاوت در «جایگاه سیاسی دبیران» از «دبیر محرمان شاه» به «معمار روایت رسمی خلافت»

در دوره‌ی ساسانی، دبیران، اگرچه دارای نفوذی قابل توجه بودند، اما اساساً نقش «مجریان فرمان» را ایفا می‌کردند و به‌ندرت در تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی مشارکت داشتند (Christensen, 1944, p. 112). اما در خلافت عباسی، به‌ویژه از زمان برمکیان به بعد، رئیس دیوان رسائل (صاحب‌دیوان‌الرسائل) به تدریج به یکی از ارکان اصلی قدرت سیاسی تبدیل شد. این مقام، نه تنها «صورت» فرمان‌ها را می‌نوشت، بلکه با انتخاب واژگان خاص، تعیین لحن نامه‌ها و حتی گاهی با تنظیم محتوای فرامین، در خط‌مشی‌های کلان داخلی و خارجی خلافت تأثیر مستقیم داشت (Sabi, 1977, p. 58). برای نمونه، گزارش‌هایی وجود دارد که دبیران برجسته‌ای مانند «ابن مقله» که خود از خاندان‌های ایرانی دیوان‌سالار بود، با تنظیم ماهرانه‌ی فرمان خلع یک والی، یا با نگارش نامه‌ای به سبک تهدیدآمیز به یک دشمن خارجی، عملاً مسیر تاریخ سیاسی منطقه را تغییر می‌دادند.

جدول ۸- بررسی تطبیقی دبیری ساسانی و دیوان رسائل عباسی

شاخص مقایسه‌ای	سیستم دبیری ساسانی	دیوان رسائل عباسی	تفسیر تفاوت‌ها و نوآوری‌ها
زبان نگارش	فارسی میانه (پهلوی) با خط دبیره	عربی دیوانی با خط کوفی	تغییر پوشش زبانی، اما حفظ کامل ساختار نحوی، اصطلاحات معرب و فنون بلاغی فارسی
کارکرد مشروعیت‌بخشی	تأکید بر «فرّه ایزدی» و حق الهی شاهنشاه	تأکید بر «خلافت الهی» و جانشینی پیامبر	تغییر پوشش ایدئولوژیک (از زرتشتی به اسلامی) اما حفظ قالب صوری نامه‌ها (سرآغاز، متن، تهدید، پایان)
جایگاه سیاسی دبیران	عمدتاً «مجریان فرمان» با نفوذی محدود در تصمیم‌گیری	«معماران روایت رسمی» با نفوذ مستقیم در خط‌مشی‌های کلان	ارتقای نقش دبیران از «نویسنده صرف» به «بازیگر سیاسی مؤثر»
ابزار کنترل روایت	ثبت وقایع به نفع نظام اشرافی ساسانی	تولید «تاریخ رسمی» برای مشروعیت‌بخشی به خلافت عباسی و تخریب رقیبان	افزایش آگاهی دبیران از «قدرت روایت» به عنوان ابزاری برای شکل‌دهی به حافظه تاریخی

اما تحلیل عمیق‌تر، نشان می‌دهد که عباسیان، با ایجاد سه نوآوری کلیدی، این میراث کهن را با نیازهای جدید خود تطبیق دادند: به بیان جامع‌تر، دیوان رسائل عباسی، «کارگاه تولید مشروعیت سیاسی» و «ادامه مستقیم سنت دبیری و انشای ساسانی» بود، اما با پوششی اسلامی و زبانی عربی. این نهاد، دانش عمیق ایرانیان را در امر «صورت‌بندی اقتدار» از طریق نوشتار رسمی، به نحو احسن به نمایش گذاشت. دبیران ایرانی، با تسلط کامل بر هر دو سنت زبانی (پهلوی و عربی) و اداری، نه تنها این نهاد را به طور کامل احیا کردند، بلکه سبکی جدید در نثر عربی پدید آوردند که به «نثر منشیانه» یا «نثر دیوانی» معروف شد و برای قرن‌ها، استاندارد نگارش متون رسمی در جهان اسلام باقی ماند (Sourdel, 1959, p. 125; Bosworth, 1993, p. 778). بنابراین، دیوان رسائل، نه یک دفتر ساده برای نوشتن نامه، بلکه «مهم‌ترین ابزار شکل‌دهی به هویت سیاسی خلافت» بود. این مشروعیت، با قلمی تولید

می‌شد که توسط دبیران ایرانی و بر اساس الگوهای کهن ساسانی هدایت می‌گشت. به عبارت دقیق‌تر، سیاست خارجی و داخلی عباسیان، در قالب جملات مسجع و با استعاره‌هایی برگرفته از سنت دبیری ساسانی، به‌نوشته می‌آمد و به عنوان «اراده خلیفه» به سراسر قلمرو ابلاغ می‌شد (al-Sabi, 1977, p. 120). این تداوم ساختاری، بهترین گواه بر این مدعاست که خلافت عباسی، در عالی‌ترین سطح تولید معنا (نگارش فرامین رسمی)، کاملاً وامدار میراث کهن ایرانی بود و بدون دانش دبیران ایرانی، هرگز نمی‌توانست به عنوان یک دولت مسلط متمرکز و صاحب روایت، به حیات خود ادامه دهد. این نهاد، حلقه گمشده‌ای بود که «قدرت خلیفه» را به «زبانی مشروعیت‌بخش» تبدیل می‌کرد و از این منظر، یکی از مهم‌ترین میراث‌های فرهنگی ساسانیان به جهان اسلام محسوب می‌شود.

ج- «منصب وزارت» اوج نهاده‌سازی سنت حکمرانی ایرانی و بازآفرینی «وُزُرگ فرمَذار» ساسانی

منصب وزارت (وزاره) در خلافت عباسی، بدون‌شک، نقطه‌ای اوج نفوذ فرهنگی و اداری ایرانیان و مهم‌ترین دستاورد نهادی آنان در ساختار قدرت اسلامی بود. این مقام، که به تدریج به دومین مقام بلافصل پس از خلیفه تبدیل شد، ادامه‌ی مستقیم و بی‌واسطه مقام «وُزُرگ فرمَذار»^۱ در دوره‌ی ساسانی به شمار می‌رفت. بررسی تطبیقی این دو منصب، نه تنها شباهت‌های ساختاری شگفت‌آوری را آشکار می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد که منصب وزارت، مهم‌ترین «مکانیسم انتقال دانش عملی حکمرانی» از ایران باستان به جهان اسلام بوده است (Christensen, 1944, p.134; al-Mawardi,) (n.d./2000, p.31).

منصب وزیر، به عنوان رئیس کل دیوان‌سالاری، یک نوآوری کاملاً ایرانی بود که جایگاه «حاجب» عربی را

گرفت. منصب وزارت اوج نهاده‌سازی سنت حکومت-داری ایرانی در خلافت عباسی بود، بررسی تطبیقی این دو منصب، نشان‌دهنده یک کپی‌برداری ساختاری با یک بازتعریف اسلامی در محتوا است. مقایسه وظایف، اختیارات و جایگاه وزیر در دو نظام ساسانی و عباسی، شباهت‌های شگفت‌انگیزی را آشکار می‌کند و چه بسا مقررات دولت ساسانیان بوسیله ایرانیان آگاه به دربار دولت عباسیان منتقل شد؛ زیرا بسیاری از وزیران و سرداران سپاه آنان ایرانی بودند. از همان دوران نخست خلافت عباسیان، کتاب «عهد اردشیر»^۲ که به عنوان قانون اساسی دولت ساسانیان بوده، جزء مواردی گردید که می‌بایست، به خلیفه‌زادگان و ولیعهدان آموخته شود. چنانکه نوشته‌اند، وقتی معلم "الواثق بالله" (فرزند مامون) از مامون پرسید که به او چه بیاموزد، خلیفه گفت: «به او کلام خدای تعالی را بیاموز و او را وادار تا (عهد اردشیر) را بخواند و کتاب کلیله و دمنه را از بر کند» (امین، ۱۳۵۹، ص. ۱۹۹).

جدول ۹- مقایسه مناصب وزارت در دو دوره ساسانی و عباسی:

۱ اندرزنامه‌نویسی نمود خرد سیاسی ایرانی است که سابقه کهنی دارد. به‌طور کلی در اواخر دوره ساسانی ادبیاتی رایج با عنوان «اندرزنامه» یا «پندنامه» به وجود می‌آید. «عهد» عبارت است از مجموعه دستورها و اوامری که از پادشاهان ساسانی هنگام سلطنت راجع به موضوع‌های مختلف از روش‌های ملکداری و مفاهیم اخلاقی خطاب به جانشین خود یا بزرگان بیان می‌شده است و عهد اردشیر از بارزترین اندرزنامه‌های عهد ساسانی و از نخستین اندرزنامه‌ها بود.

۱ Wuzurg Framādār یا «وزیر بزرگ»

۲ عهد اردشیر کتابی است که نام آن در تواریخ اسلامی آمده است. نامه یا خطبه‌ایست از اردشیر بابکان در آئین ملکداری. این کتاب را نباید با کتاب کارنامه اردشیر بابکان اشتباه کرد. از عهد اردشیر در کتاب تجارب الامم ابوعلی مسکویه نام برده شده و نسخه آن در آنجا نقل شده است. در کتاب نامبرده نوشته شده است که «از بهترین چیزی که از او (اردشیر) مانده عهد اوست به پادشاهانی که پس از وی آیند و این نسخه آنست... عهد اردشیر، از مهم‌ترین اندرزنامه‌های دوره ساسانی بود»

ویژگی	وزیر بزرگ ساسانی (وَزْرَگ قَرْمَذَار)	وزیر عباسی	تحلیل	منبع
جایگاه در سلسله مراتب	دومین شخص مملکت پس از شاهنشاه، رئیس کل دیوان سالاری.	دومین شخص مملکت پس از خلیفه، رئیس کل دیوان سالاری و واسطه بین خلیفه و سایر دستگاه‌ها.	در هر دو سیستم، وزیر عالی‌ترین مقام اجرایی بود.	(Christensen, 1944, p. 134; al-Mawardi, n.d./2000, p. 31).
وظایف کلیدی	ریاست بر دیوان‌ها، نظارت بر والیان، جمع‌آوری مالیات، عهده‌داری مهر بزرگ، نصیحت شاه.	ریاست بر دیوان‌ها، نظارت بر والیان، نظارت بر جمع‌آوری خراج، عهده‌داری مهر خلافت، نصیحت خلیفه.	هسته وظایف اداری و اجرایی کاملاً یکسان است.	(al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 15; al-Sabi, 1977, p. 58).
منبع مشروعیت	انتصاب از سوی شاهنشاه	انتصاب از سوی خلیفه	انتصاب در هر دو سیستم از بالا به پایین و توسط رأس هرم قدرت انجام می‌گرفت.	

او را به‌عنوان کارگزار خلیفه، بلکه به‌عنوان «مدافع کیان اسلامی» نیز مشروعیت می‌داد (al-Mawardi, n.d./2000, p.32). این تغییر پوشش ایدئولوژیک، هرگز نتوانست ساختار اختیارات اجرایی وزیر را دگرگون کند؛ او همچنان، مانند همتای ساسانی خود، مسئول اداره‌ی کلان دیوان‌ها، نظارت بر والیان و مدیریت مالیات‌ها بود. به‌عبارت دقیق‌تر، «محتوا» (ایدئولوژی اسلامی اجرای شریعت) تغییر یافت، اما «فرم» (اختیارات مطلق اداری ساسانی) کاملاً حفظ شد.

تفاوت در «دامنه اختیارات» از «وزیر مشاور» به «وزیر تقوی» و تولد «دولت درون دولت»

در دوره‌ی ساسانی، اگرچه وزیر بزرگ دارای اختیارات گسترده‌ای بود، اما شاهنشاه همواره به‌عنوان رأس هرم قدرت باقی می‌ماند و وزیر، عمدتاً نقش «مشاور ارشد» و «مجری فرامین» را ایفا می‌کرد. (Christensen, 1944, p.135). اما در خلافت عباسی، به‌ویژه با ظهور خاندان برمکی، نوع

با وجود شباهت‌های بنیادین مندرج در جدول ۹، واکاوی عمیق‌تر، سه تفاوت کلیدی و یک کارکرد راهبردی مشترک را آشکار می‌سازد که برای فهم چگونگی بازتولید نظام اداری ساسانی در خلافت عباسی، حیاتی هستند:

تفاوت در «مبانی مشروعیت وزیر»؛ از «کارگزار شاهنشاه» به «مجری شریعت و نماینده خلیفه»

در نظام ساسانی، وزیر بزرگ، «کارگزار مستقیم شاهنشاه» بود و مشروعیت خود را کاملاً از «فره ایزدی شاه» و «سلسله‌مراتب طبقاتی مزدیسنا» دریافت می‌کرد. او در واقع، بازوی اجرایی شاه بود و هیچ‌گونه مشروعیت مستقل دینی یا سیاسی نداشت (Daryaei, 2009, p.85). اما در خلافت عباسی، وزیر، علاوه بر انتصاب از سوی خلیفه، خود را «مجری شریعت» و «حافظ مصالح دارالاسلام» نیز معرفی می‌کرد. این امر، به وزیر عباسی، یک پوشش ایدئولوژیک جدید می‌بخشید که نه تنها

گرفته تا والیان ایالات) را به صورت غیرمستقیم کنترل کند و از این طریق، «سایه قدرت» خود را فراتر از محدوده دیوان رسمی بگسترانند. این پدیده، که در ساسانیان سابقه‌ای نداشت، نشان‌دهنده «نهادینه‌سازی نفوذ شخصی» در کنار قدرت رسمی دیوان‌سالاری بود.

کارکرد راهبردی مشترک: «مکانیسم انتقال دانش سیاسی» و «آموزش هنر حکمرانی»

فراتر از موارد فوق، هر دو سیستم، یک کارکرد بنیادین مشترک داشتند: تربیت نسل بعدی مدیران و انتقال دانش عملی حکومت‌داری. در ساسانیان، وزیر بزرگ، با برگزاری مجالس مشورتی و تربیت دبیران، دانش دیوان‌سالاری را به صورت سینه‌به‌سینه انتقال داده و آثاری مانند اندرزنامه‌های پهلوی برای آموزش اخلاق حکمرانی به کارگزاران نوشته می‌شد. (Perikhanyan, 1983, p. 652) در خلافت عباسی، این سنت، با شکوفایی ادبیات «آیین‌نامه‌نویسی» ادامه یافت. آثاری مانند «سیاست‌نامه» (خواجیه نظام‌الملک) و «قابوس‌نامه» که در دوره‌های بعدی نوشته شدند، ادامه مستقیم همان سنت اندرزنامه‌نویسی ساسانی به شمار می‌رفتند و هدف آنان، آموزش «اخلاق وزیران» و «هنر حکمرانی» به کارگزاران جدید اسلامی بود. (al-Sabi, 1977, p. 120) این تداوم آموزشی، نشان می‌دهد که منصب وزارت، نه صرفاً یک مقام اجرایی، بلکه «کانون تولید و بازتولید دانش سیاسی» در جهان اسلام بود.

جدول تطبیقی ارائه‌شده (جدول ۱۰)، تصویری از «همسانی ساختاری کامل» را نشان می‌دهد که در آن، ستون‌های مربوط به «جایگاه در سلسله‌مراتب»، «وظایف کلیدی» و «منبع مشروعیت» در دو سیستم، شباهت‌های بسیار زیادی دارند.

جدیدی از وزارت پدید آمد که در منابع اسلامی به «وزیر تفویض»^۱ معروف شد. (al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 112). یحیی برمکی، به عنوان «وصی» هارون الرشید، عملاً تمام اختیارات اجرایی خلیفه را در اختیار داشت و پسرانش (جعفر و فضل)، اداره تمامی دیوان‌های نظامی، مالی و فرهنگی را بر عهده داشتند. این الگو، «دولتی درون دولت» ایجاد کرد که در آن، وزیر، نه فقط مجری، که «مصمم اصلی سیاست‌ها» بود و خلیفه، تا حد زیادی، نقش «نماد مشروعیت» را ایفا می‌کرد (فیاض، ۱۳۷۵، ص ۱۶۷). سقوط ناگهانی برمکیان در سال ۱۸۷ ه.ق، دقیقاً به دلیل همین گسترده‌ی بی‌سابقه اختیارات آنان بود که هارون الرشید را به خطر نابودی اقتدار خود انداخته بود. این رویداد، نشان می‌دهد که نظام وزارت عباسی، از یک «نهاد مشورتی» به یک «نهاد حاکمیتی» رقیب قدرت خلیفه تبدیل شده بود؛ تحولی که ریشه‌ای عمیق در سنت ساسانی نداشت و نوآوری عباسیان در زمینه توسعه اختیارات وزیر به شمار می‌رفت.

تفاوت در «شبکه قدرت وزیر» از کارگزاران شاه به شبکه‌ای فراگیر از موالی و کارگزاران خاص وزیر

در دوره ساسانی، وزیر بزرگ، شبکه‌ای از کارگزاران زیردست داشت که همگی کارگزاران رسمی شاهنشاهی بودند و به طور مستقیم به دیوان مرکزی پاسخگو بودند. (Christensen, 1944, p. 138) اما در خلافت عباسی، وزیران قدرتمندی مانند برمکیان، یک «شبکه غیررسمی» قدرتمند از موالی، آزادشدگان و کارگزاران خاص خود ایجاد کردند که نه تنها دیوان‌های رسمی، بلکه حرمسرای خلیفه، لشکر و حتی بازارهای پایتخت را نیز در بر می‌گرفت. (Lassner, 1980, p. 155) این شبکه‌ی فراگیر، به وزیر اجازه می‌داد تا تقریباً تمام مناصب کلیدی (از صاحب‌برید

^۱ وزیر مختار دارای اختیارات کامل

جدول ۱۰- مقایسه تطبیقی وزرگ فرمذار و وزیر عباسی

شاخص مقایسه‌ای	وزیر بزرگ ساسانی وزرگ (فرمذار)	وزیر عباسی	تفسیر تفاوت‌ها و نوآوری‌ها
مبانی مشروعیت	کارگزار شاهنشاه و دریافت‌کننده مشروعیت از «فره ایزدی»	مجری شریعت و نماینده خلیفه با پوشش اسلامی	تغییر پوشش ایدئولوژیک (از زرتشتی به اسلامی) اما حفظ کامل اختیارات اجرایی
دامنه اختیارات	«وزیر مشاور» و مجری فرامین شاه، با اختیاراتی گسترده اما محدود	«وزیر تفویض» با اختیارات تقریباً نامحدود که عملاً دولت را اداره می‌کرد	نوآوری عباسیان در توسعه اختیارات وزیر به «دولتی درون دولت»
شبکه قدرت	شبکه‌ای از کارگزاران رسمی شاهنشاهی	شبکه‌ای فراگیر از موالی، آزادشدگان و کارگزاران خاص وزیر (در کنار شبکه‌ی رسمی)	ظهور «شبکه‌های غیررسمی قدرت» به عنوان ابزاری برای کنترل فراگیر امپراتوری
کارکرد آموزشی	تربیت دبیران و انتقال دانش دیوان‌سالاری از طریق اندرزنامه‌ها	شکوفایی ادبیات آیین‌نامه‌نویسی و تربیت نسل جدید وزیران بر اساس الگوهای ساسانی	تداوم کامل کارکرد آموزشی ساسانی در قالب ادبیات اسلامی

از این میراث کهن» است. به عبارت دقیق‌تر، خود خلیفه، بلافاصله پس از سقوط برمکیان، مجبور بود تا وزیران ایرانی دیگری (مانند فضل بن سهل و خاندان آل سهل) را به کار گیرد، چرا که سیستم اداری عباسی، بدون دانش دبیران ایرانی، از کارایی لازم برای بقا برخوردار نبود (Lassner, 1980, p. 155). این تداوم ساختاری، بهترین گواه بر این مدعاست که وزارت، به عنوان «کانون انتقال دانش سیاسی» و «مکانیسم اصلی کنترل خلافت»، نه تنها در دوران اقتدار عباسیان، بلکه تا قرن‌ها در تمدن اسلامی (در حکومت‌هایی مانند سامانیان، آل بویه و حتی سلجوقیان) به عنوان میراثی ماندگار از ایران باستان، به حیات خود ادامه داد (Mottahedeh, 2001, p. 89). این نهاد، حلقه‌ی گمشده‌ای بود که «قدرت خلیفه» را به «ساختار اداری ساسانی» متصل می‌کرد و از این منظر، مهم‌ترین میراث سیاسی ایران باستان به جهان اسلام محسوب می‌شود.

اما تحلیل عمیق‌تر، نشان می‌دهد که عباسیان، با ایجاد سه نوآوری کلیدی، این میراث کهن را با نیازهای جدید خود تطبیق دادند، به بیان جامع‌تر، منصب وزارت در خلافت عباسی، «عینیت یافتن و نهادینه شدن دانش عملی حکومتداری ایرانی» و «مهم‌ترین دستاورد نهادی خاندان‌های ایرانی» بود. عباسیان، برای اداره‌ی قلمروی وسیع خود که از اندلس تا سند و ماوراءالنهر را در بر می‌گرفت، به سیستمی متمرکز، کارآمد و مبتنی بر «تفویض اختیار» نیاز داشتند. تنها الگویی که این پیچیدگی را در اختیار آنان قرار می‌داد، همان سیستم کهن ساسانی بود که در رأس آن، مقام «وزیر بزرگ» قرار داشت (al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 15; al-Sabi, 1977, p. 58). بنابرین، منصب وزارت، نه یک عنوان اسلامی جدید، بلکه نماد کامل «ادغام ساختار دولت ساسانی در پیکره خلافت اسلامی» بود. سقوط برمکیان توسط هارون الرشید، نباید به عنوان رد این سیستم تفسیر شود، بلکه دقیقاً نشان‌دهنده «ترس خلیفه از قدرت بی‌حد حاصل

چ- شهربانی و احتساب (حسبه یا احتیاط): تداوم نظارت شهری ساسانی و بازآفرینی «وهرزبد شهر»

نظام حسبه (یا احتساب) و شهربانی، یکی از عمیق‌ترین و در عین حال کم‌توجه‌ترین نمونه‌های تداوم نهادی^۱ از دوره‌ی ساسانی به خلافت عباسی به شمار می‌رود. این نهاد، که وظیفه نظارت بر بازارها، اصناف، امنیت شهری، اخلاق عمومی و حتی استحکام بناها را بر عهده داشت، در واقع، ادامه‌ی

مستقیم نهاد «وهرزبد شهر»^۲ در نظام اداری ساسانی بود. بررسی تطبیقی این دو نهاد، نشان می‌دهد که عباسیان، نه تنها سیستم نظارتی کارآمد ساسانی را منحل نکردند، بلکه با تغییر مبانی مشروعیت آن از آیین زرتشتی به اسلام، آن را تقویت کرده و در خدمت حکمرانی خود قرار دادند (Christensen, 1944, p. 129; al-Mawardi, n.d./2000, p. 279).

جدول ۱۱- مقایسه سیستم نظارت در دوره ساسانی و عباسی :

منبع	نهاد عباسی (محتسب)	نهاد ساسانی (وهرزبد شهر)	وظیفه
(Christensen, 1944, p. 129; Shatzmiller, 1993, p. 56)	نظارت بر اصناف، کنترل اوزان و مقیاس‌ها، جلوگیری از تقلب و گرانفروشی	نظارت بر اصناف، کنترل اوزان و مقیاس‌ها، جلوگیری از تقلب	نظارت بر بازار
(Lambton, 1981, p. 235)	حفظ نظم در معابر و اماکن عمومی، جلوگیری از نزاع و اغتشاش	حفظ نظم در معابر، جلوگیری از تجمعات محل آسایش	امنیت و نظم عمومی
(al-Mawardi, n.d./2000, p. 279)	نظارت بر اجرای شریعت اسلامی (امر به معروف و نهی از منکر)	نظارت بر اجرای آیین رسمی (زرتشتی)	امور اخلاقی
(Buckley, 1992, p. 54)	نظارت بر جلوگیری از تصرف معابر، بررسی تخلفات ساختمانی	نظارت بر استحکام بناها و جلوگیری از تجاوز به معابر عمومی	مسائل ساختمانی

تفاوت در «مبانی مشروعیت نظارت» از «دادگری شهریار» و «حفظ نظم مزدیسنا» به «امر به معروف و نهی از منکر اسلامی»

با وجود شباهت‌های ساختاری مندرج در جدول ۱۱، واکاوی عمیق‌تر، سه تفاوت بنیادین و یک کارکرد راهبردی مشترک را آشکار می‌سازد که برای فهم چگونگی انتقال نظام نظارت شهری از ایران باستان به جهان اسلام، حیاتی هستند:

^۱ institutional continuity^۲ (Vahrzbed ī Šahr) یا «رئیس شهر»

نشان‌دهنده گذار از یک «نهاد صرفاً شهری» به یک «نهاد فراگیر اقتصادی-اجتماعی-مذهبی» است که به تدریج، تمامی ابعاد زندگی شهری اسلامی را در بر گرفت.

تفاوت در «جایگاه نهادی»؛ از یک مقام اجرایی زیردست شاه به یک مقام نیمه قضایی مستقل

در دوره‌ی ساسانی، وهرزبد شهر، یک مقام اجرایی زیردست «شهربان»^۱ یا «مرزبان»^۲ بود و هیچ گونه استقلال قضایی نداشت. (Christensen, 1944, p. 131) اما در خلافت عباسی، محتسب، به تدریج به یک «مقام نیمه قضایی» تبدیل شد که اختیارات محدودی در «حل اختلافات تجاری»، «رسیدگی به شکایات مشتریان» و حتی «صدور احکام جرمیه» (در مورد تخلفات صنفی و گران فروشی) داشت. (Buckley, 1992, p. 54) این ارتقای جایگاه، به محتسب اجازه می داد تا به عنوان «حلقه‌ی اتصال دولت و جامعه شهری»، بدون نیاز به مراجعه‌ی مستقیم به قاضی شرع، بسیاری از مسائل روزمره را به سرعت حل و فصل کند. این تحول، نوآوری عباسیان در زمینه «تفکیک نسبی قوای اجرایی و قضایی» در سطح محلی به شمار می رفت که در نظام ساسانی، به این صورت نهادینه شده، وجود نداشت.

کارکرد راهبردی مشترک: «ثبات بخشی به اقتصاد شهری و کنترل قیمت‌ها»

فراتر از موارد فوق، هر دو سیستم، یک کارکرد بنیادین مشترک داشتند: حفظ ثبات اقتصادی شهرها و جلوگیری از بحران‌های اجتماعی ناشی از گران فروشی و کمبود کالا. در ساسانیان، وهرزبد شهر، با نظارت بر اوزان و مقیاس‌ها، جلوگیری از احتکار و کنترل قیمت کالاهای اساسی، از شورش‌های شهری ناشی از گرسنگی یا بی عدالتی اقتصادی جلوگیری می کرد. (Lambton, 1981, p. 235) عباسیان، با الهام کامل از این روش، محتسب را به عنوان «بازوی اجرایی دولت در کنترل بازار» به کار گرفتند. کتب

در نظام ساسانی، وظیفه نظارت بر شهرها، بر اساس اصل «دادگری شهربان» و «حفظ نظم طبقاتی مزدینا» توجیه می شد. وهرزبد شهر، به عنوان نماینده شاهنشاه در شهر، موظف بود تا از «عدالت اقتصادی» (جلوگیری از گران فروشی و تقلب) و «عدالت دینی» (اجرای آیین زرتشتی و مقابله با بدعت‌ها) در جامعه شهری محافظت کند. (Daryaei, 2009, p. 112) اما در نظام عباسی، مشروعیت محتسب (عامل حسبه) بر اساس «امر به معروف و نهی از منکر اسلامی» و «حمایت از شریعت» تعریف می شد. (al-Mawardi, n.d./2000, p. 280) با این حال، این تغییر پوشش ایدئولوژیک، هرگز نتوانست ساختار اختیارات اجرایی محتسب را دگرگون کند؛ او همچنان، مانند همتای ساسانی خود، مسئول نظارت بر بازار، امنیت شهری و اخلاق عمومی بود. به عبارت دقیق تر، «محتوا» (ایدئولوژی اسلامی امر به معروف) تغییر یافت، اما «فرم» (ساختار نظارتی ساسانی) کاملاً حفظ شد. این تغییر پوشش، به محتسب عباسی اجازه می داد تا با اقتدار دوجندان (هم اقتدار دولتی و هم اقتدار دینی)، به وظایف خود بپردازد.

تفاوت در «دامنه اختیارات»؛ از نظارت صرفاً شهری به نظارت فراگیر اقتصادی-اجتماعی

در دوره‌ی ساسانی، وهرزبد شهر، عمدتاً بر «امور شهری» (بازارها، معابر، استحکام بناها و امنیت محلی) نظارت داشت و اختیارات او، به ندرت به حوزه «اخلاق شخصی» یا «آداب اجتماعی» گسترش می یافت. (Christensen, 1944, p. 130) اما در خلافت عباسی، به ویژه از قرن سوم هجری به بعد، دامنه اختیارات محتسب، به مراتب گسترده تر شد. محتسب، علاوه بر وظایف سنتی، مسئول «نظارت بر اجرای دقیق مناسک دینی» (مانند نماز جماعت، روزه و حج)، «کنترل روابط اجتماعی» (جلوگیری از اختلاط نامحرم و مراعات حجاب) و حتی «بازرسی کیفیت کالاها و جلوگیری از کم فروشی» نیز بود. (Shatzmiller, 1993, p. 56) این گسترش کارکردی،

^۱ رئیس کل شهر^۲ حاکم منطقه

جدول تطبیقی ارائه‌شده (جدول ۱۱)، تصویری از «همسانی ساختاری کامل» را نشان می‌دهد که در آن، ستون‌های مربوط به «نظارت بر بازار»، «امنیت و نظم عمومی»، «امور اخلاقی» و «مسائل ساختمانی» در دو سیستم، شباهت‌های بسیار زیادی دارند.

معروف «احکام السوق» (نوشته شیزری) و «احکام السلطانیه» (نوشته ماوردی) به تفصیل، وظایف محتسب را در زمینه «تعیین نرخ‌های عادلانه»، «بازرسی ترازوها» و «جلوگیری از کم‌فروشی» شرح می‌دهند (al-Mawardi, n.d./2000, p. 280; Shatzmiller, 1993, p. 58). کارکردی، نشان می‌دهد که نظام حسبه، یکی از مهم‌ترین ابزارهای دولت عباسی برای «مدیریت بحران‌های اقتصادی» و «جلب رضایت توده‌های شهری» بود.

جدول ۱۲- بررسی تطبیقی و هرزبند شهر ساسانی و محتسب عباسی

شاخص مقایسه‌ای	نهاد ساسانی (وهرزبند شهر)	نهاد عباسی (محتسب / حسبه)	تفسیر تفاوت‌ها و نوآوری‌ها
مبانی مشروعیت	دادگری شه‌ریار و حفظ نظم طبقاتی مزدیسنا	امر به معروف و نهی از منکر اسلامی و حمایت از شریعت	تغییر پوشش ایدئولوژیک (از زرتشتی به اسلامی) اما حفظ کامل اختیارات اجرایی
دامنه اختیارات	عمدتاً نظارت شهری (بازار، معابر، امنیت) و محدود به امور عمومی	گسترش به حوزه اخلاق شخصی، مناسک دینی، روابط اجتماعی و بازرسی کیفیت کالاها	گسترش کارکردی به «نظارت فراگیر اقتصادی-اجتماعی-مذهبی»
جایگاه نهادی	یک مقام اجرایی زیردست شه‌ریان یا مرزبان	یک مقام نیمه‌قضایی با اختیارات محدود در حل اختلافات تجاری	ارتقای جایگاه به «حلقه‌ی اتصال دولت و جامعه شهری»
نظام آموزشی	تربیت کارگزاران در دستگاه شاهنشاهی و آتشکده‌ها	آموزش محتسبان در محافل فقهی و با تکیه بر متون فقهی (مانند کتاب ماوردی)	تغییر بستر آموزشی از «دربی شاهنشاهی» به «حوزه فقهی اسلامی»

شهربانی ساسانی» بود. عباسیان، نه تنها این نهاد کارآمد ساسانی را منحل نکردند، بلکه با تغییر مبانی مشروعیت آن از «دادگری زرتشتی» به «امر به معروف اسلامی»، آن را تقویت کرده و در خدمت حکمرانی خود قرار دادند (Bulliet, 1972).

اما تحلیل عمیق‌تر، نشان می‌دهد که عباسیان، با ایجاد سه نوآوری کلیدی، این میراث کهن را با نیازهای جدید خود تطبیق دادند: به بیان جامع‌تر، نهاد حسبه در خلافت عباسی، «نمونه کلاسیک تداوم نهادی» و «ادامه مستقیم نظام

تحولات وسیع سیاسی-اجتماعی:

با یک تحلیل سیاسی-اجتماعی عمیق از شکل‌گیری ساختار قدرت در اوایل دوره عباسی می‌توان دریافت که بغداد به عنوان یک نماد و ابزار حکمرانی نقش ویژه‌ای دارد، بغداد شهری با الگوی ایرانی برای حکومتی ایرانی-محور شکل گرفته است، انتخاب محل و طراحی شهر مدور بغداد توسط منصور عباسی، تصادفی نبود. این شهر نه تنها از نظر طرح کالبدی، بلکه از نظر کارکرد نمادین، ادامه سنت شهرسازی ایرانی بود، بغداد به عمد در نزدیکی پایتخت ساسانیان، تیسفون (مداین) ساخته شد تا نماد انتقال قدرت از امپراتوری ساسانی به خلافت عباسی باشد و مشروعیت و اعتبار کهن آن را به ارث ببرد (Lassner, 1980, p. 67). خاندان‌های ایرانی بزرگ (مانند برمکیان) با ایجاد یک شبکه وسیع از موالی (آزادشدگان و وابستگان) در سراسر دستگاه اداری و حتی درون حرمسرای خلیفه، یک سیستم اطلاعاتی و نفوذ شخصی قدرتمند ایجاد کردند که گاهی از قدرت رسمی دیوان‌ها نیز مؤثرتر بود. این شبکه‌ها بودند که امکان کنترل عملیاتی قلمرو وسیع خلافت را فراهم می‌آوردند (Lassner, 1980, p. 155). این تحلیل، توضیح می‌دهد که چرا حذف فیزیکی یک خاندان (مانند برمکیان) نمی‌توانست نفوذ ساختاری و فرهنگی ایرانیان را به طور کامل ریشه‌کن کند. تداوم مراکز اداری و اقتصادی ایرانی در حکوت عباسیان جانی تازه یافت، آنان سیستم اداری ساسانی را تقویت کرده و در قلمرو وسیع‌تری به کار گرفتند. استمرار رونق شهرهای بزرگ ایرانی مانند نیشابور، ری، اصفهان و مرو را به عنوان مراکز مهم استانی خلافت عباسی اثبات‌کننده این مدعاست (Le Strange, 1905, pp. 382-429). این امر بستری فیزیکی و اقتصادی برای نفوذ مستمر نخبگان محلی ایرانی فراهم کرد. بازسازی سیستم آبیاری و کشاورزی در دوران عباسی با نفوذ ایرانیان شکل گرفت، سیستم پیچیده قنات‌ها و کانال‌های آبیاری در عراق و ایران، به طور ضمنی به این نکته مهم اشاره دارد که رونق

(118, p. 2001). این تداوم، به‌خوبی نشان می‌دهد که کارآمدی سیستم اداری ساسانی، به حدی بود که حاکمان جدید اسلامی، نه تنها مجبور به تحمل آن شدند، بلکه آن را به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از دولت خود پذیرفتند.

برای نمونه، در شهرهای بزرگ ایرانی مانند نیشابور، ری و اصفهان که ساختار پیشین ساسانی در آنها قوی بود، منصب حاسبه بسیار سریع‌تر و کارآمدتر از شهرهای شام (مانند دمشق) نهادینه شد و به بخشی طبیعی از بدنه‌ی اداری شهر تبدیل گشت (Bulliet, 2001, p. 118). این امر، حاکی از آن است که جامعه شهری ایران، این نهاد را به‌عنوان بخشی آشنا و ضروری از حکومت می‌پذیرفت و به‌همین دلیل، انتقال آن به دوران اسلامی، با کمترین مقاومت اجتماعی همراه بود. بنابراین، نظام حاسبه، حلقه‌ی اتصال حیاتی بین دولت مرکزی و زندگی روزمره شهری بود و ثبات اقتصادی و اجتماعی لازم برای رونق دوران طلایی عباسی را فراهم می‌کرد (Lambton, 1981, p. 189). این نهاد، که با هنر ایرانیان در دستگاه عباسی دوباره احیا شد، نشان می‌دهد که تمدن اسلامی، در سطح اداره شهرها و کنترل بازارها، کاملاً وامدار میراث کهن ایرانی بود و بدون دانش شهربانی ساسانی، هرگز نمی‌توانست به‌عنوان یک تمدن شهری پویا و پایدار، به حیات خود ادامه دهد. به‌عبارت دقیق‌تر، محتسب عباسی، همان «وَهْرَزْبَد شَهْر» ساسانی بود که فقط لباس اسلامی به تن کرده بود و در پس عنوان جدید، همان ساختار کهن نظارت شهری، با همان کارکردها و با همان دقت اداری، به فعالیت خود ادامه می‌داد (Christensen, 1944, p. 131; al-Mawardi, n.d./2000, p. 280). این تداوم نهادی، بهترین گواه بر این مدعاست که خلافت عباسی، در سطح اداره جامعه شهری، کاملاً وارث ایران ساسانی بود و بدون این میراث، هرگز نمی‌توانست به‌عنوان یک امپراتوری متمرکز و باثبات، بر پهنه‌ی وسیعی از جهان اسلام حکمرانی کند.

ساسانی را که در نقوش بالدار و طاق‌های لوب‌دار دیده می‌شود، نشان می‌دهد. این شیء (پنل) در جریان کاوش‌های باستان‌شناسی در فسطاط کشف شد. این تابلو بر اساس مطالعه در مورد توسعه خط کوفی، منشأ نقوش تزئینی و تکنیک ساخت، که شامل نقوش برجسته، نقوش تزئینی، طرح‌های بالدار، اشکال بیضی و نقوش گیاهی بود، به دوره عباسیان تاریخ‌گذاری شده. علاوه بر این، در دوره عباسیان، از تمام متون به عنوان کتیبه روی اشیاء استفاده می‌شد؛ بنابراین، می‌توان تاریخ این قطعه را به اوایل دوران عباسی نسبت داد. (Abu Sadaira, al-Sayyed Taha al-Sayyed, Al-Hiraf al-Sina'at fi Masr al-Islamiya, 1990).



تصویر ۱- "پنل چوبی" (Muhammad salim, n.d).

نمونه دیگر یک تابلوی چوبی با تزئینات منبت‌کاری شده از استخوان، عاج و آبنوس به شیوه موزاییک. این تزئینات از نیم‌دایره‌ها، دایره‌ها، طاق‌ها، ستون‌ها و تزئینات گیاهی تشکیل شده است که شامل برگ‌های تاک پنج‌پر و برگ‌های نخل نیم‌پر است. ریشه‌های هنری این نقوش در هنر ساسانی، بیزانسی و قبطی نهفته است. مصر از دوره فراعنه به بعد به دلیل مهارت در صنایع چوبی و منبت‌کاری با عاج، استخوان و آبنوس شهرت یافته بود. قبطی‌ها این مهارت‌ها را به ارث بردند، در آنها مهارت یافتند و به صنعتگران برجسته‌ای در این حرفه تبدیل شدند و در، قاب در و حفاظ پارتیشن تولید

اقتصادی و درآمد مالیاتی خلافت عباسی که موتور محرک پروژه‌های عظیم آن مانند ساخت بغداد بود مستقیماً متکی بر دانش فنی و مدیریت ایرانیان در حفظ و بهره‌برداری از این سیستم‌های باستانی کشاورزی بود. این دانش قرن‌ها پیش از اسلام توسط ایرانیان توسعه یافته بود و بدون آن، اقتصاد خلافت دچار مشکل می‌شد (Le Strange, 1905, pp. 25-40). این یافته، نقش ایرانیان را از سطح نخبگان دیوانی به سطح زیرساخت‌های حیاتی اقتصادی گسترش می‌دهد.

یافته‌های پژوهش بر پایه شواهد باستان‌شناسی گواه مادی بر نفوذ فرهنگ ایرانی

الف- تداوم نقوش گیاهی در تزئینات گچ‌بری و کنده کاری (از بیشاپور و طاق‌بستان تا سامرا و مسجد سیماره):

کشف کتیبه‌هایی به خط کوفی اولیه و منقوش به نقوش هندسی تزئینی الهام گرفته از موتیف‌های ساسانی در بناهای عباسی نشان از تداوم هنر ساسانی در این عصر دارد، به عنوان نمونه تصویر ۱، یک پنل چوبی مستطیل شکل که با دو حاشیه باریک در دو طرف یک نوار مرکزی پهن تزئین شده است را نشان می‌دهد، این دو حاشیه باریک با کتیبه‌ای به خط کوفی تزئین شده‌اند که شامل بسم الله (به نام خدا) و آیه «عرش» (بقره: ۲۵۵) و همچنین عبارت «حسبی الله» (خدا مرا کافی است) می‌باشد. نوار مرکزی پهن با نقوش هندسی تزئین شده است که آن را به هفت بخش مربع شکل تقسیم می‌کند. همه بخش‌ها با تزئینات گیاهی، نقوش بالدار، اشکال بیضی و طرح‌های برگ سه‌پره تزئین شده‌اند. مربع‌های سوم و پنجم دارای یک طاق لویی هستند که در داخل آن تزئینات گیاهی وجود دارد و در طرفین نواحی مثلثی بین انحای بیرونی طاق و گوشه‌های بخش مربع شکل، نقوش گیاهی دیگری نیز وجود دارد. سبک تزئینی و کنده‌کاری این قطعه، تأثیرات

نارضایتی‌های عظیم اجتماعی و انتقال پایتخت به سامرا را بخشی از علل آن دانست، در این دوره سرعت ساخت کاخها و بناها با مصالح خشتی افزایش پیدا می‌کند و دوام و استحکام سابق خود را ندارد (دهباشی شریف و همکار، ۱۳۹۹). هنرهای تزئینی بنایی که در دوره عباسیان بکار می‌رفت؛ شامل کنده‌کاری‌های روی چوب و نمایش ترکیبی از نقوش گیاهی و دیگر نقوش هندسی می‌باشد، گچ‌بریهای مورد استفاده در بناها به چند شیوه مختلف و با تاثیر از هنر ساسانی بکار گرفته می‌شد، در بررسیهای صورت گرفته در مورد کاخهای دوران عباسی، گچبری این دوران را به لحاظ شکلی به سه دسته سبکی تقسیم می‌کنند (تصویر ۳)؛ سبک اول: تزئینات بیشتر و استفاده از نقوش گیاهی به صورت درهم تنیده شده به شیوه طبیعی و هلیستی است در این سبک شاهد پیچیدگی و ترکیبات گیاهان در چهارچوبهای مشخص و بیشتر در نوارهای دراز کنار هم هستند، سبک دوم: مانند سبک اول ولی با تزئینات کمتر و دارای اشکال و نقش مایه-های منقور بدون ابزار کمکی و تنوع چندگونگی زیاد است و سبک سوم: تکرار موزون خطوط منحنی همراه با پایانه‌های مارپیچ و طرح قالب‌بندی شده می‌باشند، مشاهده نقوش گیاهی و هندسی در آثار بجای مانده از این دوران نشان-دهنده تاثیرات هنر گچبری ساسانی در نزد هنرمندان این دوره است، در این نقوش از گیاهانی مانند: میوه بلوط، برگ نخل، میوه انار، گل لاله، میوه کاج، گل نیلوفر و برگ تاک و گیاهانی چند استفاده شده است، در تصویر شماره ۴ نمونه‌های یافت شده از این گیاهان که در بررسیهای گنبد سیمره و سامرا بدست آمده، مشاهده می‌شود (دهباشی شریف و همکار، ۱۳۹۹).

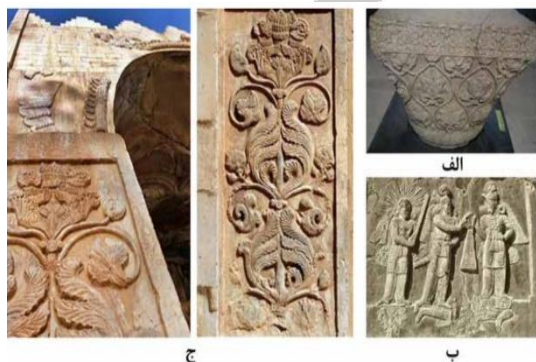
کردند. صنایع چوبی در مصر در دوره‌های اموی و عباسی رونق گرفت و تولیدات شامل اشیایی مانند در، پنجره، منبر، نوارهای کتیبه، میزهای ناهارخوری، تریبون‌ها و صندلی‌ها بود. تمام این اشیاء با قطعات کوچک عاج، استخوان و آبنوس تزئین شده بودند که در مجاورت یکدیگر قرار داده شده و طرح‌های هندسی و گیاهی ظریف و دقیقی را ایجاد می‌کردند، مانند این تابلوی منبت‌کاری شده که گمان می‌رود یک تابلوی جانبی برای یک قطعه مبلمان متعلق به یک اقامتگاه یا کاخ بوده است، تاریخ این اثر: قرن سوم هجری / قرن نهم میلادی برآورد شده است و در موزه هنر اسلامی قاهره نگهداری می‌شود. (تصویر ۲)



تصویر ۲- "پنل چوبی" (, Muhammad salim
(n.d.

کاخهای عباسیان برخلاف دوران پیشین خود و به خصوص حکومت امویان شاهد تغییرات به لحاظ اندازه و تزئینات در این بناهای اداری و اقامتی هستند، این تغییرات تحت تاثیر هنر و معماری حکومت‌های پیشین و نزدیک خود بویژه حکومت ساسانی است، نزدیکی پایتخت ساسانیان به شهر بغداد و باقیمانده آثار پرشکوه پادشاهی ساسانی مانند طاق کسری حاکمان عباسی را به سمت تقلید از معماری این دوره هدایت کرده است، خلافت عباسیان به دو دوره از لحاظ هنر و معماری قابل تقسیم بندی است؛ دوره اول در سده سوم و اوایل سده چهارم هجری شاهد ظهور ادیبان، شاعران و بناهای با معماریهای خاص هستیم و دوره دوم شاهد افت هنر و معماری می‌باشیم که می‌توان نافرمانیهای سپاه ترکان و

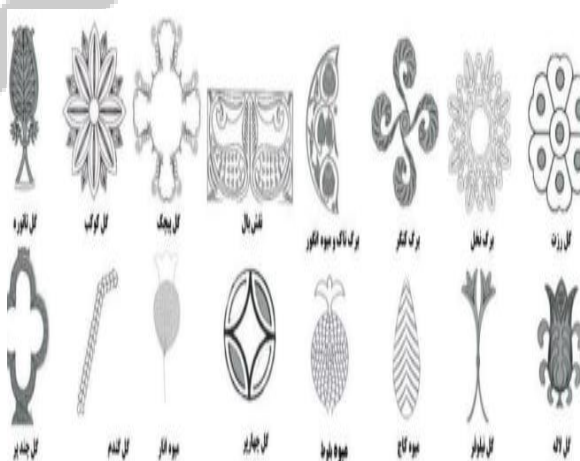
گلدانی شکل هستند و در چهار طرف آنها تصاویر و نقوش گل و بوته حجاری شده است. در اطراف یکی از آنها، حجاری گل‌های نیلوفر مشاهده می‌شود. همچنین نقش گیاه کنگر و گل نیلوفر که در نقش مربوط به اردشیر ساسانی زیر پای ایزد مهر قرار گرفته است، در این منطقه وجود دارد که در تصویر ۵ نشان داده شده است (گیرشمن، ۱۳۷۰). همچنین بررسی انجام شده بر روی گچ‌بری‌های مسجد سیماره (اواخر اموی و اوایل عباسی) به صراحت نشان می‌دهد که نقش گیاه «داتورا» (نوعی نیلوفر) که یکی از پرتکرارترین نقوش گچ‌بری ساسانی بوده، با کمترین تغییر، در تزئینات مسجد عباسی نیز تکرار شده است (حیدرنتاج و مقصودی، ۱۳۹۷) و «نقوش تزئینی یافت‌شده در مسجد سیماره، به دو دسته اصلی نقوش گیاهی و هندسی تقسیم می‌شوند که در طراحی و اجرا، شباهت کاملی با نمونه‌های ساسانی دارند» (Negareh, 2020).



تصویر ۵. (الف) نقش گل نیلوفر بر روی سرستونهای موجود در طاقبستان. (ب) ایزد مهر ایستاده بر روی گل نیلوفر. (ج) نقش گیاه کنگر در پایه‌های طاقبستان (گیرشمن، ۱۳۷۰).



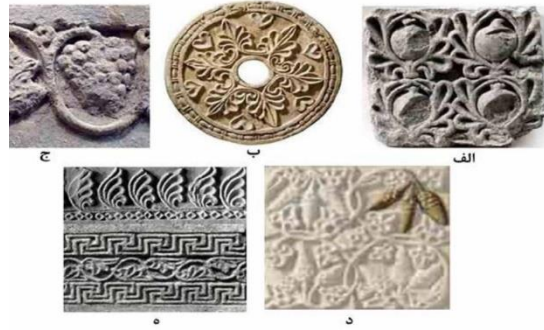
تصویر ۳- سمت راست سبک ۱، وسط سبک ۲ و سمت چپ سبک ۳ (دهباشی شریف و همکار، ۱۳۹۹).



تصویر ۴- گچ‌بری کاخ جوسن الخاقانی (دهباشی شریف و همکار، ۱۳۹۹).

همچنین با مقایسه نقوش بناهای شاخص ساسانی (کاخ تیسفون، طاقبستان، کاخ بیشاپور) با بناهای عباسی (کاخ بلکورا، مسجد سیماره و مسجد نه‌گنبد)، نشان می‌دهد که مفاهیم نمادینی مانند پاکی، روشنایی، برکت و دانش، که در نقوش گیاهی ساسانی نهفته بوده، با همان بار معنایی، اما با انتزاعی‌سازی بیشتر، در تزئینات عباسی بازتولید شده‌اند. (حیدرنتاج و مقصودی، ۱۳۹۷)، نقش‌مایه‌های گیاهی طاقبستان مشتمل بر آثار ارزنده‌ای از دوران ساسانی است. در محوطه آثار باستانی طاقبستان سرستون‌هایی موجود است که

ی



تصویر ۶. (الف) نقش انار در داخل برگهای نخل. (ب) پالمیت (برگ نخل). (ج) نقش انگور. (د) برگهای درهمرفته به شکل S که در انتهای آنها برگ و میوه بلوط به کار رفته است. (ه) برگهای کنگر در کاخ تیسفون. (حیدرنتاج و مقصودی، ۱۳۹۷).

بسیاری از کاخهای ساخته شده در دوره عباسی از جمله کاخهای اخضر، جوسق الخاقانی یا تیسفون اعراب و کاخ بوالقواره به شدت تحت تأثیر معماری ساسانی بوده اند. نقش مایه های گیاهی کاخ بُلکورا (بوالقواره) که مربوط به سالهای ۲۳۵-۲۴۵ هجری قمری (۸۴۹-۸۶۰ میلادی) است و به دستور «متوکل» خلیفه عباسی بر کرانه شرقی رود دجله ساخته شده است. این قصر در امتداد محور طولی، متشکل از سه حیاط پی در پی است که با الگوی باغ ایرانی طراحی شده است و هر یک دروازه ای نمایان دارد که احتمالاً به اتاق عظیم چلیپایی شکلی که تخت شاهی در آن بود، منتهی میشده است (هیلن براند، ۱۳۸۳، ص. ۴۰۳). تزیینات گچبری کنده کاری شده و موزاییک های شیشه ای با نقش پیچک مو که نشان از نیروی مقدس و جاودانه دارد، بر روی ورودیهای سه گانه کاخ، نقش مهمی در تزیینات بنا ایفا می کند (امیدواری، ۱۳۹۳، ص ۱۲۹). تزیینات گچبری مسجد سیمره متعلق به محدوده زمانی قرن دوم تا قرن چهارم هجری یعنی اواخر دوره اموی و اوایل دور عباسی است، در یک بررسی کلی و جامع، نقوش تزیینی به کاررفته در تزیینات گچ بریهای مسجد سیمره عبارتند از: نقوش گیاهی، نقوش

هندسی و یک نمونه نقش انسانی که به شکل هنرمندانه ای در گچ بریها به کار رفته است. در تفکیک نقوش ذکر شده، نقوش گیاهی به کاررفته شامل: برگ مو و خوشه انگور با حفره هایی بر سطح برگ آن، برگ کنگر، گل نیلوفر، برگ نخل، میوه انار، میوه بلوط، پیچکها و نقش بال (تصویر ۷ و تصویر ۴) هستند. مطالعه تزیینات گچ بری های مسجد سیمره با تزیینات گچ بری های بناهای ساسانی، گویای تأثیر مستقیم هنر گچ-بری ساسانی بر تزیینات گچ بری مسجد سیمره است (حیدرنتاج و مقصودی، ۱۳۹۷).



تصویر ۷. (الف) نقش گیاهی تاک (برگ مو). (ب) گل نیلوفر (ج). برگ کنگر. (د) برگ نخل (حیدرنتاج و مقصودی، ۱۳۹۷).

گچ بری های مسجد سیمره، با وام گیری مستقیم از نقوش تزیینی گچ بری های ساسانی و نیز خلق آرایه هایی تزیینی از همان نقوش وام گرفته شده، یعنی گونه های شکلی مختلف برگ نخل، برگ کنگر و غیره و قرار دادن آنها درون قابهای هندسی مختلف شکلی که خود نقشی مهم در ایجاد تقارن و حرکت را بر عهده داشتند، نشانه ای از تقلید و ایجاد تحول در قواعد هنری تزیینات گچبری دوره ساسانی (شکل و فرم) است. نقوش هندسی تزیینات گچ بریهای مسجد سیمره شامل قابهای مربع و مستطیل شکل، نقش مایه لوزی، قابهای مثلثی شکل، نقش مایه های دوزنقه ای شکل، نقش مایه های دایره ای-شکل، زنجیره های یونانی و نوارهای موج است (حیدرنتاج و مقصودی، ۱۳۹۷).

جدول ۱۳- مقایسه کچبری های کاخهای ساسانی و عباسی از نظر فرم و نقش

ویژگی	تزیینات ساسانی (بیشاپور، طاق‌بستان، تیسفون)	تزیینات عباسی (کاخ‌های سامرا، مسجد سیمره)
نقوش گیاهی	برگ‌های نیلوفر، درخت نخل، برگ‌های کنگر، درخت انگور با مفاهیم اسطوره‌ای	برگ‌های نیلوفر (داتورا)، درخت نخل، برگ‌های کنگر، درخت انگور با پوشش اسلامی شده
نقوش هندسی/جانوری	نقش شیر، گوزن، پرندگان بال‌دار در گچ‌بری کاخ‌ها	نقش شیر، عقاب، پرندگان در گچ‌بری کاخ جوسق الخاقانی
تکنیک اجرا	گچ‌بری برجسته با قالب‌زنی (حکاکی بر روی گچ تر)	گچ‌بری برجسته با قالب‌زنی و سپس انتزاعی‌سازی نقوش

ب- تالار تخت چهارایوانی و ترکیب گنبد با ایوان

پژوهش شاه‌منصوری و همکاران (۱۴۰۳) در فصلنامه رهپوی معماری و شهرسازی با رویکرد بینامتنی، نشان می‌دهد که سامان‌دهی کاخ‌های عباسی مانند جوسق الخاقانی، جعفری، بلکورا و قصرالذهب، به‌وضوح از الگوی کاخ‌های ساسانی (مانند کاخ خسرو در قصرشیرین و طاق کسری در مدائن) پیروی کرده است، این پژوهش، شباهت را صرفاً در «فرم» نمی‌بیند، بلکه در «مفاهیم مشترک شبکه‌ای» از جمله «مراسم بارعام و بارخاص، عرض لشکر و مراسم پرده‌داری» ردیابی

می‌کند که ریشه در معماری کهن ایران (از پاسارگاد تا بیشاپور) دارد. شاه‌منصوری می‌نویسد: «تالار تخت چلیپایی شکل با ترکیب گنبد و ایوان با دورنما و صف‌سازی در هر چهار کاخ عباسی قابل مشاهده است و این الگوبرداری از فرهنگ و معماری ایرانی است» (تصویر ۸). جدول ۱۴ مقایسه معماری کاخهای ساسانی و عباسی را از منظر ویژگی‌های نوع تالار، سلسله مراتب فضایی و نمادشناسی نشان می‌دهد.

جدول ۱۴- مقایسه ویژگی معماری کاخهای ساسانی و کاخهای عباسی

ویژگی	کاخ ساسانی (طاق کسری / کاخ خسرو در قصر شیرین)	کاخ عباسی (جوسق الخاقانی در سامرا / قصرالذهب)
نوع تالار	تالار تخت چهارایوانی (چهارطاقی) با گنبد مرکزی	تالار تخت چهارایوانی با گنبد مرکزی و ایوان‌های چهارطرفه

ویژگی	کاخ ساسانی (طاق کسری / کاخ خسرو در قصر شیرین)	کاخ عباسی (جوسق الخاقانی در سامرا / قصر الذهب)
سلسله مراتب فضایی	دسترسی های غیرمستقیم و پلکانی برای «بارعام» و «بارخاص»	دسترسی های غیرمستقیم و سلسله مراتبی با الگوبرداری مستقیم از معماری ایرانی
نمادشناسی	تأکید بر جایگاه کیهانی شاهنشاه با دورنما و صف سازی	تأکید بر جایگاه خلافت با همان دورنما و صف سازی اقتباسی

شده است معماری کاخ اخضر در عراق (تصویر ۱۰ و تصویر ۱۱)، نشان دهنده تداوم معماری در چارچوب معماری طاق های ساسانی است.

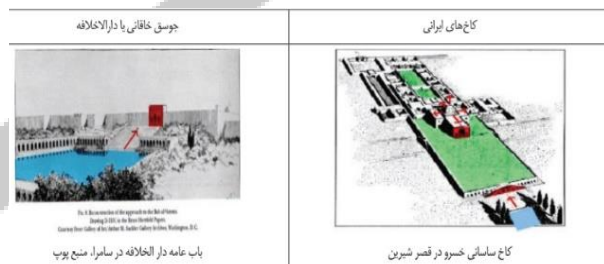


تصویر ۱۰- کاخ الاخضر در عراق

(Wikipedia, n.d.-a).

تصویر ۱۱- کاخ الاخضر در عراق

(Fairbd team, 2023)



تصویر ۸- عناصر معماری ایرانی استفاده از پله تشریفات و قرار گیری حوض آب در جلوی ورودی

(شاه منصور، ۱۴۰۳، ص. ۱۵)

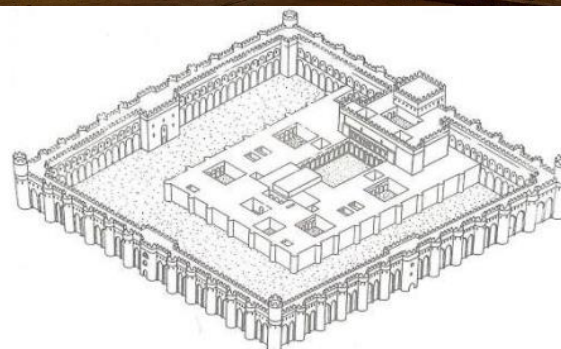
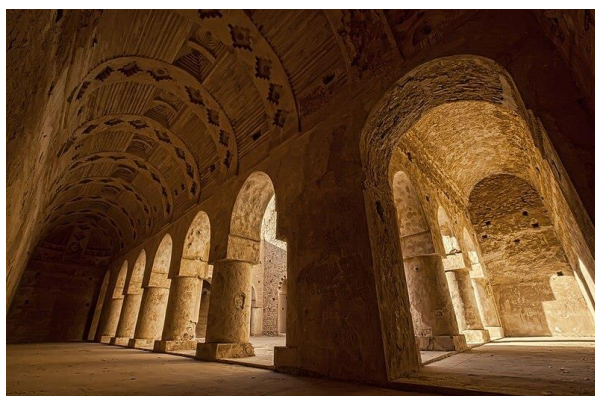


تصویر ۹- عناصر معماری ایرانی-بنای سردر و استفاده از ایوان سه دهانه با طاق آهنگ ورودی

(شاه منصور، ۱۴۰۳، ص. ۱۵)

نمونه دیگر از معماری ساسانی، قلعه الاخضر یکی از آثار تاریخی برجسته در جنوب غربی شهر کربلا در عراق است. این قلعه با معماری منحصربه فرد، در دوره ی عباسی ساخته شده و هنوز هم یکی از بناهای مهم و قابل توجه تاریخی در عراق به شمار می رود. قلعه اخضر از جمله معدود دژهای تاریخی باقی مانده از دوران عباسیان است که در دل صحرا بنا

عرض ۸۲ متر (شرقی- غربی). ضلع شمالی کاخ در موازات ضلع شمالی حصار قرار دارد و میان آنها، راهرویی فاصله انداخته است. اضلاع و زوایای چهارگانه دیوارهای بیرونی کاخ نیز، به جز ضلع شمالی آن، دارای برج‌هایی است. (فقیه بخرالعلوم، صص ۲۷۷-۲۷۸). وسط کاخ، ساختمان مستقلی وجود دارد که با راهروهایی، از سایر بخش‌های بنا جدا می‌شود. وسط این ساختمان، حیاط مستطیل شکلی، به طول ۳۲/۷۰ و عرض ۲۷ متر، قرار دارد که سه ضلع شمالی، شرقی و غربی حیاط با طاق‌ها و محراب‌های تزئینی، آراسته شده است. در ضلع جنوبی آن نیز ایوانی به ابعاد ۶/۷۴ × ۱۰ متر قرار دارد که دو طرف ایوان و هریک از اضلاع آن، ورودی‌هایی وجود دارد. این ورودی‌ها، به اتاق‌ها و سالن‌هایی باز می‌شود که به نظر می‌رسد بخش پذیرایی و تشریفات کاخ بوده است نمای پلان آن مشابه پلان کاخهای ساسانی است که فضای داخلی را از فضای بیرونی مجزا کرده که دسترسی مجزا و سلسله مراتبی را ایجاد نموده است (شاه-منصوری و همکاران، ۱۴۰۳).



تصویر ۱۲- کاخ الاخضر در عراق (هیلن براند و آیت الله زاده شیرازی، ۱۳۹۱).

پ- سفالینه‌های کتیبه‌دار نیشابور و سامرا

در قرون سوم و چهارم هجری، سنت نوشتن کتیبه‌های بلند پندآموز و دعایی بر روی سفالینه‌ها، که ریشه‌ای کهن در سنت سفالگری ساسانی (و حتی پیش از آن) داشت، در خراسان بزرگ به اوج شکوفایی خود رسید. این سفالینه‌ها که به «سفالینه‌های سامانی» یا «سفالینه‌های کتیبه‌دار نیشابور» معروف‌اند، تداوم مفهومی عمیقی را با کتیبه‌های ساسانی نشان می‌دهند (ثنایی و قنات، ۱۳۹۶). در دوره اولیه اسلام) دوره اولیه اسلامی تا آغاز سده یازده میلادی)، صنعتگر ایرانی در همان زمینه پارت‌ها و ساسانیان کار می‌کرد. ظرف‌های وی بی‌لعب بود و در قالب فشاری‌ها آن را آراسته کرده، تزئین می‌داد و یا ظرف‌هایی از لعاب آبی یا فیروزه‌ای می‌ساخت. (تصویر ۱۳).

ساختمان کاخ اخضر، به‌طور عمده، با گچ و سنگ کلسیت، و گنبدها و سقف اتاق‌های آن از آجر ساخته شده است. (تصویر ۱۱)، حصار عظیمی به شکل مربع گرداگرد بنا را فرا گرفته است. ارتفاع حصار، ۲۱ متر و عرض آن، چهار متر است که در چهار گوشه آن، برج‌های دفاعی دایره‌ای، به قطر ۵/۱۰ متر وجود دارد. در هریک از اضلاع چهارگانه بنا نیز ده برج نیم‌دایره به قطر ۳/۱۰ متر، ساخته شده است. میان هر ضلع، دروازه‌ای وجود دارد که راهرویی آن را به محوطه داخلی کاخ متصل می‌سازد. دروازه شمالی که دروازه اصلی کاخ است، ۱۵/۹۰ متر ارتفاع و ۵/۱۲ متر عرض دارد. (تصویر ۱۲)، داخل حصار، کاخ دو طبقه‌ای وجود دارد که سالن‌ها، انبارها و بخش‌های دیگری را دربردارد. ساختمان کاخ، مستطیلی است به طول ۱۱۲ متر (شمالی- جنوبی) و

نیست. این لعاب جدید که سطح کاملاً سفید درست می‌کرد، کاربرد گل و رس سفید را از بین برد و از ایران به سرعت به تمام کشورهای اسلامی تا اسپانیا گسترش یافت. در آنجا پایه و اساس سفالسازی اسپانیایی-آفریقایی گردید که در جزیره اسپانیایی مایورکا ساخته می‌شد؛ از آنجا به نام ماجولیکا به ایتالیا آمد و طولی نکشید که ایتالیا نیز آن را تولید کرد. از ایتالیا به آلمان و هلند و انگلستان رفت. در هلند و انگلستان به نام چینی آلات دلفت معروف گردید، یکی دیگر از اختراعات ایرانیان در صنعت سفالسازی رنگ های مینایی بود که قبلاً در سال ۸۸۳ میلادی آغاز گردیده بود. (تصویر ۱۴)، اشیائی که رنگ مینایی بر آنها زده شده است و سفالسازان چینی هیچگاه این رنگ را به کار نبرده اند و در کارگاه های کوزه گری فوسطاط نزدیک قاهره و در عراق پیدا شده است. ولی بیشتر باستانشناسان امروزه بر این باورند که رنگ مینایی یک اختراع ایرانی است. رنگ مینایی در اسپانیای افریقا در کارگاه های کوزه گری معروف پاترنا و والنسیا به کار برده می‌شد، و در سال ۱۵۰۰ میلادی به ایتالیا رسید (ثباتی، ۱۳۹۷).



تصویر ۱۴- کوزه سفالی سرخروسی، مینایی، گرگان، قرن ۷ و ۸ ه.ق، ابعاد ۲۳*۷، شماره اموالی ۲۸۸۳- مجموعه سفالهای اختصاصی اسلامی کاخ نیاوران (ثباتی، ۱۳۹۷)

سده پنجم ساخته شده است ثابت کرد؛ بنابراین وقتی **شبهات گونه (ژانر) ادبیات اندرزی:** در دوره ی ساسانی، ما می‌گوییم بعد از ۱۵۰۰ سال دوباره آن را باز یافتند بی دلیل شاهد «خرده سفال های کتیبه دار پهلوی» (Ostraca) هستیم که بر روی آن ها یادداشت هایی درباره ی امور روزمره (مانند مقدار جو



تصویر ۱۳- کاسه کوچک سفالی فیروزه ای، با نقش ماهی های سیاه رنگ در ته کاسه-مجموعه سفالهای اختصاصی اسلامی کاخ نیاوران، ابعاد ۱۹*۱۰، شماره اموالی ۲۸۹۳ (ثباتی، ۱۳۹۷)

اینگونه قالب های فشاری از خاک رس بی لعاب ساخته می‌شد و پیش از پختن آن را برای آرایش ظرف کنده کاری می‌کردند، در دوره اولیه سفالگری ظرف های چینی که از چین آورده شد سبب تشویق و تحریک ایرانیان در توسعه صنعت سفالسازی شد. فرماندار خراسان در سال ۱۰۵۹ میلادی بیست تکه ظروف چینی از کشور چین دریافت کرد و آن را به بارگاه خلیفه بغداد فرستاد؛ و سفالسازان داخلی را تشویق به ساختن سفال هایی شبیه به آن کرد. در حقیقت در اثر تشویق فرمانداران و حکام محلی، نوآوری ها و اختراعات زیادی در فن بدل چینی سازی و تقلید چینی های دوره تانگ در ایران به وجود آمد، کوششی که سفالسازان ایرانی در تقلید چینی های کشور چین در دوره های اولیه اسلام کرده اند سبب کشف مجدد لعاب مینایی قلع گردید. در سده هشتم پیش از میلاد مسیح آشوری ها اکسید روی را در لعاب های سربی خود برای به دست آوردن رنگ سفید کدر به کار برده اند. چون آخرین کار برای این فن در خاور نزدیک را می‌توان از آجرهای لعابی که در شوش و تخت جمشید در

هزوارش^۱های آرامی استفاده می‌کردند، در دوره‌ی عباسی، خط کوفی با شکوه خاصی بر روی سفالینه‌ها خودنمایی می‌کند. به‌ویژه، پدیده‌ی «حروف‌افزایی»^۲ و «تزیین حروف» با نقوش گیاهی و هندسی (که در قرن دهم میلادی به اوج می‌رسد)، یک نوآوری کاملاً اسلامی است که بر روی پایه‌های ساسانی ساخته شده؛ به‌طوری‌که محققانی چون «ولو»^۳ سه مرحله‌ی تحولی سبکی مشخص برای آن ترسیم کرده‌اند (Ashmolean, n.d.).

وُلُو الفبای کوفی را به عنوان مجموعه‌ای از اشکال پایه تعریف می‌کند که الفبای ۲۸ حرفی را به ۵ گروه از اشکال مرتبط، مانند حروف عمودی و مستطیلی، حروف گرد و حروفی که دنباله آنها زیر خط می‌رود، کاهش می‌دهد. مرحله اول در توسعه کتیبه‌نگاری روی این ظروف شامل هیچ تغییر اساسی در شکل پایه نیست، بلکه یک "دگرگونی طبیعی" است: رایج‌ترین ویژگی، کشیدگی است، جایی که میله‌های حروف عمودی و قسمت‌های افقی حروف مستطیلی در فواصل اندازه‌گیری شده در اطراف کتیبه امتداد می‌یابند تا کیفیتی ریتمیک به خود بگیرد. مرحله دوم، اولین معرفی نقوش غیر کتیبه‌ای مختلف را در طرح تزیینی نشان می‌دهد، اگرچه تغییرات در داخل حروف رخ می‌دهد. بنابراین خطوط کشیده حروف شروع به پایان یافتن با گلدسته‌های هندسی و گیاهی می‌کنند و اولین نشانه‌های درهم‌تنیدگی مشاهده می‌شود. به عنوان مثال، الف‌های اولیه ممکن است یک منحنی فراگیر در سمت راست خود داشته باشند که به طرز زیبایی فضای جلوی یک کلمه جدید را پر می‌کند، و حروفی مانند واو که دنباله‌ای در زیر خط دارند، ممکن است یک "دنباله صعودی" به خود بگیرند که ممکن است به نوعی گلدسته تزیینی ختم شود. قدیمی‌ترین اثر درهم‌تنیدگی در خطوط افقی حروف مستطیلی (مانند دال، ذال، کاف و غیره)

و بره) نوشته می‌شده است (بشاش کتزق، ۱۳۹۲). همچنین، در کتیبه‌های صخره‌ای ساسانی، بر «دادگری»، «فره ایزدی» و «نیک‌نامی» تأکید می‌شده است. در دوره‌ی عباسی، این گونه، با حفظ فرم کتیبه‌نگاری سفال، به‌سوی مضامین اخلاقی اسلامی جدید سوق پیدا می‌کند. برای نمونه، بر روی یک کاسه‌ی سفالی از نیشابور کتیبه‌ای به خط کوفی نوشته شده که مضمونی کاملاً اندرزی دارد: تزیینات خوشنویسی روی این کاسه این جمله را دارد: «برنامه‌ریزی قبل از کار، شما را از پشیمانی، رفاه و آرامش محافظت می‌کند.» (تصویر ۱۵) اما کوتاه کردن، خم کردن و کشیدن حروف، کلمات را به نقوش انتزاعی با قدرت فوق‌العاده تبدیل کرده است. این کاسه با حضور باشکوه و چیدمان هنرمندانه حروفش، که در آن تزیینات عمودی، جریان افقی کلمات را در فواصل ریتمیک قطع می‌کنند، در میان بسیاری از سرامیک‌های کتیبه‌دار دیگر همان دوره، برجسته است (ashmolean, n.d.).



(The Metropolitan Museum of Art, n.d.-a)



(The Metropolitan Museum of Art, n.d.-b)

تصویر ۱۵- کاسه سفالی از نیشابور با کتیبه عربی "برکت

تفاوت و تحول سبکی (نوآوری عباسی): با این حال، تفاوت آشکاری در سبک نگارش دیده می‌شود. در حالی که کتیبه‌های ساسانی اغلب از خط پهلوی پیوسته و با

² Elongation

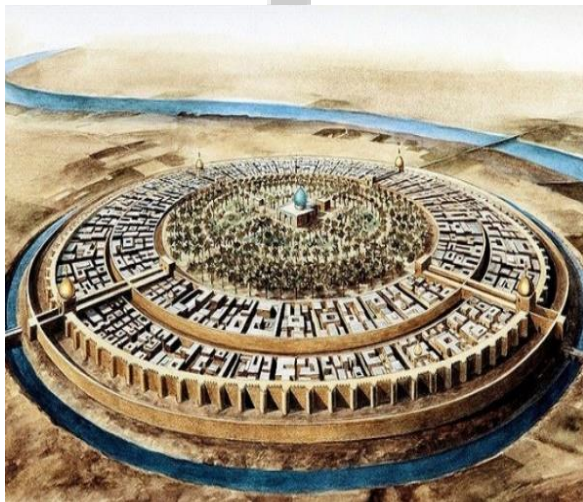
³ Volov

^۱ از مصدر اوزارتن به معنی بیان کردن، تفسیر نمودن و شرح دادن است

ساسانی هستند، اما در فرم بصری (خط کوفی تزئین شده) و محتوای ایدئولوژیک (توحید و اخلاق اسلامی)، تحولی چشمگیر یافته‌اند و نماد واقعی «تمدن ایرانی-اسلامی» هستند. (Watson, 2004, p.78).

ت) شهرسازی و معماری: شهر بغداد:

شهر بغداد در کرانه‌ی باختری رود دجله در زمان عباسیان و در روزگار خلیفه ابوجعفر منصور بنیاد شد (زرین کوب، ۱۳۵۶، ص ۱۰۲-۱۱۲). (تصویر ۱۷) نزدیک به یک نسل از پیدایش بغداد، این شهر به قطب علم و تجارت در جهان اسلام تبدیل گشت، بیت‌الحکمه نام بنیادی بود که به کار ترجمه‌ی نوشته‌های یونانی، پارسی میانه و سریانی اختصاص یافته بود. طرح دایره‌ای شهر بغداد که توسط منصور عباسی ساخته شد، به وضوح متأثر از طرح شهرهای ساسانی مانند اردشیر خوره (فیروزآباد یا گور) (تصویر ۱۸) است. این طرح، با مرکزیت کاخ و مسجد جامع و حلقه‌های متحدالمرکز برای سپاه و دیوان‌ها، نماد تمرکز قدرت و نظم ایرانی بود (Al-Khalifa & Rice, 1984, p.89).



تصویر ۱۷ - طرح بازسازی شده شهر بغداد

در موزه ملی عراق. (Soutif, 2016)

دیده می‌شود که در آن دو میله افقی ممکن است یک یا در موارد استثنایی دو بار به هم بیچند. ولو در مقایسه با سکه‌ها و سایر آثار فلزی نتیجه می‌گیرد که این اثر برای جلب توجه ناظر طراحی شده است، زیرا در میان تمام آن خط کوفی بدون تزئینات، یک وسیله خارق‌العاده است. سکه‌هایی با این وسیله همچنین می‌توانند به تاریخ‌گذاری سفال کمک کنند. در مرحله سوم، ترکیب‌بندی‌ها از کتیبه‌های صرفاً خطی تا کتیبه‌های تزئینی انتزاعی و تا پر کردن کامل ناحیه مرکزی متغیر است. پالت رنگی در این مرحله بسیار متنوع‌تر است و ظروفی که به رنگ قرمز گوجه‌ای درمی‌آیند، به عنوان "چندرنگ" شناخته می‌شوند (تصویر ۱۶)، در خود کتیبه، انبوهی از تزئینات جدید وجود دارد که همگی بر اساس اشکال هندسی و گیاهی هستند، اما به جای اینکه به عنوان تحریف‌های داخلی فرم پایه ظاهر شوند، تزئیناتی روی هم قرار گرفته و افزایشی هستند که به ناحیه بالایی کتیبه محدود می‌شوند، تا جایی که فرم پایه بی‌اهمیت می‌شود. بنابراین کتیبه‌های مرحله سوم اغلب ناخوانا هستند، زیرا تشخیص اینکه کدام قسمت‌های کتیبه حروف واقعی هستند تقریباً غیرممکن می‌شود (Ashmolean, n.d.).



تصویر ۱۶- کاسه چندرنگ بر زمینه سفید (ثنایی و

قنوات، ۱۳۹۶)

نتیجه‌گیری تطبیقی: سفالینه‌های کتیبه‌دار عباسی، در کارکرد (ثبت مفاهیم بلند) و بستر (سفال) وامدار سنت



خطوط ممتد نشان‌دهنده دیوارهای متحدالمرکز هستند، خط نقطه‌چین نشان‌دهنده خیابانی است که بین دو ناحیه حلقه‌ای بیرونی قرار دارد. (Rezania, 2024)

جدول ۱۵- مقایسه ویژگی‌های شهرسازی ساسانی و عباسی (مورد مطالعه اردشیر خوره و بغداد)

ویژگی	شهر ساسانی اردشیر خوره (فیروزآباد)	شهر عباسی مدینه السلام (بغداد)
طرح کلی	شهری کاملاً مدور با چهار دروازه در چهار جهت اصلی، چهار دروازه ایزدی (نامگذاری دروازه‌ها به نام ایزدان و نمادهای حکومتی: دروازه مهر (شرق)، دروازه بهرام (غرب)، دروازه هرمز (شمال)، دروازه اردشیر (نام بنیانگذار سلسله (جنوب)). (سلمانی گواری دهقانی و منتظرظهوری، ۱۴۰۴)	شهری مدور با چهار دروازه (باب‌الخراسان، باب‌الشام، باب‌الکوفه، باب‌البصره) جاده کوفه: به سوی جن.ب عراق، جاده بصره: به سوی خلیج فارس، جاده خراسان: به سوی شرق و ایران، جاده شام: به سوی غرب و سوریه. (سلمانی گواری دهقانی و منتظرظهوری، ۱۴۰۴)
مرکزیت قدرت	بنای «تربل» (گنبدی سنگی/آتشکده) در مرکز دقیق شهر (Rezania, 2024)	مجموعه کاخ و مسجد جامع در مرکز دقیق شهر (Rezania, 2024)
کارکرد نمادین	نماد «جهان‌آرامی» و تأکید بر فره ایزدی شاهنشاه (سلمانی گواری دهقانی و منتظرظهوری، ۱۴۰۴)	نماد «جهان‌اسلامی» متمرکز و تأکید بر خلافت الهی خلیفه (سلمانی گواری دهقانی و منتظرظهوری، ۱۴۰۴)

(از خاندان پزشکان ایرانی جندی شاپور) در دربار منصور عباسی، گواهی است بر این که عباسیان برای تأسیس «بیت الحکمه» در بغداد، مستقیم از مدل و کارشناسان ایرانی بهره بردند (Le Strange, 1905, p. 238). این نشان می‌دهد که "نهضت ترجمه" یک ابتکار ناگهانی عربی نبود، بلکه انتقال و احیای یک نهاد علمی ایرانی در پوشش جدید اسلامی بود.



تصویر ۱۹- جندی شاپور (Heydear, 2017)

کاخ‌های سامرا:

کاخ‌های سامرا شامل «دارالخلافه (یا جوسق الخاقانی)» که توسط خلیفه «معتمد» بنا شد (تصویر ۲۱) و «قصر العاشیق» (تصویر ۲۰) هستند. معماری این کاخ‌ها شامل تالارهای گنبدی مرکزی، ایوان‌های چهار طرفه، استفاده از گچ‌کاری و سنگ مرمر در تزئینات و وجود تزئینات پیچیده‌ای مانند «قالب‌های چندلویی» در طاق‌ها است، کاخ جوسق الخاقانی توسط معتمد تأسیس شد، یکی از کاخ‌های اصلی و بزرگ در سامرا بود و به دلیل اقامت خلفا، به دارالخلافه و دارالسلطان معروف شد. نام «جوسق الخاقانی» از ساخت آن توسط فتح‌بن خاقان، وزیر متوکل عباسی، گرفته شده است و این کاخ در زمان ساخت، به «تیسفون عرب» نیز شهرت یافت،

پژوهش کیانوش رضانیا (Rezania, 2024) در مجله Religions با استفاده از مفهوم «هتروتوپیا»^۱ و «استعاره مفهومی خدا-شاه است» نشان می‌دهد که هر دو شهر، بازنمایی کالبدی یک «جهان آرمانی» هستند که در آن، مرکزیت جغرافیایی، هم‌ارز مرکزیت قدرت سیاسی و الهی است. یافته‌ها نشان می‌دهد تداوم موجود در طراحی و ساختار شهرسازی، فراتر از طرح مدور صرف بوده و در سه لایه اصلی قابل ردیابی است: ۱- لایه کیهان‌شناختی-نمادین: ایده «شهر به عنوان نماد جهان آرمانی» با هندسه مدور و مرکزیت بخشی مطلق به نماد حکومت (طربال در اردشیر خوره و قصر-مسجد در بغداد). ۲- لایه سازمان فضایی-اداری: الگوی چهار بخشی شهر حول محورهای متقاطع به عنوان ابزاری برای نظم بخشی، کنترل و مدیریت سلسله مراتبی قلمرو. ۳- لایه زیرساختی-زیستی: خرد مشترک مهندسی در مدیریت متمرکز منابع آب و انتخاب مکانهای استقرار در تقاطع راه‌های تجاری اصلی. ادامه مشاهده شده، ناشی از کارآمدی یک جهان بینی در شهرسازی برای حکومت‌های متمرکز و پهناور بود. عباسیان با بهره‌گیری از میراث اداری و فنی ساسانی، این الگو را نه از روی تقلید صرف، بلکه به دلیل کارایی آن در نمایش قدرت، سازمان دهی فضایی و تضمین حیات اقتصادی باز آفرینی کردند، بنابراین بغداد را می‌توان تبلور همان الگوی کهن در قالبی جدید دانست که نشان از انعطاف‌پذیری و ماندگاری عمیق سنت شهرسازی ایرانی دارد. (سلمانی گوازی دهقانی و منتظرظهوری، ۱۴۰۴). همچنین یافته‌های باستان‌شناسی گواه محکمی بر نفوذ عمیق فرهنگ و هنر ایرانی در قلب خلافت عباسی است. کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر جندی شاپور (تصویر ۱۹)، که یک مرکز علمی مهم در دوره ساسانی بود، نشان می‌دهد که این شهر حتی پس از اسلام نیز به عنوان یک مرکز مهم برای ترجمه متون یونانی به عربی فعالیت داشته است. حضور دانشمندانی چون جورجیس بن بختیشوع

^۱ فضای دیگر



تصویر ۲۰ - قصر العاشق (Tariqz321, 2019)



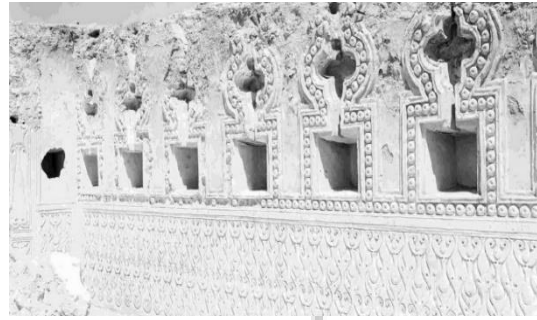
تصویر ۲۱ - کاخ جوسق الخاقانی (دهباشی شریف و همکار، ۱۳۹۹)

بسیاری از کاخ‌های حفاری شده دارای یک اتاق مرکزی گنبدی بودند که توسط چهار ایوان به سمت بیرون احاطه شده بود. بر طبق بررسی‌های صورت گرفته در آثار بجای مانده از این دوران شاهد تأثیرات هنر گچبری ساسانی بدلیل نزدیکی و تأثیرپذیری آن هستیم، در این نقوش از گیاهانی مانند: میوه بلوب، برگ نخل، میوه انار، گل لاله، میوه کاج، گل نیلوفر و برگ تاک و گیاهانی مانند گل چندپر هستیم، تزئینات گچبری‌های یافت شده در کاخ‌های سامرا (مثل جوسق الخاقانی) که شامل موتیف‌های گیاهی، جانوری و نقوش انسانی (مثل المُنْعَم) هستند، ادامه مستقیم هنر دوران ساسانی و حتی پیش از آن هستند. (تصویر ۲۲ و ۲۳).

این کاخ در قسمت شمالی شهر سامرا و مشرف بر رود دجله بنا گردید که در سال ۲۲۱ هجری قمری (۸۳۶ میلادی) هم‌زمان با تأسیس شهر سامرا به دستور معتصم ساخته شد. (کریمی، ۱۳۹۸). از اوایل قرن چهاردهم قمری (بیستم میلادی) این بنا مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفت. نخست در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ و یوله و اندکی بعد، هیئت آلمانی به سرپرستی هرتسفلد و زاره این بنا را حفاری کردند. در ۱۳۳۲/۱۹۱۴ گزارش حفاری دوم را منتشر کردند. در ۱۳۱۵ ش/ ۱۹۳۶ کرسول نقشه باب‌العامه، ورودی کاخ، را تهیه کرد و از همان سال «مدیریت آثار عراقی» عراق، حفاری این بنا را ادامه داد و از ۱۳۶۵ ش/ ۱۹۸۳-۱۹۸۶ سرداب کوچک و در ۱۳۶۷ ش/ ۱۹۸۸ سرداب بزرگ را کاوش کرد، در نتیجه این تحقیقات، بخش‌های زیادی از این کاخ شناسایی شد. (Northedge, 1991). همچنین قصر العاشق (تصویر ۲۰) در نزدیکی سامرا ساخته شده و در سال ۸۷۷ تا ۸۸۲ میلادی به بهره‌برداری رسید. در قصر العاشق به جای حال و هوای برج و بارویی ساده مانند دیگر کاخ‌های سامراء، تأکید برابر یا بیشتر بر تزئین خارجی شده‌است. طاق بندی‌های پره‌دار کور قوس دار سه پر (شاید گونه‌ای بازسازی تخیلی از موضوعی است که تیسفون را در پشت سر خود دارد) فاصله دو پشت بند مدور مرتفع را اشغال می‌کند، و قبلاً دو طبقه بوده‌است. (آیت‌الله‌زاده شیرازی، ۱۳۸۷). در قصر العاشق و کاخ‌های دیگر، قالب‌های چندلوبی عمیق در داخل طاق‌ها مشاهده می‌شود که به آن‌ها ظاهری شبیه به شاخ و برگ می‌دهد. کف برخی اتاق‌ها از سنگ مرمر و کاشی ساخته شده بود. اتاق‌های پذیرایی دارای گچ‌کاری‌های کنده‌کاری یا قالب‌گیری شده بودند که تزئینات پیچیده‌ای را بر روی دیوارها، قاب درها، طاقچه‌ها و طاق‌ها ایجاد می‌کردند. (تصویر ۲۲)،



تصویر ۲۴- گچبری مُقَنَّع از کاخ العاشق در سامرا
(Museum für Islamische Kunst, n.d.)



تصویر ۲۲- ارنست هرتسفلد، سامرا، الجواساق الخاقانی،
گچبری های درون کاخ، ۱۹۱۱-۱۹۱۳، اسلاید (شیشه
ای) (Herzfeld, 1911-1913)



تصویر ۲۳- ارنست هرتسفلد، سامرا، الجوسق الخاقانی،
تالارهای تخت، کتیبه شتر، ۱۹۱۱-۱۹۱۳، نگاتیو
پلاستیکی. (Herzfeld, 1911-1913)

ج) هنرهای کاربردی:

سفال‌های «سامرا» با تزئینات قالبی و نقاشی زیر لعاب^۱ که در اوایل دوره عباسی رونق گرفت، از نظر فنی و زیبایی‌شناسی، وامدار سنت‌های سفالگری دوره ساسانی و آسیای مرکزی ایرانی تبار است (Watson, 2004, p. 45). کشف انبوهی از این سفال‌ها در سایت‌های ایرانی مانند نیشابور و ری، نشان‌دهنده شبکه تولید و توزیع تحت مدیریت صنعتگران ایرانی است. سفال سامرا به عنوان اولین نمونه های سفال اسلامی در خاورمیانه، دارای گونه شناسی ویژه‌ای می‌باشد که متأثر از سنت‌های گذشته و سفالینه‌های وارداتی چین بوده است. برخی کارشناسان، نقش مبادلات تجاری با کشور چین را بر سفالگری اسلامی دور [عباسی] پررنگتر از عوامل دیگر دانسته‌اند. این در حالی است که «احتمال می‌رود که حتی ساخت لعاب از سوی ایران به کشور چین نیز سرایت کرده است» (براتی و همکار، ۱۳۹۷، ص. ۶۰-۶۴). از سوی دیگر، حمایت ایرانیان از عباسیان برای رسیدن به قدرت و به دنبال آن، نفوذ یافتن در دستگاه حکومتی، گامی مهم در ارتقای هنر اسلامی بوده است. بررسی‌ها و مطالعات آرتور پوپ نشان می‌دهد که ایران، منشأ اصلی تولید سفال زرین‌فام است. «تولیدات هنری عراق، بغداد و شهرک و پایتخت کوتاه مدت

گچبری مُقَنَّع (تصویر ۲۴) از کاخ العاشق در سامرا، نشان‌دهنده تأثیرپذیری از هنر پیش از اسلام است که به سعی و همت "بزیست فروزان" یا ابوعلی یحیی بن ابی منصور (که پس از مسلمان شدن بدین نام مشهور شد)، اخترشناس ایرانی و از اعضای دارالحکمه بغداد و مترجم نهضت ترجمه است، بنا شد. وی از خاندان بنی منجم می‌باشد (دهباشی شریف و همکار، ۱۳۹۹).

^۱ Luster-painting

د- شواهد باستان‌شناختی غیرمستقیم دیوانهای دوران عباسی:

دیوان احتساب (شهربانی): شواهد مادی نظارت فراگیر بازار و جامعه شهری:

دیوان احتساب به‌عنوان نهاد ناظر بر بازارها، اصناف، اخلاق عمومی و زیرساخت‌های شهری، با چالش بزرگتری در یافتن شواهد باستان‌شناختی مستقیم روبروست. با این حال، تلفیق داده‌های باستان‌شناسی شهری^۱، مهرشناسی، سکه‌شناسی^۲ و مطالعات متون فقهی-اداری (مانند کتب احتساب)، تصویری نسبتاً دقیق و ملموس از عملکرد این نهاد حیاتی ارائه می‌دهد.

شواهد باستان‌شناسی شهری: بازارها، کاروانسراها و زیرساخت‌های نظارت‌پذیر

کاوش‌های باستان‌شناختی در شهرهای بزرگ ایران و عراق (مانند نیشابور، ری، اصفهان، بغداد و سامرا) نشان می‌دهد که بازارها (سوق‌ها) و کاروانسراها، با طرحی منظم و استاندارد ساخته می‌شدند تا امکان نظارت حداکثری توسط محتسب (ناظر حسب) فراهم آید (الاصطخری، ۱۳۹۷).

چیدمان فضایی بازار: در بسیاری از این شهرها، بازارهای اصلی به‌صورت راسته‌بازارهایی با غرفه‌های هم‌اندازه و معابر عریض طراحی شده‌اند که به محتسب اجازه می‌داده تا به‌راحتی در آن‌ها تردد کرده و بر فعالیت اصناف مختلف (بزازان، عطاران، صرافان، قصابان و...) نظارت داشته باشد، این نظم فضایی، که ریشه در سنت شهرسازی ساسانی (با محوریت «چارسوق» و «بازار بزرگ») دارد، در دوران اسلامی نیز تداوم یافت و به‌عنوان یک «زیرساخت نظارت‌پذیر»، عملکرد محتسب را تسهیل می‌کرد. (الاصطخری، ۱۳۹۷)

سامرا، که هر دو برآمده از خلاقیت بودند، نه بر اساس سنت بومی بلکه بر پایه فرهنگی التقاطی از منابع مختلفی بوده که ایران خود پراهمیت‌ترین آنهاست» (براتی و همکار، ۱۳۹۷، ص. ۷۰). کاوش‌های انجام شده نشان می‌دهد که شمار سفالینه‌های منقوش زرین‌فامی که به ترتیب در عراق و ایران یافت شده یکسان نیست. «افزون بر این، در عراق سفالینه زرین‌فام اولیه فقط در یک محل پیدا شده، در حالیکه در ایران در نواحی نامحدود و پراکنده‌ای کشف شده است» پوپ و اکرم‌ن اظهار می‌کنند که زرین‌فامهای سامرا، قهوه‌ای نسبتاً تیره‌ای است و در نمونه‌های ایرانی، ته‌رنگ زرد طلایی، قهوه‌ای مایل به زرد یا زرد لیمویی درخشان دارد اما مطالعات آتی به تکمیل این توضیحات منجر گردیده است. (تصویر ۲۵)



تصویر ۲۵- سمت راست: کاسه، تقلیدی از سفال زرین‌فام - سمت چپ: بشقاب با نقاشی زرین‌فام طلایی، محفوظ در موزه هنر اسلامی برلین (شماره دسترسی Sam 1102) (براتی و همکار، ۱۳۹۷، ص. ۶۴).

² Numismatics

¹ Urban Archaeology

کاروانسراها و انبارها: وجود کاروانسراهای بزرگ در مجاورت بازارها (مانند کاروانسرای «خان مرجان» در بغداد) (تصویر ۲۶)، که محل اقامت تجار و انبار کالاهای وارداتی بود، محلی کلیدی برای نظارت محتسب بر وزن‌ها، اندازه‌ها و قیمت‌های کالاهای عمده به‌شمار می‌رفت (Strange, 1905, p. 328). این بناها، اغلب دارای فضاهایی برای «وزن‌کشی عمومی» (با ترازوهای بزرگ سنگی) بودند که نشان‌دهنده‌ی وجود یک سیستم نظارتی نهادینه‌شده بر تجارت عمده‌فروشی است.



تصویر ۲۶- کاروانسرای خان مرجان بغداد

(Zaid isam, 2012).

سیستم یکپارچه‌ی سنجش: محتسبان، برای نظارت بر اوزان و مقیاس‌ها، از وزنه‌های استاندارد استفاده می‌کردند که توسط دیوان مرکزی (یا والی شهر) تأیید شده بود. این وزنه‌ها، گاهی با عبارت «عدل» (به‌معنای دادگری) یا «حسبه» (منسوب به محتسب) حکاکی می‌شدند تا نشان دهند که با استاندارد رسمی خلافت مطابقت دارند (Balog, 1976, p. 170).

کنترل ترازوها: محتسب، با در دست داشتن این وزنه‌های استاندارد، ترازوهای بازاریان را به‌طور دوره‌ای بازرسی می‌کرد و در صورت مشاهده‌ی تخلف (کم‌فروشی یا استفاده از وزنه‌های غیرمجاز)، بازرگان را جریمه یا تنبیه می‌نمود (Buckley, 1992, p. 62). این رویه، که در منابع مکتوب فقهی (مانند کتاب «احکام السوق» شیخری) به تفصیل شرح داده شده، توسط همین شواهد مادی (وزنه‌های مکشوفه) به‌خوبی تأیید می‌گردد.

شواهد سکه‌شناسی: کنترل قیمت‌ها و نرخ ارز

هرچند سکه‌ها، شاهد مستقیمی برای عملکرد محتسب نیستند، اما می‌توانند به‌عنوان یک شاخص غیرمستقیم برای نظارت او بر بازار عمل کنند. محتسب، وظیفه‌ی «تسعیر» یا تعیین نرخ عادلانه‌ی کالاها و همچنین نظارت بر نرخ مبادله‌ی درهم و دینار (نرخ ارز فلزات گران‌بها) را بر عهده داشت (Shatzmiller, 1993, p. 64).

تغییرات وزنی سکه‌ها: در دوره‌هایی که خلافت با بحران‌های اقتصادی مواجه بود و سکه‌ها (به‌ویژه درهم‌های نقره) کاهش وزن یا عیار می‌یافتند، محتسب موظف بود تا نرخ جدید مبادله را بر اساس ارزش واقعی سکه‌ها اعلام کند و از احتکار پول سالم توسط صرافان جلوگیری نماید (Heidemann, 1998, p. 105). اگرچه خود سکه‌ها،

دستور محتسب را ثبت نمی‌کنند، اما حضور مداوم سکه‌های ضرب‌شده در ضرابخانه‌های مختلف با وزن‌های متفاوت در یک گنجینه، می‌تواند نشان‌دهنده‌ی تلاش محتسب برای تنظیم نرخ ارز در بازار باشد.

شواهد مهرشناسی: وزنه‌های استاندارد و مهر تأیید صحت

یکی از ملموس‌ترین شواهد مادی برای فعالیت دیوان احتساب، کشف تعداد زیادی وزنه‌های سنگی، فلزی و شیشه‌ای استانداردشده در حفاری‌های بازارهای کهن شهرهایی مانند ری، نیشابور و سامرا است، این وزنه‌ها، که اغلب دارای مهر یا کتیبه‌ای به خط کوفی یا پهلوی هستند، نشان می‌دهند که:

گنجینه‌های بازرگانی: کشف گنجینه‌های سکه در بافت بازارها (مانند گنجینه‌های کشف‌شده در بازار کهن ری)، که شامل سکه‌هایی از دوره‌ها و ضرابخانه‌های گوناگون است، نشان می‌دهد که محتسب، از طریق نظارت بر صرافان، جریان پول رایج را کنترل می‌کرده تا از بروز هرج و مرج مالی در بازار جلوگیری نماید. (Bates, 1986, p. 218).

شواهد مکتوب غیرمستقیم: کتب احتساب و گزارش‌های تاریخی

علاوه بر شواهد مادی، منابع مکتوب فقهی-اداری که به تفصیل به وظایف محتسب پرداخته‌اند (مانند «الاحکام السلطانیة» (ماوردی و «نهایة الرتبة فی طلب الحسبة» شیزری)، به عنوان شواهد غیرمستقیم اما بسیار معتبر، عملکرد این نهاد را روشن می‌سازند (al-Mawardi, n.d./2000, p. 280; Shatzmiller, 1993, p. 70). این متون، که در قرون سوم و چهارم هجری (اوج نفوذ دیوان‌سالاری ایرانی) تدوین شده‌اند، نشان می‌دهند که:

محتسب، یک نهاد کاملاً مدنی و غیرنظامی است که با قاضی شرع (که به دعای حقوقی و کیفری رسیدگی می‌کند) تفاوت دارد و وظیفه او، نظارت اجرایی روزمره بر نظم عمومی، اقتصاد بازار و اخلاق اجتماعی است.

او دارای اختیاراتی مانند «نظارت بر اصناف»، «بازرسی کیفیت کالاها»، «کنترل اوزان و مقیاس‌ها»، «جلوگیری از کم‌فروشی و گران‌فروشی»، «تخریب بناهای خطرناک» و «جلوگیری از تصرف معابر عمومی» است (Buckley, 1992, p. 59). این اختیارات، دقیقاً با وظایف «وهرزبد شهر» در دوره‌ی ساسانی (که در گزارش‌های تاریخی مسیحی و زرتشتی به آن اشاره شده) هم‌خوانی دارد و نشان‌دهنده «تداوم نهادی کامل» است (Christensen, 1944, p. 129).

به بیان جامع‌تر، اگرچه یافتن یک «دفتر کار محتسب» با یافته‌های باستان‌شناختی (مانند دیوانی از کاغذ یا مهرهای خاص محتسب) دشوار است، اما ترکیب شواهد غیرمستقیم شهری، مهرشناسی و سکه‌شناسی، در کنار متون فقهی، تصویری کاملاً منسجم و مستند از عملکرد این نهاد ارائه می‌دهد. این شواهد، همگی بر یک مدعا دلالت دارند:

نهاد حسبه، ادامه‌ی مستقیم نظام «وهرزبد شهر» ساسانی است و با تغییر پوشش ایدئولوژیک از «دادگری زرتشتی» به «امر به معروف اسلامی»، به حیات خود ادامه داد.

محتسب، «حلقه‌ی اتصال دولت مرکزی به زندگی روزمره شهری» بود و با نظارت بر بازار، از بحران‌های اقتصادی (گرانی، کمبود کالا، احتکار) و ناراضی‌های اجتماعی جلوگیری می‌کرد.

وزنه‌های استاندارد و مهرهای مکشوفه در بازارها، شواهد ملموس «نظارت دقیق بر اوزان و مقیاس‌ها» هستند که در منابع مکتوب فقهی نیز به آن اشاره شده است و نشان می‌دهند که محتسب، یک «بازوی اجرایی نهادینه‌شده» برای حمایت از حقوق مصرف‌کننده در بازار اسلامی بوده است.

بنابراین، دیوان احتساب، با تلفیق داده‌های باستان‌شناسی شهری، مهرشناسی و متون اداری-فقهی، به عنوان یکی از ستون‌های اصلی «نظام نظارتی عباسی» شناخته می‌شود. این نهاد، تضمین‌کننده «عدالت اقتصادی» در سطح محلی بود و بدون آن، تمدن شهری درخشان دوران عباسی، با بحران‌های مکرر اجتماعی و اقتصادی مواجه می‌شد (Lambton, 1981, p. 235; Bulliet, 2001, p. 122). این تداوم ساختاری، بار دیگر نشان می‌دهد که خلافت عباسی، در اداره‌ی شهرها و اقتصاد بازار، کاملاً وامدار میراث کهن ایرانی ساسانی بود و بدون این دانش شهربانی، هرگز نمی‌توانست به عنوان یک امپراتوری شهری پایدار، به حیات خود ادامه دهد.

دیوان جند:**شواهد مکتوب دیوانی**

منابع تاریخی کهن، به صراحت از وجود دفاتر مفصل دیوان جند یاد کرده‌اند که «در آنها اسامی، مشخصات و همچنین خصوصیات چهارپایان متعلق به سربازان ثبت می‌شد، و دیوان در توزیع مواجب و زمان‌بندی آن نظارت داشت» (Nasr, Abdel-Baqer Mahmoud Saleh, 2025).

سکه‌شناسی از دیوان جند: شواهد مادی نظام پرداخت متمرکز ارتش عباسی:

شواهد ملموس مستقیم از دیوان جند (دیوان العسکر) به دلیل ماهیت اداری آن و نابودی دفاتر کاغذی، در کاوش‌های باستان‌شناختی به‌ندرت یافت می‌شود. با این حال، سکه‌شناسی^۱ به‌عنوان یک منبع مادی غیرمستقیم اما بسیار معتبر، می‌تواند تصویری دقیق از عملکرد این نهاد حیاتی ارائه دهد. مطالعه‌ی گنجینه‌های سکه‌های نقره (درهم) و طلا (دینار) که در سراسر قلمرو خلافت عباسی کشف شده‌اند، نشان‌دهنده‌ی وجود یک سیستم پرداخت متمرکز، منظم و گسترده است که بدون هماهنگی دیوان جند، امکان‌پذیر نبود (Heidemann, 2011, p. 33).

گنجینه‌های مرزی و الگوی توزیع جغرافیایی سکه‌ها

یکی از مهم‌ترین شواهد سکه‌شناختی برای عملکرد دیوان جند، کشف گنجینه‌های بزرگ سکه‌های نقره (درهم) (تصویر ۲۷) در مناطق مرزی امپراتوری اسلامی عباسیان است. برای نمونه، گنجینه‌های کشف‌شده در مرزهای ارمنستان، آناتولی شرقی (منطقه‌ی تُغور) و ماوراءالنهر، اغلب شامل انبوهی از درهم‌های ضرب‌شده در ضربخانه‌های مرکزی خلافت (مانند بغداد، مدائن، واسط و ری) هستند که تاریخ ضرب آن‌ها با دوره‌های لشکرکشی‌های بزرگ عباسیان (مانند جنگ‌های هارون‌الرشید با روم شرقی) هم‌خوانی دارد (Bates, 1986, p. 215). این الگوی

کتیبه‌های وقفی و اسناد اعطای زمین

کشف کتیبه‌ای از دوره خلافت المقتدر عباسی (حکومت: ۹۳۲-۹۰۸ م / ۲۹۵-۳۲۰ ه.ق) در اورشلیم، نمونه‌ی شاخصی از شواهد غیرمستقیم دیوان جند است. این کتیبه که بر روی پلاک مرمری حک شده، نشان می‌دهد که خلیفه به یکی از «وفاداران خود که عمدتاً بازنشستگان ارتش بودند»، زمین اعطا کرده و آنان را از پرداخت مالیات معاف می‌داشته است. این سند کتیبه‌ای، به‌وضوح نشان می‌دهد که سیستم ثبت اسامی سربازان و مدیریت زمین‌های اعطایی (قطاع) توسط دیوان جند، به‌عنوان یک نهاد اداری منظم، تا قرن چهارم هجری ادامه داشته است (Israel Antiquities Authority, 2010).

شواهد باستان‌شناسی شهری (اردوگاه‌های نظامی در سامرا)

شهر سامرا که در سال ۲۲۱ ه.ق/۸۳۶ م توسط خلیفه معتصم تأسیس شد، به‌عنوان بزرگترین مجموعه شهری مربوط به استقرار ارتش عباسی، شواهد ارزشمندی ارائه می‌دهد. پژوهش‌های بینارشته‌ای بر روی این شهر نشان می‌دهد که اردوگاه‌های نظامی سامرا (که در منابع به «العسکر» معروف‌اند) با طرحی منظم و بر اساس نظام «جند» (ثبت سربازان بر اساس قبایل و منطقه مبدأ) ساماندهی شده بودند. این الگوی استقرار، که توسط باستان‌شناسانی چون Kennett و Northedge مطالعه شده، نشان‌دهنده وجود یک سیستم متمرکز ثبت و سازماندهی ارتش است که در دفاتر دیوان جند ثبت می‌گشته. مشهور است که علی بن عیسی بن ماهان (متوفی ۱۹۴ ه.ق) به‌عنوان «دبیر دیوان‌الجند» و «فرمانده حرس» (گارد خلیفه) فعالیت می‌کرده است. (Robinson, Chase F, 2001)

^۱ Numismatics

توزیع، نشان می‌دهد که دولت مرکزی، از طریق دیوان جند، محموله‌های عظیم سکه را برای پرداخت «عطا» (موجب) به سپاهیان مستقر در مرزها ارسال می‌کرده است. به عبارت دقیق‌تر، وجود این گنجینه‌ها در نقاط دور از مرکز، گواهی مادی بر «نظام تأمین مالی متمرکز» ارتش عباسی است که مستقیماً از الگوی تأمین هزینه‌های اسواران ساسانی (با پرداخت منظم از خزانه‌ی مرکزی) الگوبرداری شده بود (Kennedy, 2001, p. 130).

استانداردسازی وزن و عیار: نظارت دیوانی بر کیفیت سکه

سکه‌های عباسی از جنس طلا (دینار) (تصویر ۲۸)، نقره (درهم) (تصویر ۲۷) و برنز (فلی) بودند. در نخستین دهه خلافت عباسی، شهرهای بصره و کوفه از ضربخانه‌های فعال به شمار می‌رفتند. از سال ۱۳۴ هجری ضرب درهم در ضربخانه‌های ایران آغاز گردید. قدیمی‌ترین دینار ضرب ضربخانه‌های ایران دیناری است که در سال ۲۲۰ هجری در مرو ضرب شده است. مهمترین ضربخانه‌های ایرانی که در سالهای بعد به ضرب دینار اقدام نمودند عبارتند از: محمدیه، سمرقند، اهواز، حلوان، قزوین، همدان، آذربایجان، قم، ماه‌بصره (نهایند)، اصفهان و کرج ابودلف. فلوسهای برنجین عباسی حتی در شهرهای کم‌اهمیت ضرب می‌شد و اغلب بر روی آنها نام شهر و عامل عباسی نوشته شده است. نام بسیاری از حکام در تواریخ و وقایع‌نامه‌ها ضبط نشده است، بنابراین، سکه‌ها از لحاظ تاریخی دارای اهمیتی خاص هستند. سکه‌های برنزی از دوران نخستین خلفای عباسی ضرب می‌شدند و فعالترین ضربخانه‌ها در بخارا، جی، همدان، نهاوند، استخر، ری و نیشابور قرار داشتند (سرافراز، آورزمانی، ۱۴۰۲، ۱۷۴). بررسی سکه‌های عباسی نشان می‌دهد که آن‌ها از نظر وزن (وزن استاندارد درهم: حدود ۲.۹۴-۲.۹۷ گرم) و عیار (نقره‌ی با خلوص بالا)، به‌طرز قابل‌توجهی منظم و استاندارد

هستند. (Bates, 1986, p. 212) این یکنواختی کمی و کیفی، که در سکه‌های اوایل دوره‌ی عباسی (به‌ویژه دوران برمکیان) به اوج می‌رسد، نشان‌دهنده‌ی نظارت دقیق دیوان جند و دیوان خراج بر فرآیند ضرب سکه است. سپاهیان «مقاتله» که موجب خود را به‌صورت نقدی دریافت می‌کردند، برای اطمینان از ارزش واقعی پول خود، به سکه‌هایی با وزن و عیار مشخص نیاز داشتند. تداوم این استانداردسازی در طول قرن‌های دوم و سوم هجری، نشان‌دهنده‌ی کارایی بالایی سیستم نظارتی دیوان‌سالاری عباسی است که مستقیماً تحت مدیریت دبیران ایرانی (که دانش حسابداری ساسانی را در اختیار داشتند) قرار داشت (Heidemann, 1998, p. 100).

سکه‌ها به‌عنوان «ابزار مشروعیت‌بخشی نظامی»

فراتر از کارکرد اقتصادی، سکه‌های عباسی، یک کارکرد نمادین مهم نیز داشتند. بر روی سکه‌ها، نام خلیفه، القاب او (مانند «المهدی»، «الرشدی») و «محمد رسول الله» به‌چشم می‌خورد، حاشیه آن: محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق الیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون، پشت سکه: متن «لا اله الا الله. حده لا شریک له» و حاشیه آن «بسم الله ضرب هذا الدرهم (محل ضرب) سنه... (تاریخ) و از ۲۰۵ هجری به بعد در پشت سکه‌ها و در حاشیه بیرونی آن «الله الامر من قبل و من بعد. یؤمنذ یفرح المؤمنون بنصر الله» و در حاشیه درونی آن «بسم الله ضرب هذا الدرهم (شهر) سنه... (تاریخ)». بر خلاف سکه‌های اموی بر روی سکه‌های عباسی علاوه بر نام خلیفه، گاهی نام ولیعهد، وزیر، حاکم و القاب آنها و به ندرت نام منطقه نوشته شده است (سرافراز، آورزمانی، ۱۴۰۲، ۱۷۳). این ضرب نام خلیفه بر روی سکه‌ای که به‌عنوان عطا به سپاهیان پرداخت می‌شد، هر سرباز را مستقیماً به دستگاه خلافت و شخص خلیفه متصل می‌کرد و وفاداری او را به‌صورت روزمره بازتولید می‌نمود

مهرها و سکه‌شناسی دیوان خراج: شواهد مادی نظام مالیاتی متمرکز

برخلاف دیوان جند که شواهد سکه‌شناختی غیرمستقیم برای آن وجود دارد، برای دیوان خراج، شواهد مادی مستقیم‌تری در دست است که از طریق مهرشناسی^۱ و سکه‌شناسی قابل‌ردیابی است. این دو حوزه، به‌خوبی نشان می‌دهند که سیستم مالیاتی عباسی، تا چه اندازه وامدار ساختار اداری ساسانی بوده و چگونه دبیران ایرانی، با حفظ روش‌های کهن، آن را به کار گرفته‌اند.

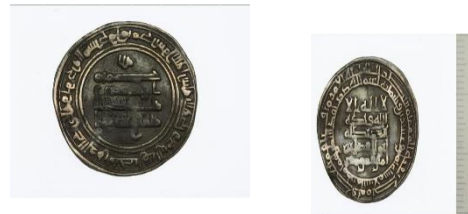
مهرهای اداری و گل‌مهرها^۲ تداوم رویه‌های تأیید اسناد

مهم‌ترین شواهد مادی برای دیوان خراج، کشف تعداد زیادی مهرهای استامپی از جنس گل پخته یا موم است که در محوطه‌های باستانی ایران و عراق (مانند تخت سلیمان، قصر ابونصر و نیشابور) به‌دست آمده‌اند (Fahmi, 1957; Miles, 1958). این گل‌مهرها، که برای تأیید اصالت اسناد مالیاتی، محموله‌های خراج (غلات، روغن، پارچه) و حتی نامه‌های اداری استفاده می‌شدند، شباهت شگفت‌انگیزی به سیستم «گل‌مهرهای ساسانی» دارند که در همان مناطق کشف شده‌اند. (Balog, 1976, p. 169)

تداوم شکل و محتوا: این مهرها، اغلب دارای نقوش مشترکی (مانند نقش گاو بال‌دار، درخت زندگی، یا نمادهای هندسی) با مهرهای ساسانی هستند و در برخی موارد، نام صاحب مهر و سمت او (مانند «آمارگر» یا «دبیر خراج») به خط پهلوی میانه یا کوفی اولیه، بر روی آن‌ها حک شده است. (Morton, 1985, p. 110)

کارکرد نظارتی مالی: وجود این مهرها بر روی بسته‌های خراج، نشان می‌دهد که دیوان خراج عباسی، دقیقاً مانند دیوان خراج ساسانی، از یک سیستم کنترل کیفی و کمی

(Crone, 1980, p. 48) به‌عبارتی، سکه، نه تنها یک وسیله‌ی پرداخت، بلکه یک «رسانه‌ی سیاسی» بود که از طریق آن، مشروعیت خلیفه به‌عنوان فرماندهی کل قوا، در دست هر سربازی تثبیت می‌شد. این کارکرد نمادین، در سیستم پولی ساسانی نیز پیشینه‌ای کهن داشت، جایی که ضرب سکه با نام شاهنشاه، نشان از «فره‌ایزدی» و تسلط او بر سرزمین‌ها بود. (Daryaei, 2009, p. 115) اما با پوشش اسلامی، از سکه به‌عنوان ابزاری برای یکپارچگی سیاسی ارتش خود بهره بردند.



تصویر ۲۷- سکه نقره عباسی (درهم) عباسیان ۷۵۰ میلادی (قرن ۸) - ۱۲۵۸ میلادی (قرن ۱۳)

(Malek National Library and Museum, n.d.)



تصویر ۲۸- سکه طلا (دینار)

(british museum, 2008)

² Sealings

¹ Sphragistics

خلفا و کاهش نظارت دیوان خراج، وزن و عیار سکه‌ها نیز دچار نوسان و کاهش شده است (Heidemann, 1998, p. 102). این کاهش کیفیت، که با بحران‌های سیاسی داخلی (مانند شورش‌های محلی و استقلال حکومت‌های ایرانی مانند آل‌بویه) هم‌زمان است، به‌خوبی نشان می‌دهد که کارآمدی سیستم مالیاتی، مستقیماً بر سلامت پول رایج و ثبات اقتصادی خلافت تأثیر داشته است. بنابراین، سکه‌ها، به‌عنوان یک «شاخص اقتصادی غیرمستقیم»، می‌توانند عملکرد دیوان خراج را در دوره‌های مختلف، بازتاب دهند.

دو گانه استفاده می‌کرده است. یک مهر، اصالت محموله را از سوی مأمور محلی (دهقان یا مالک زمین) تأیید می‌کرد و مهر دوم (معمولاً با نقش شیر یا خروس) نشان‌دهنده تأیید نهایی مقدار و کیفیت خراج توسط کارگزار دیوان مرکزی بود (Christensen, 1944, p. 130). این رویه، که در منابع مکتوب ساسانی نیز به آن اشاره شده، به‌وضوح در دوران عباسی، با همان دقت و به‌وسیله همان گروه‌های دبیران ایرانی ادامه یافت.

سکه‌شناسی خراج: درهم و دینار به‌عنوان ابزار تسویه مالیات



تصویر ۲۹- درهم عباسی ضرب شده در المحمدیه (ری) در سال ۱۶۶ ه.ق.

(The British Museum, n.d.b)

پیوند مهرها و سکه‌ها: تصویری یکپارچه از سیستم مالی

با تلفیق داده‌های مهرشناسی و سکه‌شناسی، تصویری یکپارچه از سیستم مالی عباسی به‌دست می‌آید: مهرها، ابزار کنترل کیفی و ثبت مالیات در سطح محلی بودند و سکه‌ها، ابزار انتقال ارزش جمع‌آوری شده به سطح مرکزی. این دو دسته از شواهد مادی، به‌طور هم‌زمان، نشان می‌دهند که:

دیوان خراج، با به‌کارگیری کارگزاران محلی (که اغلب از دبیران ایرانی موروثی بودند)، مالیات را به‌صورت نقدی و جنسی جمع‌آوری می‌کرد.

همان‌طور که در بخش تحلیل سیستم خراج (جدول ۱) اشاره شد، یکی از مؤلفه‌های اصلی نظام مالیاتی عباسی، دریافت مالیات به‌صورت نقدی (درهم و دینار) بود. بررسی گنجینه‌های سکه‌های عباسی، این واقعیت را به‌خوبی تأیید می‌کند:

تمرکز ضرب در ضرابخانه‌های بزرگ ایران: بیش از ۷۰٪ از سکه‌های نقره‌ی عباسی کشف‌شده در سراسر جهان، در ضرابخانه‌های ایالات شرقی ایران (مانند نیشابور، ری، اصفهان، مرو و بلخ (ضرب شده‌اند Bates, 1986, p. 220). این تمرکز جغرافیایی، نشان‌دهنده آن است که بخش عظیمی از درآمد نقدی خلافت، از طریق سیستم خراج در ایران جمع‌آوری و سپس، در همان ضرابخانه‌ها به سکه تبدیل می‌شده است. این سکه‌ها، پس از ضرب، برای پرداخت مواجب سپاهیان (دیوان جند)، تأمین هزینه‌های دیوان مرکزی و یا تأمین مالی پروژه‌های عمرانی عظیم به مرکز خلافت ارسال می‌شدند (Heidemann, 2011, p. 45).

تغییرات وزنی و عیار به‌عنوان شاخص بحران‌های اقتصادی: مطالعه‌ی سکه‌های اواخر دوره‌ی عباسی (قرن چهارم و پنجم هجری) نشان می‌دهد که با تضعیف قدرت

شواهد باستان‌شناختی دیوان برید: شبکه‌ی عصبی امپراتوری در آیین ماد:

برخلاف دیوان‌های خراج و جند که شواهد مادی مستقیم‌تری (سکه و مهر) برای آن‌ها وجود دارد، دیوان برید (سیستم پست و اطلاعات خلافت) به‌عنوان یک نهاد کاملاً عملیاتی و سیار، با چالش بزرگتری در یافتن شواهد باستان‌شناختی مستقیم روبروست. با این حال، ترکیبی از شواهد کتیبه‌ای میل سنگ^۱، منابع مکتوب جغرافیایی (کتب مسالک و ممالک)، باستان‌شناسی معماری شهری (کاروانسراها و ایستگاه‌ها) و مطالعات تطبیقی تاریخی، تصویری نسبتاً دقیق و ملموس از عملکرد این نهاد حیاتی ارائه می‌دهد. چنان‌که سیلورستاین نیز اشاره می‌کند، ایستگاه‌های پستی عباسی به‌نظر می‌رسد سازه‌هایی نسبتاً ساده بوده‌اند، که همین امر می‌تواند دلیل عدم بقای یک نمونه‌ی کاملاً قابل شناسایی از یک «سیگه»^۲ باشد.

شواهد کتیبه‌ای: میل سنگ‌ها و تعیین مسافت ایستگاه‌ها

در دوره خلافت عباسیان با انتقال مرکز خلافت جهان اسلام از شام به بغداد و تثبیت پایه‌های خلافت عباسیان در بغداد، با توجه به موقعیت بغداد و قرار گرفتن آن در مسیر راه‌های شرق و غرب خلافت اسلامی توجه خاصی به راه‌ها شد. احداث و توسعه راه‌هایی برای عبور زائران خانه خدا، احداث راه‌های تجاری و پستی و توسعه راه‌های دریایی از اقدامات توسعه‌ای در این عصر بوده است. برای عبور از جاده‌ها تسهیلات زیاد به وجود آمد و کارهایی چون ساختن برکه، آب انبار، حفر چاه، احداث برج، بارو، دژ و پادگان، قرار دادن نشانه‌هایی در راه‌ها برای هدایت کاروانیان (میل سنگ) (تصویر ۳۱-راست)، احداث مسجد در راه‌ها، حفاظت از راه‌ها و برکه‌های آب، پدید آوردن سایه بان‌ها در برابر آفتاب سوزان یا برف و باران، ساختن پل بر رودخانه‌ها و آسان کردن گذر از یک سو به سوی دیگر، احداث کاروانسراها، چاپارخانه‌ها و اخذ عوارض راهداری از مهم

صحت این جمع‌آوری، از طریق سیستم مهرها، در چندین سطح (محلی، استانی، مرکزی) کنترل می‌شد. بخش نقدی مالیات، در ضرابخانه‌های مجاز ایالات به سکه تبدیل و سپس، به خزانه‌ی مرکزی (بیت‌المال) منتقل می‌شد. از این خزانه، بودجه‌ی دیوان جند (برای پرداخت عطای سپاهیان) و سایر هزینه‌های دولتی تأمین می‌گردید.

به‌بیان جامع‌تر، سکه‌ها و مهرها، حلقه‌های گمشده‌ی اتصال بین «سیاست مالی» و «زندگی اقتصادی روزمره» در خلافت عباسی هستند. آن‌ها به‌عنوان شواهد مادی، نظریه‌ی «تداوم ساختار اداری ساسانی» را تأیید می‌کنند (تصویر ۳۰) و نشان می‌دهند که دیوان‌های خراج و جند، نه بر اساس الگوهای عربی جدید، بلکه بر اساس همان سیستم‌های کهن ایرانی (با تغییراتی جزئی و اسلامی‌شدن پوشش ظاهری)، اداره می‌شدند. مطالعه‌ی این داده‌ها، همچنین، به‌روشنی نشان می‌دهد که اقتصاد خلافت عباسی، کاملاً بر دوش سیستم مالیاتی ایرانیان (خراج) و نظارت مالی متمرکز آنان (دیوان خراج و جند) استوار بود و بدون این زیرساخت اداری کهن، تمدن درخشان اسلامی قرن‌های سوم و چهارم هجری، هرگز نمی‌توانست به‌وجود آید (Heidemann, 2011, p. 45).



تصویر ۳۰- سمت راست نمونه‌هایی از مهرهای ساسانی

(Wikipedia, n.d.-d)

سمت چپ: نمونه‌ای از مهرهای دوران عباسی
(Fahmi, 1957; Miles, 1958; Balog, 1976; Morton, 1985)

^۱ milestones ایستگاه پستی عباسی

ترین اقدامات دوره اول عباسی در این زمینه بوده است (گوماری، ۱۳۹۳). مهم‌ترین شواهد مادی باقی‌مانده از شبکه‌ی برید، میل‌سنگ‌های جاده‌ای هستند که در مسیر جاده‌های اصلی خلافت، به‌ویژه در شبه‌جزیره‌ی عربستان و بین‌النهرین، کشف شده‌اند. برای نمونه، کشف یک میل‌سنگ جدید از دوره‌ی عباسی در منطقه‌ی «الربذه» در عربستان سعودی، اطلاعات ارزشمندی را در اختیار باستان‌شناسان قرار داده است. «درب زبیده» یا مسیر زبیده در مرزهای شمالی عربستان واقع شده که از آثار باستانی و راه و شریان حج و تجارت از زمان ظهور اسلام به شمار می‌رود (تصویر ۳۱- سمت راست). قدمت این مسیر به دوره قبل از اسلام برمی‌گردد. دوره شکوفایی آن اما در دوره اول خلافت عباسی است که در آن استراحتگاه‌ها و کانال‌های آب برای تأمین آب زائران ایجاد شد. این مسیر از کوفه در عراق تا عربستان کشیده شده به گفته کارشناسان در ساخت این مسیر از روش‌های بسیار علمی و مهندسی بی‌نظیری استفاده شده است. این اثر باستانی در یونسکو ثبت شده و سازمان گردشگری و آثار ملی عربستان به دنبال ترمیم و بازسازی کلیه آثارهای باستانی موجود در امتداد این مسیر است (تصویر ۳۲- سمت چپ). درب زبیده، راهی کهن بین عراق و شهرهای مکه و مدینه است. این راه که امروزه از کوفه تا مکه حدود ۱۴۰۰ کیلومتر طول دارد، یکی از اصلی‌ترین راههای مسافرت حجاجان به شهرهای مکه و مدینه بوده است. راه درب زبیده از میان صحراهای خشک عربستان می‌گذشت، لذا کم‌آبی یکی از مشکلات اصلی مسافران این مسیر بود (تصویر ۳۱- سمت چپ). میان‌برها و راههای فرعی، که دارای منابع آب بهتری بودند، در مسیر اصلی ایجاد شد. همچنین منازل و استراحتگاههایی موقت به نام مُتَعَشی برای رفاه حال مسافران غالباً عراقی و ایرانی این مسیر ایجاد شد (تصویر ۳۲- سمت راست) که از مهم‌ترین و قدیم‌ترین آنها قادسیه، عُدَیب، واقصه، أم القرون، قاع، زباله، شُقوق (نام کنونی آن: شیحیات)، تَعْلَبَه (نام کنونی آن: بدع)، أجفر، سمیرا و رَبدَه است. نام درب زبیده منسوب به زبیده (متوفی

۲۱۶)، همسر هارون الرشید، است. اما این انتساب، باتوجه به سابقه ذکر این منزلگاه‌ها در حوادث جنگ‌های رده و فتوحات صدر اسلام، احتمالاً به علت نقش زبیده در بهسازی و آباد کردن آنها باشد. به هر رو نام درب زبیده جز در تحقیقات پژوهشگران جدید دیده نشده است و نویسندگان قدیم آن را با نام‌های دیگری نظیر طریق العراق، درب العراق، درب مکه من العراق شناسانده‌اند.

تاریخ‌نصب و کارکرد: این میل‌سنگ، که به دوره‌ی خلافت مهدی عباسی (حکومت: ۱۵۸-۱۶۹ ه.ق / ۷۷۵-۷۸۵ م) تعلق دارد، نشان می‌دهد که خلیفه‌ی مهدی، در سال ۱۶۶ ه.ق / ۷۸۲ م، اقدام به تأسیس یک سیستم پستی منظم (برید) در مسیر جاده‌ی زیارتی کوفه به مکه (معروف به «درب زبیده») کرده است.

نظام اندازه‌گیری: این میل‌سنگ، با حکاکی عبارت «عَشْرَه أَمِّیال» (ده میل)، فاصله‌ی میان دو ایستگاه پستی متوالی را به‌طور دقیق مشخص می‌کند. وجود این سنگ‌های منظم در فواصل مشخص، نشان‌دهنده‌ی وجود یک برنامه‌ریزی متمرکز جغرافیایی برای شبکه‌ی برید است که بدون یک دیوان مرکزی قدرتمند (دیوان‌البرید) امکان‌پذیر نبود. این سنگ‌ها، به‌عنوان «مدرک مادی وجود یک سیستم ارتباطی منظم و دولتی»، یکی از معدود شواهد مستقیم باستان‌شناختی این نهاد به‌شمار می‌روند.

تطابق با منابع مکتوب: اطلاعات این میل‌سنگ‌ها، با گزارش منابع جغرافیایی هم‌دوره (مانند «المسالك و الممالك» اثر ابن خردادبه که خود از مسئولان دیوان برید بود کاملاً هم‌خوانی دارد). ابن خردادبه به‌صراحت، شبکه‌ای از ۹۳۰ ایستگاه پستی را در سراسر خلافت توصیف می‌کند که نشان‌دهنده‌ی عظمت این سیستم است. (ابن خردادبه، ۱۳۷۱).

شواهد مکتوب جغرافیایی و کارتوگرافی:

الف) کتاب «المسالك و الممالك» (مسالك و ممالك)

اگرچه خود این کتاب، یک مدرک باستان‌شناختی به معنای مادی نیست، اما به عنوان یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخی-جغرافیایی، نقشه‌ای از شبکه‌ی برید عباسی در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. (تصویر ۳۳)

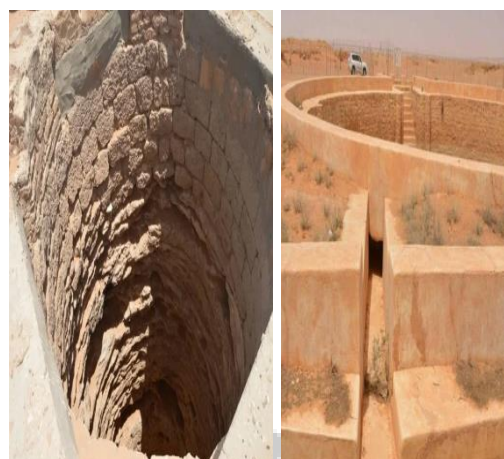


نقشه‌های مسیرهای پستی: کتاب اصطخری (جغرافیدان ایرانی قرن چهارم هجری)، که در نسخه‌ای نفیس از مجموعه‌ی خلیلی در لندن نگهداری می‌شود، شامل نقشه‌های دقیقی از مناطق مختلف خلافت است. عنوان کتاب، «المسالك و الممالك» (راه‌های پستی و کشورها)، نشان می‌دهد که این اثر، مستقیماً بر اساس داده‌های دیوان برید (فهرست ایستگاه‌ها و فواصل آن‌ها) تدوین شده است. (الاصطخری، ۱۳۹۷، ۱۶).

تصویر ۳۱- تصویر سمت چپ- نقشه مسیر درب زبیده و تصویر سمت راست - میل سنگ (algazireh, nd,a.2025)



تصویر ۳۳- کتاب مسالك الممالك الاصطخری (artsandculture.google,n.d.)



تصویر ۳۲- سمت چپ- چاه آب احداث شده در مسیر درب زبیده (algazireh, nd,a.2025)
سمت راست- استراحتگاه مربوط به مسیر درب زبیده (shafaghna.n.d.1400)

اهمیت منطقه‌ای: جالب توجه است که این کتاب، به دلیل عدم دسترسی دیوان برید به اطلاعات دقیق از شبه‌جزیره‌ی عربستان، در توصیف آن منطقه، نسبت به مناطق دیگر (مانند عراق، ایران و ماوراءالنهر که مسیرهای پستی منظمی داشتند) بسیار مختصر و گذرا عمل می‌کند. این خود، گواهی

دوره‌ی ساسانی که در دوران اسلامی نیز مورد استفاده‌ی مجدد قرار گرفته‌اند، مهم‌ترین شواهد باستان‌شناختی فیزیکی این شبکه به‌شمار می‌روند.

کاروانسراها به‌عنوان ایستگاه‌های پستی: بسیاری از کاروانسراهای بزرگ ایران و عراق که بر سر جاده‌های اصلی (مانند جاده‌ی ابریشم و جاده‌ی خراسان بزرگ) قرار داشتند، در دوران ساسانی بنا شده و در دوره‌ی عباسی، به‌عنوان ایستگاه‌های پستی (سیکه) و اقامتگاه دولتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. کاوش‌های باستان‌شناسی در منطقه‌ی سامرا، نشان از استمرار این الگوی ساسانی استقرار در کنار کانال‌های آبیاری (مانند کانال یا قاطول کسروی^۱) دارد که زمینه‌ساز استقرار ارتش و تأسیس شهر سامرا در دوره‌ی عباسی شد. لوسترانج پژوهشگر صاحب‌نظر در تاریخ اسامی با توجه به اهمیت و ویژگی‌های نظام آبیاری ایران نوشته است: «مسلمانان در عراق از ساسانیان نظامی در آبیاری به ارث بردند که این سرزمین را آبادترین و حاصلخیزترین جاهای دنیا ساخته بود. یکی از طرح‌های بزرگ آبیاری که به دستور خسرو انوشیروان برای آبیاری مناطق مرتفع تسوی شاپور و زمینهای دیگری که آب نهروان بر آن سوار نمی‌شده، کنده شده، کانال کسروی است. (علی‌تاجر، اکبری، ۱۳۹۱، ۳۶). این نمونه، نشان می‌دهد که عباسیان، همان‌طور که در نظام اداری، از الگوی ساسانی پیروی کردند، در زیرساخت‌های فیزیکی ارتباطی نیز از آن بهره‌برده‌اند.

تداوم جاده‌ها: جاده‌های معروف دوره‌ی ساسانی، مانند «شاهراه» خراسان (که به «جاده‌ی ابریشم» نیز معروف است)، مسیر اصلی حرکت پیک‌های برید عباسی بود. تعمیر و نگهداری این جاده‌ها و کاروانسراهای موجود در طول آن‌ها،

غیرمستقیم بر وابستگی کامل دانش جغرافیایی آن دوران به داده‌های دیوان برید است. وجود ۹۳۰ ایستگاه پستی در گزارش ابن خردادبه و توصیف ایستگاه‌هایی که در فواصل ۲ تا ۴ فرسخ (حدود ۱۲ تا ۲۴ کیلومتر) از یکدیگر قرار داشتند، نشان از یک شبکه‌ی مویرگی عظیم دارد که توسط کارگزارانی با عنوان «صاحب‌البرید» یا «صاحب‌خبر» اداره می‌شد.

ب) وجود ایستگاه‌های پستی در متون (سیکه / سکه)

منابع تاریخی، ایستگاه‌های پستی را با نام «سیکه» (جمع: سگک) معرفی می‌کنند. این ایستگاه‌ها، که احتمالاً کاروانسراهای کوچکی با اصطبل‌هایی برای اسب‌ها و قاطر‌ها بوده‌اند، محل تعویض اسب و استراحت پیک‌ها بودند (الاصطخری، ۱۳۹۷، ۸۷).

فاصله‌گذاری استاندارد: در استان‌های شرقی خلافت (تحت حکومت آل‌بویه)، پیک‌ها می‌توانستند روزانه تا ۳۰ ایستگاه (سیکه) را طی کنند که مسافتی معادل ۳۶۰ کیلومتر را در بر می‌گرفت. این نشان‌دهنده‌ی بهره‌وری بسیار بالای این سیستم ارتباطی است که ریشه در سازمان‌دهی ساسانی آن داشت.

سادگی سازه‌ها: این ایستگاه‌ها، سازه‌هایی نسبتاً ساده بودند که این امر، دلیل اصلی عدم شناسایی باستان‌شناختی یک نمونه‌ی کامل از آن‌ها تا به‌امروز است (الاصطخری، ۱۳۹۷، ۱۴۰).

شواهد معماری شهری و کاروانسراها: تداوم فیزیکی شبکه

اگرچه شناسایی یک ایستگاه پستی عباسی صرف به‌عنوان یک کاروانسرا دشوار است، اما بقایای کاروانسراها و راه‌های

^۱ قاطول کسروی. [ل ک ر] (اخ) نام نهری است بر بالای قاطول هارون الرشید که سرچشمه میگیرد و از طسوج بزرگ شاپور [بزرگشاپور] دهی را مشروب میسازد. این آن را به دستور کسری انوشیروان حفر کرده‌اند. این نهر از قسمت شرقی دجله قاطول پیش از قاطول هارون کنده شده است.

توسط کارگزاران ایرانی دیوان برید، تضمین کننده‌ی تداوم فیزیکی این شبکه‌ی حیاتی بود (گوماری، ۱۳۹۳).

به بیان جامع تر، اگرچه یافتن یک ایستگاه پستی عباسی کاملاً دست نخورده (به دلیل ماهیت ساده و آسیب پذیر آن‌ها) تقریباً غیرممکن است، اما ترکیب شواهد کتیبه‌ای (میل سنگ‌ها) و اسناد تاریخی-جغرافیایی (کتب مسالک و ممالک)، تصویری کاملاً منسجم و مستند از عملکرد دیوان برید ارائه می‌دهد. این شواهد، همگی بر چند مدعای کلیدی دلالت دارند:

شبکه‌ای سازمان یافته با نظام فاصله گذاری دقیق:

میل سنگ‌ها، مانند نمونه‌ی مکشوفه از «درب زییده»، گواهی مادی بر وجود یک سیستم سنجش مسافت استاندارد شده هستند که امکان برنامه ریزی دقیق سفرهای پستی را فراهم می‌کرد.

ادامه‌ی زیرساخت‌های ساسانی: کاروانسراهای ساسانی و

مسیرهای ارتباطی آن‌ها، به عنوان ستون فقرات فیزیکی شبکه‌ی برید، توسط عباسیان بازسازی و به کار گرفته شدند.

ابزاری برای مشروعیت بخشی سیاسی: نصب

میل سنگ‌هایی با نام خلیفه (مانند مهدی عباسی) در مسیر جاده‌های زیارتی، پیامی سیاسی به همراه داشت: خلافت، با گسترش نظم اداری خود تا دورافتاده ترین نقاط، بر کل قلمروی خود اشراف و تسلط دارد.

نقش غیرمستقیم ایرانیان: دانش مدیریت این سیستم

پیچیده‌ی ارتباطی، از جمله حفظ کاروانسراها، تعیین فواصل دقیق، و تربیت پیک‌ها، کاملاً از سنت دیرینه‌ی «چاپارخانه»های ساسانی وام گیری شده و توسط دبیران ایرانی دیوان برید اداره می‌شد.

بنابراین، دیوان برید، با وجود نبود یک مدرک باستان شناختی مستقیم منفرد (مانند خود ساختمان یک ایستگاه)، به عنوان یک سیستم ارتباطی فراگیر و کارآمد، ردپای مادی خود را

در قالب میل سنگ‌ها و بافت تاریخی جاده‌ها و کاروانسراها به جای گذاشته است. این ردپاها، به خوبی نشان می‌دهند که خلافت عباسی، در برقراری ارتباط سریع میان مرکز و ایالات، کاملاً وامدار میراث کهن ایرانی ساسانی بود و بدون این شبکه‌ی عصبی اطلاعاتی، هرگز نمی‌توانست به عنوان یک امپراتوری متمرکز و باثبات، بر قلمروی وسیع خود حکمرانی کند (Silverstein, 2007; Heidemann, 2011).

تداوم نفوذ ایرانیان: از طاهریان و صفاریان تا آل بویه

ظهور حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل ایرانی در سده‌های سوم و چهارم هجری (طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه) نه تنها به معنای پایان نفوذ ایرانیان نبود، بلکه نشان دهنده اوج بلوغ سیاسی و تداوم همان نقش آفرینی در قالب‌های جدید بود. این حکومت‌ها، به استثنای مواردی مانند صفاریان اولیه، معمولاً به صورت صوری تابع خلافت عباسی بودند و برای کسب مشروعیت، منشور حکومت از خلیفه دریافت می‌کردند. این رابطه، تداوم وابستگی خلافت به ساختارهای قدرت ایرانی را نشان می‌داد. اوج این فرآیند در سال ۳۳۴ ه.ق/۹۴۶ م رخ داد، زمانی که Ahmad ibn Buwayh (معزالدوله دیلمی) وارد بغداد شد. برخلاف یک فاتح خارجی، او نه برای سرنگونی خلافت، که برای نجات آن از هرج و مرج و حفاظت از خلیفه المستکفی بالله وارد پایتخت شد. معزالدوله، خلیفه را وادار کرد تا لقب «امیرالامرا» (فرمانده کل قوا) را به او اعطا کند. این رویداد، یک نقطه عطف تاریخی بود: برای نخستین بار، یک حکمران ایرانی شیعه مذهب، عملاً بر پایتخت خلافت سنی مذهب عباسی حکومت می‌کرد و خلیفه تنها مقامی تشریفاتی بود که مشروعیت بخشی می‌کرد (Kabir, 1964, p. 78). این پدیده که به دوره حکومت آل بویه بر بغداد معروف است، را باید ادامه منطقی همان نقش تاریخی خاندان‌های ایرانی در اداره خلافت دانست. آل بویه، همانند برمکیان، وارثان سنت دیوان سالاری ساسانی بودند، اما این بار نه در مقام «وزیر» که

در مقام «امیرالامرا» و حاکمان واقعی، خلافت ضعیف شده عباسی را اداره می‌کردند. آنان سنت‌های ایرانی‌گری، مانند احیای جشن‌های باستانی مانند جشن سده و نوروز، را در خود کاخ خلیفه در بغداد زنده کردند (Mottahedeh, 2001, p. 135). این امر نشان می‌دهد که نفوذ ایرانیان از سطح اداری به سطح حاکمیت کامل سیاسی و حتی فرهنگی در قلب جهان اسلام ارتقا یافته بود.

نتیجه‌گیری و پاسخ به سوالات تحقیق

پژوهش حاضر با واکاوی عمیق منابع تاریخی دست‌اول، بهره‌گیری از روش تحلیل نهادی و استناد به شواهد ملموس باستان‌شناختی (شهرسازی، کتیبه‌نگاری، سکه‌شناسی، مهرشناسی و سفال‌گری)، به این نتیجه‌گیری بنیادین رهنمون می‌شود که خلافت عباسی، در ذات ماهوی خود، بیشتر یک امپراتوری ایرانی-اسلامی بود تا عربی-اسلامی. این یافته، نه بر اساس گرایش سیاسی یا هویتی، که بر پایه‌ی تحلیل ساختاری سه مؤلفه‌ی «نیروی انسانی محرک»، «نظام اداری حاکم» و «زیرساخت‌های تمدنی پشتیبان» استوار است. در ادامه، پاسخ دقیق و مستند پژوهش به پرسش‌های سه‌گانه‌ی تحقیق ارائه می‌شود:

نقش ایرانیان در سه مرحله‌ی خیزش، تثبیت و حکمرانی

مرحله‌ی خیزش (جنبش عباسی): پژوهش به‌روشنی نشان داد که ایرانیان، به‌ویژه اهالی خراسان، موتور محرک اصلی دگرگونی عباسی بودند. آنان نه تنها توده‌های انقلابی پیاده‌نظام را تشکیل می‌دادند، بلکه با سازمان‌دهی شبکه‌ی داعیان (بهره‌گیری از نارضایتی طبقاتی دهقانان و دبیران ساسانی) و فرماندهی عملیاتی آن (ابومسلم خراسانی)، به جنبش عباسی، محتوا و عمق اجتماعی بخشیدند. نارضایتی ایرانیان از تبعیض‌های قومی و اقتصادی امویان، با هوشمندی رهبران دعوت عباسی (مانند سلیمان بن کثیر خزاعی) در قالب

شعار مبهم «الرضا من آل محمد» مهار شد و به ائتلافی فراگیر تبدیل گشت. بنابراین، نقش ایرانیان در مرحله‌ی خیزش، نقشی بنیادین، سازمان‌دهنده و ایدئولوژیک بود و بدون آن، پیروزی عباسیان بر امویان، هرگز محقق نمی‌شد.

مرحله‌ی تثبیت (ساخت حکومت): در این مرحله، نقش ایرانیان از عرصه‌ی نظامی به عرصه‌ی اداری و نهادی منتقل شد. خلفای نخستین عباسی (به‌ویژه منصور) اگرچه از قدرت فزاینده‌ی فرماندهانی مانند ابومسلم هراس داشتند، اما ناگزیر بودند برای اداره‌ی قلمروی وسیع جدید، به دانش کهن دیوان‌سالاری ساسانی که تنها در اختیار دبیران ایرانی بود، روی آورند. خالد برمکی، به‌عنوان اولین وزیر ایرانی با نفوذ، منصب وزارت را که خود ادامه‌ی مستقیم مقام «وزرگ» فرم‌دار در دوره‌ی ساسانی بود، احیا کرد (جهشیاری، ۱۳۶۷، ص ۵۶). بدین ترتیب، ستون فقرات اداری خلافت، توسط خاندان‌های ایرانی و بر اساس الگوهای ساسانی، بازسازی و تثبیت شد.

مرحله‌ی حکمرانی (اداره و تداوم): اوج این نقش‌آفرینی در دوره‌ی وزارت خاندان برمکی (۱۷۰-۱۸۷ ه.ق) تجلی یافت. آنان با ایجاد یک «دولت درون دولت» و شبکه‌ای فراگیر از موالی و کارگزاران خاص خود، عملاً اداره‌ی تمامی شئون کشوری و لشکری خلافت را در دست گرفتند و پروژه‌ی عظیم «نهضت ترجمه» را که اساس تمدن درخشان اسلامی بود، رهبری کردند (فیاض، ۱۳۷۵، ص ۱۶۷). سقوط برمکیان، نه نشانه‌ی پایان نفوذ ایرانیان، که گواهی بر ترس خلیفه از قدرت بی‌حد آنان بود. این الگوی حکمرانی، با ظهور حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی (طاهریان، سامانیان، صفاریان) و در نهایت، تسلط کامل آل‌بویه بر بغداد (۳۳۴ ه.ق) به‌عنوان «امیرالامرا»، ادامه یافت و نشان داد که نفوذ ایرانیان، از سطح «وزیر» به سطح «حاکم واقعی» ارتقا یافته است (Kabir, 1964, p. 78).

شواهد باستان‌شناختی و همگرایی فرهنگی-هنری

شواهد باستان‌شناختی ارائه‌شده در این پژوهش، به‌عنوان گواهی‌های مادی غیرقابل‌انکار، تصویری دقیق و عینی از حضور عمیق فرهنگ و هنر ایرانی در قلب خلافت عباسی ترسیم می‌کنند که در سه سطح قابل تحلیل است:

سطح شهرسازی و معماری (همگرایی کالبدی): طرح

مدور شهر بغداد که توسط منصور عباسی ساخته شد، به‌وضوح از طرح شهرهای ساسانی مانند اردشیر خوره (فیروزآباد) الگوبرداری شده است (Al-Khalifa & Rice, 1984, p. 89). همچنین، کاخ‌های سامرا (مانند جوسق الخاقانی و قصر العاشیق؛ با تالارهای گنبدی مرکزی، ایوان‌های چهارطرفه و تزئینات گچ‌بری پیچیده، ادامه‌ی مستقیم سنت معماری ساسانی هستند. این همسانی‌های کالبدی، همگرایی ساختاری دو تمدن را در عالی‌ترین سطح نمادین (شهر پایتخت و کاخ خلیفه) به‌تصویر می‌کشند و نشان می‌دهند که عباسیان، برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود، از «فضای نمادین ایرانی» بهره برده‌اند. (Lassner, 1980, p. 67)

سطح هنرهای تزئینی و کاربردی (همگرایی

زیبایی‌شناختی): گچ‌بری‌های مُقَنَّع از کاخ العاشیق و سفال‌های زرین‌فام سامرا و نیشابور، که ادامه‌ی مستقیم هنر دوره‌ی ساسانی هستند، نشان‌دهنده‌ی تداوم دانش فنی و زیبایی‌شناسی ایرانی در صنایع تزئینی خلافت هستند (براتی و همکار، ۱۳۹۷، ص ۶۴). (Watson, 2004, p. 45) کشف انبوه این سفال‌ها در سایت‌های ایرانی (نیشابور و ری)، گواهی بر شبکه‌ی تولید و توزیع تحت مدیریت صنعتگران ایرانی است. همچنین، سکه‌های نقره‌ی ضرب‌شده در ضرابخانه‌های ایران، نقش ایران را به‌عنوان یک مرکز حیاتی تولید پول و تجارت در شبکه‌ی اقتصادی خلافت به‌وضوح نشان می‌دهند (Bates, 1986, p. 213).

سطح شواهد غیرمستقیم اداری (مهرها و وزنه‌ها): کشف

وزنه‌های استاندارد سنگی با مهر تأیید در بازارهای کهن شهرهای ایرانی، گواهی ملموس بر فعالیت «محتسب» (ناظر حاسبه) و تداوم نظام شهربانی ساسانی است (Wilkinson, 1986, p. 145). تخت سلیمان و قصر ابونصر، تداوم سیستم تأیید اسناد مالیاتی (دیوان خراج) را ثابت می‌کنند (Fahmi, 1957; Miles, 1958). این یافته‌های مادی، آنچه را که متون تاریخی در مورد نظارت دقیق دیوان‌های ایرانی بر بازار و سیستم مالیات توصیف می‌کنند، به‌صورت عینی تأیید می‌کنند و نشان می‌دهند که همگرایی، تنها محدود به عرصه‌ی هنر نبوده، بلکه تا عمیق‌ترین لایه‌های کنترل اداری اقتصاد روزمره نیز نفوذ کرده است.

تأثیر الگوهای دیوان‌سالاری ساسانی بر نظام حکمرانی عباسی

پژوهش به‌وضوح نشان داد که سیستم حکمرانی عباسی، نه یک نوآوری عربی، که یک «احیای ساختاری کامل» با «افزایش کارکردی نظارتی متمرکز» از نظام دیوان‌سالاری ساسانی است. این تأثیر در چهار نهاد کلیدی به‌صورت نظام‌مند قابل ردیابی است که در زیر، با استناد به تحلیل‌های تفصیلی جداول ارائه‌شده، تشریح می‌شوند:

نظام مالیاتی (خراج) - ادامه‌ی دقیق «خراجگ»

ساسانی: تحلیل تطبیقی نشان داد که مبنای ارزیابی (مساحت و نوع کشت)، نرخ‌های مالیاتی ثابت (بر اساس کتاب خراج انوشیروان)، شیوه‌ی وصول (نقدی و جنسی) و نظام ثبت دفاتر (رژنامه) در دو دوره، تقریباً کاملاً یکسان است (al-Baladhuri, 1968, p. 421; Lambton, 1991, p. 205). عباسیان، با به‌کارگیری همان دبیران ایرانی، این سیستم را نه تنها حفظ، بلکه با نظارت مرکزی دقیق‌تر (دیوان خراج)، آن را گسترش دادند. مبدین ترتیب، اقتصاد خلافت، بر دوش سیستم مالیاتی کهن ساسانی بنا شد و بدون آن، پروژه‌های عظیم عمرانی عباسیان (مانند بغداد) هرگز محقق نمی‌شد.

این نهاد را به اوج قدرت سیاسی رساندند؛ تا جایی که وزیران ایرانی (مانند برمکیان)، عملاً «دولتی درون دولت» ایجاد کردند و جانشین خلیفه را تعیین می‌نمودند (al-Jahshiyari, n.d./1968, p. 112). سقوط آنان نیز، نه رد این سیستم، که تلاشی برای مهار قدرت بی‌حد حاصل از این میراث کهن بود.

پژوهش حاضر به وضوح نشان داد که خاندان‌ها و نخبگان ایرانی، نه یک نیروی فرعی، بلکه جریان اصلی و تعیین‌کننده در سرنوشت خلافت عباسی از ابتدا تا به ثمر رسیدن آن بودند. آنان در مرحله شکل‌گیری، نیروی انسانی، رهبری و ایدئولوژی لازم برای دگرگونی را تأمین کردند. در مرحله تثبیت، با استقرار یک دیوان‌سالاری کارآمد و متمرکز بر پایه مدل ساسانی، به حکومت عباسی ثبات و دوام بخشیدند. و در نهایت، در مرحله حکمرانی، با رهبری پروژه‌های عظیم فرهنگی مانند نهضت ترجمه، هویت تمدنی جدیدی را شکل دادند که آمیزه‌ای از اسلام و میراث ایرانی-یونانی بود. شواهد باستان‌شناختی ارائه شده (شهرسازی، معماری، تزئینات و سفال‌گری) گواهی ملموس و غیرقابل انکار بر این ادعا هستند که این نفوذ تنها در سطح سیاسی نبود، بلکه تا عمیق‌ترین لایه‌های فرهنگی و هنری جامعه عصر عباسی نفوذ کرده بود. سقوط برمکیان و کاهش تدریجی قدرت خلفای عباسی توسط ترکان، نه تنها از اهمیت نقش ایرانیان نکاست، بلکه ثابت کرد که عباسیان بدون پشتوانه آنان، به تدریج استحکام و عظمت خود را از دست دادند. بنابراین، می‌توان خلافت عباسی را تا حد زیادی تجلی باززایی سنت حکومتداری ایرانی در قالب یک امپراتوری اسلامی دانست. بطور کلی این خاندان در گستره حکومت خلفای عباسی در دوره ای ۵۰۰ ساله بسیار تاثیرگذار بودند و نقش کلیدی در دستگاه عباسی داشتند.

سیستم ارتباطی (برید) - شبکه‌ی عصبی «چاپار» ساسانی :
مقایسه‌ی سیستم چاپار ساسانی و دیوان برید عباسی نشان داد که هر دو نهاد، کارکردی یکسان (پست، اطلاعات و جاسوسی)، ساختاری مشابه (ایستگاه‌های منظم در فواصل ۴ فرسخی) و کارگزارانی هم‌سان (دبیران مورد اعتماد) داشتند (Silverstein, 2007, p. 35; Christensen, 1944, p. 130). عباسیان، با گسترش کمی این شبکه (از اندلس تا ماوراءالنهر) و نهادینه‌سازی کارکرد جاسوسی آن (تبدیل به یک دستگاه امنیتی فراگیر)، این میراث کهن را به سطحی بی‌سابقه از کارآمدی ارتقا دادند و آن را به‌عنوان «ابزار یکپارچگی سیاسی» به کار گرفتند (Heidemann, 2011, p. 155).

سازماندهی ارتش (جند) - بازآفرینی «اسواران» ساسانی : تحلیل نظام لشگری عباسی (دیوان جند) در مقایسه با ارتش ساسانی نشان داد که هسته‌ی اصلی (نیروهای ثبت‌شده و حقوق‌بگیر)، شیوه‌ی پرداخت (عطا)، سیستم ثبت و سازماندهی و حتی منبع تأمین نیرو (خراسانیان ایرانی‌تبار)، همگی ادامه‌ی الگوی ساسانی هستند (Kennedy, 2001, p. 88; Zakeri, 1995, p. 45). نیرو (از دهقانان محلی ساسانی به ابناء الثوره‌ی خراسانی) و مبانی مشروعیت (از وفاداری زرتشتی به جهاد اسلامی)، این الگو را با نیازهای جدید خود تطبیق دادند. بدین ترتیب، ارتش عباسی، اگرچه با شعار جهاد مشروعیت می‌یافت، اما با پول خراج ایرانی و بر اساس دفاتر دیوانی ساسانی، اداره و کنترل می‌شد.

منصب وزارت - عینیت «وَزْرُگْ قَرْمَذَار» ساسانی : بررسی تطبیقی مناصب وزارت نشان داد که جایگاه (دومین شخص مملکت)، وظایف کلیدی (ریاست دیوان‌ها، نظارت بر والیان و جمع‌آوری خراج) و منبع مشروعیت (انتصاب از سوی خلیفه/شاهنشاه) در دو دوره، کاملاً یکسان است (al-Mawardi, n.d./2000, p. 31; Christensen, 1944, p. 134). عباسیان، با ایجاد نوآوری «وزیر التفویض» (که اختیاراتی به‌مراتب فراتر از وزیر مشاور ساسانی داشت)،

جمع‌بندی نهایی و رهیافت پژوهش

در یک جمع‌بندی نهایی، می‌توان بیان کرد که نفوذ خاندان‌ها و نخبگان ایرانی در خلافت عباسی، یک «روند ساختاری سه‌لایه» بود که از «نیروی انسانی محرک» (مرحله‌ی خیزش) آغاز شد، به «نظام اداری حاکم» (مرحله‌ی تثبیت) رسید و در نهایت، به «زیرساخت‌های تمدنی پشتیبان» (مرحله‌ی حکمرانی) گسترش یافت. عباسیان با تکیه بر نیرو و عقلانیت ایرانی به قدرت رسیدند، با مدیریت و دیوان آنان حکومت کردند و با حمایت فرهنگی آنان ماندگار شدند. سقوط برمکیان نشان داد که این شراکت، همیشه شکننده است، اما وابستگی ساختاری خلافت به الگوهای ایرانی به حدی بود که حتی پس از آن نیز وزیران و دبیران ایرانی به کار خود ادامه دادند و این الگو، تا قرن‌ها در تمدن اسلامی (از سامانیان و آل‌بویه تا سلجوقیان) به‌عنوان میراثی ماندگار، به حیات خود ادامه داد. این پژوهش، با رویکردی بینارشته‌ای و با پیوند «منابع تاریخی»، «تحلیل نهادی» و «شواهد باستان‌شناختی»، نشان داد که خلافت عباسی، در ذات ماهوی خود، وارث سنت «شاهنشاهی» ساسانی در پوششی اسلامی بود. شواهد مادی ارائه‌شده (از طرح مدور بغداد و گچ‌بری‌های سامرا گرفته تا سکه‌ها، مهرها و وزنه‌های استاندارد)، به‌عنوان گواهی‌های غیرقابل‌انکار، این همگرایی عمیق کالبدی، زیبایی‌شناختی و اداری را به‌تصویر می‌کشند. بنابراین، تاریخ عباسی را باید تاریخ انتقال مرکز ثقل جهان اسلام از شام به عراق و ایران، و ادغام نهایی سنت‌های حکومت‌داری ساسانی در کالبد خلافت اسلامی دانست. بدون این پشتیبانی فکری، اجرایی و فرهنگی ایرانیان، خلافت عباسی هرگز نمی‌توانست به‌عنوان یک حکومت متمرکز و باثبات، بر پهنه‌ی وسیعی از جهان اسلام، به مدت بیش از پنج قرن، حکمرانی کند و تمدن درخشان اسلامی را بنیان نهد. نقش خاندان‌های ایرانی در حیات این حکومت را می‌توان در سه لایه تحلیل کرد:

لایه ایدئولوژیک و انقلابی: ایرانیان تنها نیروی پیاده نظام دگرگونی نبودند، بلکه با بومی‌سازی و تفسیر شعارهای عباسیان در بستر (شکایات) محلی خود در خراسان، به آنان محتوای

انقلابی و عمق اجتماعی بخشیدند. آنان آرمان‌های مذهبی شیعی/عباسی را با خواسته‌های ملی و عدالت‌خواهانه خود پیوند زدند و بدین ترتیب، ایدئولوژی دگرگونی را شکل دادند.

لایه اداری و حکومتی: پیروزی عباسیان، پیروزی «دبیران» بر «شُطَر» (عصیانگران) بود. ایرانیان با احیای دیوان‌سالاری کهن ساسانی که برای اداره یک امپراتوری بزرگ و چندفرهنگی طراحی شده بود به خلافت عباسی توانایی حکمرانی مؤثر بر قلمرویی به مراتب وسیع‌تر از امویان را بخشیدند. ایجاد نهاد وزارت، ساماندهی نظام مالیاتی و ایجاد سیستم اطلاعاتی (برید)، همه و همه، میراث مستقیم تمدن ایرانی بود که توسط خاندان‌هایی مانند برمکیان در خدمت خلافت اسلامی قرار گرفت.

لایه تمدنی و فرهنگی: بزرگ‌ترین دستاورد عباسیان یعنی شکل‌گیری تمدن درخشان اسلامی بدون نقش ایرانیان غیرممکن بود. خاندان‌های ایرانی نه تنها حامی مالی بلکه طراحان و مجریان اصلی «پروژه تمدن‌سازی» عباسی بودند. بیت الحکمه، که اغلب نماد عصر طلایی اسلام دانسته می‌شود، ادامه مستقیم دانشگاه جندی شاپور بود. معماری، هنر، موسیقی و حتی الهیات اعتزالی در این دوره، همگی رنگ و بوی شدیداً ایرانی به خود گرفتند. در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان بیان کرد که عباسیان با تکیه بر نیرو و عقلانیت ایرانی به قدرت رسیدند، با مدیریت و دیوان آنان حکومت کردند و با حمایت فرهنگی آنان ماندگار شدند. سقوط برمکیان نشان داد که این شراکت همیشه می‌تواند شکننده باشد، اما وابستگی ساختاری خلافت به الگوهای ایرانی به حدی بود که حتی پس از آن نیز وزیران و دبیران ایرانی به کار خود ادامه دادند. بنابراین، تاریخ عباسی را باید تاریخ انتقال مرکز ثقل جهان اسلام از شام به عراق و ایران و ادغام نهایی سنت‌های حکومت‌داری ساسانی در کالبد خلافت اسلامی دانست. این میراث، راه را برای ظهور حکومت‌های کاملاً مستقل ایرانی مانند طاهریان، صفاریان و به ویژه سامانیان که خود را وارثان واقعی ساسانیان می‌دانستند، هموار کرد.

جدول ۱۶- نقش و حوزه نفوذ خاندانهای ایرانی در عصر عباسی:

نام خاندان	دوره اوج نفوذ (تقریبی)	خلفای هم‌عصر کلیدی	نقش و حوزه نفوذ
برمکیان	۱۳۶ - ۱۸۷ ه.ق (دوره اوج: ۱۷۰-۱۸۷)	المنصور، المهدی، الهادی، هارون الرشید	وزارت، دیوان‌سالاری، اقتصاد، فرهنگ. اوج نفوذ ایرانیان. یحیی برمکی وزیر مطلق هارون الرشید بود.
طاهریان	۲۰۵ - ۲۵۹ ه.ق	المأمون، المعتصم، الواثق، المتوکل	حکومت نیمه‌مستقل در خراسان. طاهر ذوالیمینین فرمانده المأمون بود. آنان به عنوان والیان عباسی در شرق حکومت می‌کردند.
سامانیان	۲۶۱ - ۳۸۹ ه.ق	المعتضد، المکتنفی، المقتدر، الراضی و خلفای بعدی	حکومت نیمه‌مستقل در ماوراءالنهر و خراسان. حامیان بزرگ فرهنگ فارسی و بازیابی سنت‌های ایرانی.
آل سهل (خاندان فضل بن سهل)	۱۹۲ - ۲۰۲ ه.ق	المأمون	وزارت و مشاورت. فضل بن سهل ملقب به "ذوالریاستین" (فرماندهی ارتش و دیوان) وزیر المأمون بود.
آل نوبخت	قرن‌های ۲ تا ۴ ه.ق	المنصور، المهدی، هارون الرشید، المأمون و بعدی‌ها	کلام، فلسفه، ترجمه، دیپلماسی. منجمان و مترجمان برجسته دربار. تأسیس بیت الحکمه.
آل بختیشوع	قرن‌های ۲ تا ۴ ه.ق	المنصور، هارون الرشید، المأمون، المتوکل	پزشکی دربار. پزشکان مسیحی ایرانی جندی شاپور که برای نسل‌ها پزشک مخصوص خلفا بودند.
صفاریان	۲۴۷ - ۳۹۳ ه.ق	المعتضد، المکتنفی، المقتدر	حکومت مستقل در سیستان و بخش‌های بزرگی از ایران. یعقوب لیث، بنیانگذار، برای مدتی بزرگ‌ترین تهدید نظامی برای خلافت بود.
آل بویه (بویان)	۳۳۴ - ۴۴۷ ه.ق	المستکفی، المطیع، الطائع، القادر و دیگران	اوج نفوذ نظامی و سیاسی. در اوج قدرت بر مرکز خلافت (بغداد) مسلط شدند و لقب "امیرالامرا" گرفتند.
خاندان جاحظ (به عنوان یک روشنفکر برجسته)	قرن ۳ ه.ق	المأمون، المعتصم، الواثق	ادبیات، کلام معتزلی و علوم. اگرچه عربی‌زبان بود، اما اصالتاً ایرانی (از موالی) و نماینده جریان فکری ایرانی بود.

نام خاندان	دوره اوج نفوذ (تقریبی)	خلفای هم‌عصر کلیدی	نقش و حوزه نفوذ
خاندان بنی مقله	قرن‌های ۳ و ۴ ه.ق	المقتدر، الراضی، المطیع	دیوان‌سالاری و خوشنویسی. ابن مقله، وزیر و خوشنویس بزرگ، واضع خطوط ششگانه اسلامی (اقلام سته) بود. ابن مقله وزیر "خط محقق" را از خط کوفی و نسخ قدیمی بیرون کشید و آن را قاعده‌مند کرد. سپس "خط ریحان" را ایجاد کرد. بعد از آن "خط ثلث" را از خط ریحان اخذ کرده و قاعده‌مند ساخت. بعد از آن‌ها به شکل دادن و منزه کردن "خط نسخ" پرداخت. ابن مقله قرآنی به خط نسخ نوشت و خطوط محقق و ریحانی و کوفی را در سر سوره‌ها قرار داد و هنگامی که خواست کتابت قرآن با سایر خطوط فرق داشته باشد "خط توقیع" را ابداع کرد و "خط رقاع" را که اغلب برای مکاتبات خصوصی بر روی کاغذهایی در ابعاد کوچک یا نگارش کتاب‌ها و جزوات عرفی و غیر مذهبی به غیر قرآن یا ادعیه رواج داشت، نیز ابداع نمود.

بوده است. پایتخت جدید عباسیان (بغداد) خود یک نماد و ابزار برای جلب حمایت و مشروعیت بخشی از میراث ایرانی بود و ثروت و اقتصاد خلافت عباسی مستقیماً به شهرها و زمین‌های ایران و مدیریت ایرانی وابسته بود. بنابراین، می‌توان اینگونه جمع‌بندی کرد: نفوذ ایرانیان در خلافت عباسی تنها محدود به نخبگان (وزیران و دیوان) نبود، بلکه در فضای نمادین پایتخت (بغداد)، در شبکه‌های غیررسمی قدرت، در زیرساخت‌های اقتصادی (کشاورزی و آبیاری) و در جغرافیای ثروت (ایالات شرقی) ریشه دوانیده بود. این نفوذ همه‌جانبه و عمیق، توضیح می‌دهد که چرا علیرغم فراز و نشیب‌های سیاسی (مانند قتل ابومسلم یا سقوط برمکیان)، الگوهای ایرانی حکومتداری به صورت پایدار و ماندگار، ساختار خلافت عباسی را شکل داد.

در واقع مراحل نفوذ خاندان‌های ایرانی از وزارت و دیوان‌سالاری (برمکیان) آغاز شد، به حکومت‌های نیمه‌مستقل محلی (طاهریان، سامانیان، صفاریان) رسید و در نهایت به تسلط کامل بر مرکز خلافت (آل بویه) منجر شد. نقش آنان از کارگزاران خلافت (برمکیان) به حامیان مالی و فرهنگی (سامانیان) و در نهایت به حاکمان واقعی (آل بویه) تغییر کرد. حتی با ضعف سیاسی مرکز خلافت، خاندان‌هایی مانند سامانیان وزرا و دیوانی پرورش دادند که حافظ فرهنگ ایرانی-اسلامی بودند و مسیر را برای دوران طلایی ادبیات فارسی هموار کردند. این خاندان‌ها ستون فقرات اداری، نظامی و فرهنگی خلافت عباسی را تشکیل می‌دادند و تداوم حیات این امپراتوری در گرو کاردانی و مدیریت آنان بود. تحلیل نقش ایرانیان از یک نگاه صرفاً «نهادی» به یک نگاه «فضایی-زیرساختی» و «شبکه‌ای»

منابع و مأخذ

- جهشیاری، م. ب. ع. (۱۳۶۷). *الوزراء والکتاب* (س. شعار، مترجم). انتشارات امیرکبیر.
- خضری، س. ا. (۱۳۹۸). *تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه*. انتشارات سمت.
- زرین‌کوب، ع. (۱۳۵۶). *دو قرن سکوت* (چاپ نهم). انتشارات سخن.
- زریاب، ع. (۱۳۷۹). *آینه دوران: مجموعه مقالات* (ب. خرمشاهی، مصحح). انتشارات کارنامه.
- سرافراز، ع. و آورزمانی، ف. (۱۴۰۲). *سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه* (چاپ چهاردهم). انتشارات سمت.
- شفیعی کدکنی، م. ر. (۱۳۷۵). *مقدمه بر تاریخ نیشابور* (منسوب به الحاکم النیشابوری). انتشارات آگه.
- شبانکاره‌ای، م. ب. ع. (۱۳۸۱). *مجمع الانساب* (م. محدث، مصحح). انتشارات امیرکبیر.
- طبری، م. ب. ج. (۱۳۵۶). *تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)* (ج. ۶، ا. پاینده، مترجم). انتشارات اساطیر.
- طبری، م. ب. ج. (۱۳۵۶). *تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)* (ج. ۷، ا. پاینده، مترجم). انتشارات اساطیر.
- علی‌تاجر، س. و اکبری، ع. (۱۳۹۱). *ساخته‌های ساسانی در دل ایرانشهر به روایت متون تاریخی نامه باستان‌شناسی*، ۲ (۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.
- غفوری فرد، ح. (۱۳۹۰). *نقش ایرانیان در تشکیل حکومت عباسیان*. فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، ۳ (۱۰)، ۷-۳۲.
- فیاض، ع. ا. (۱۳۷۵). *برمکیان*. انتشارات دانشگاه تهران.
- آیت‌الله‌زاده شیرازی، ب. (۱۳۸۷). *معماری اسلامی*. انتشارات روزنه.
- ابن خردادبه. (۱۳۷۱). *مسالك و ممالك* (س. خاگرد، مترجم). میراث ملل.
- اصطخری، ا. (۱۳۹۷). *ممالك و مسالك* (م. ب. ع. تستری، مترجم). انتشارات سخن. (چاپ دوم).
- امیدواری، سمیه. (۱۳۹۳). *گذری بر میراث معماری عراق*. تهران: مجمع ذخایر اسلامی.
- امین، ا. (۱۳۵۹). *صحی الاسلام* (ع. خلیلی، مترجم). انتشارات حزب جمهوری اسلامی ایران.
- براتی، ز. و جاوری، م. (۱۳۹۷). *سفالینه‌های نیشابور و سامرا در قرون سوم و چهارم هجری*. فصلنامه هنرهای صناعی ایران، ۲ (۱)، ۶۰-۶۴.
- پدرام، ع. ب. و مزین دهباشی شریف. (۱۳۹۹). *بررسی و شناخت معماری کاخ‌ها در دوران عباسیان، نمونه موردی: شهر بغداد و سامرا*. فصلنامه معماری‌شناسی، ۳ (۱۴).
- ثباتی، آذین. (۱۳۹۷). *معرفی مجموعه سفال‌های اسلامی کاخ اختصاصی نیاوران، مجموعه فرهنگی تاریخی نیاوران، مجموعه کاخهای نیاوران، شناسه خبری: ۲۰۹۲، (تاریخ انتشار: ۱۳۹۷/۱/۲۸۱۶:۵۰)*، معرفی-مجموعه-سفال-های-اسلامی-کاخ-اختصاصی نیاوران
- <https://niavarantu.ir/detail/2092/>
- ثعالبی نیشابوری، ع. م. (۱۳۶۸). *تاریخ غرر السیر (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)* (م. فضائلی، مصحح). نشر نقره.

- کریمی، ف. (۱۳۹۸). جوسق الخاقانی. در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- گواماری، م. (۱۳۹۳). توسعه، تجهیز و نگهداری راه‌ها در دوره اول عباسی [پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء]، دانشکده ادبیات، زبانهای خارجی و تاریخ.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۷۰). *هنر ایران در دوران پارتنی و ساسانی*. (ت: بهرام فره‌وشی)، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- al-Baladhuri, A. (1968). *Futuh al-Buldan* [The origins of the Islamic state] (P. K. Hitti, Trans.). Columbia University Press. (Original work published n.d.)
- al-Jahshiyari, M. ibn 'A. (1968). *Kitab al-wuzara' wa-al-kuttab* [The book of ministers and scribes]. Mustafa al-Babi al-Halabi. (Original work published n.d.)
- al-Mawardi. (2000). *Al-Ahkam al-Sultaniyya* [The ordinances of government] (W. H. Wahba, Trans.). Garnet Publishing. (Original work published n.d.)
- al-Muqaddasi. (2001). *The best divisions for knowledge of the regions (Ahsan al-taqasim fi ma'rifat al-aqalim)* (B. A. Collins, Trans.). Garnet Publishing. (Original work published n.d.) <https://doi.org/10.3366/jqs.2002.4.2.82>
- al-Sabi, H. (1977). *Rusum dar al-khilafah* [The rules and regulations of the Abbasid court] (E. A. Salem, Trans.). The American University in Beirut Press.
- Bates, M. L. (1986). *The dirham mint of the northern provinces of the Abbasid caliphate*. *Iranian Studies*, 19(2), 211–221.
- مزین دهباشی شریف، و پدرام، ع. ب. (۱۳۹۹). بررسی و شناخت معماری کاخ‌ها در دوران عباسیان، نمونه موردی: شهر بغداد و سامرا. *فصلنامه معماری شناسی*، ۳(۱۴).
- ولایتی، ع. ا. (۱۳۹۶). *فرهنگ و تمدن اسلامی*. نشر معارف.
- هیلن براند، روبرت. (۱۳۷۴). *معماری: هنرهای ایران*. زیر نظر ر. دبلیو. فریه (ت: پرویز مرزبان). تهران، نشر فرزاد روز.
- هیلن براند، رابرت. (۱۳۸۳). *معماری اسلامی*. (ت: باقر آیت الله زاده شیرازی)، تهران، نشر روزنه.
- Bosworth, C. E. (1993). Muḥammad b. 'Abdūs al-Jahshiyārī. In *Encyclopaedia of Islam* (2nd ed., Vol. 7, p. 777). Brill.
- Buckley, R. P. (1992). *The Muhtasib*. *Arabica*, 39(1), 59–117.
- Bulliet, R. W. (2001). *Islam: The view from the edge*. Columbia University Press.
- Christensen, A. (1944). *L'Iran sous les Sassanides* [Iran under the Sassanids]. Ejnar Munksgaard.
- Crone, P. (1980). *Slaves on horses: The evolution of the Islamic polity*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/S0020743800026660>
- Daryaei, T. (2009). *Sasanian Persia: The rise and fall of an empire*. I.B. Tauris.
- D'ottone, A. (2006). *Umayyad and 'Abbasid glass stamps from a private collection*. Istituto Italiano di Studi Orientali, Sapienza – University of Rome.
- Durand-Guédy, D. (2011). *Iranian elites and Turkish rulers: A history of Isfahan in the Saljuq period*. Routledge.
- Duri, A. A. (2011). *Early Islamic institutions: Administration and taxation*

<https://doi.org/10.1017/S0035869X00107117>

.Lassner, J. (1980). *The shaping of 'Abbāsid rule*. Princeton University Press.

.Le Strange, G. (1905). *The lands of the Eastern Caliphate: Mesopotamia, Persia, and Central Asia from the Moslem conquest to the time of Timur*. Cambridge University Press.

.Montazer zohuri, madjid, Salmani Gavari, Abolfazl (2025), The Continuity and Persistence of Iranian Urban Planning Traditions in the Islamic Era: From Ardashir-Khwarrah, the Sasanian Ideal City, to Baghdad, the Abbasid Capital. (2025). *Iranian Civilization Research*.
<https://doi.org/10.22103/JIC.2026.26423.1491>

.Mottahedeh, R. P. (2001). *Loyalty and leadership in an early Islamic society* (2nd ed.). I.B. Tauris.

.Negareh, Continuity of Sassanid Motifs in Stucco Decorations of Seymareh Mosque. (2020). *Negareh*.
<https://doi.org/10.22070/negareh.2020.5119.2396>

.Northedge, A. (1991). Creswell, Herzfeld, and Samarra. *Muqarnas*, 8.
<https://www.jstor.org/stable/i267855>

.Pancaroglu, Oya (n.d.) Ashmolean museum, Functions of Literary Epigraphy on Medieval Islamic Ceramics, Part 1: Samanid Epigraphic Pottery", LECTURE 3 (a)
<https://islamicceramics.ashmolean.org/Samanids/intro.htm#descrip>

.Perikhanyan, A. (1983). Iranian society and law. In E. Yarshater (Ed.), *The Cambridge history of Iran: Vol. 3(2). The Seleucid, Parthian and Sasanian periods*

from the caliphate to the Umayyads and 'Abbāsids (A. El-Shami, Trans.). I.B. Tauris.

.Heidemann, S. (1998). *The merger of two currency zones in early Islam: The Byzantine and Sasanian impact on the circulation in former Byzantine Syria and northern Mesopotamia*. *Iran*, 36, 95–112.

.Heidemann, S. (2011). *The history of the industrial and commercial area of 'Abbasid al-Raqqa called al-Raqqa al-Muhtariqa*. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 69(1), 32–52.

.Israel Antiquities Authority. (2010). *A Rare 1,100 Year Old Arabic Inscription of the Abbasid Caliph Al-Muqtadir was Discovered in Excavations in Jerusalem*.
https://www.antiquities.org.il/Article_eng.aspx?sec_id=25&subj_id=240&id=1674&hist=1

.Kabir, M. (1964). *The Buwayhid dynasty of Baghdad, 334/946–447/1055*. Iran Society.

.Kennedy, H. (1986). *The early Abbasid caliphate: A political history*. Croom Helm.

.Kennedy, H. (2001). *The armies of the caliphs: Military and society in the early Islamic state*. Routledge.

.Lambton, A. K. S. (1981). *State and government in medieval Islam*. Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1017/S0035869X00159295>

.Lambton, A. K. S. (1991). *Landlord and peasant in Persia: A study of land tenure and land revenue administration*. I.B. Tauris.

- .Sourdel, D. (1959). *Le vizirat 'abbāside de 749 à 936 (132 à 324 de l'Hégire)* [The Abbasid vizierate from 749 to 936]. Institut Français de Damas. (pp. 627–680). Cambridge University Press.
<https://doi.org/10.1017/S0020743800032608>
- .Watson, O. (2004). *Ceramics from Islamic lands*. Thames & Hudson.
- .Wilkinson, C. K. (1986). *Nishapur: Some early Islamic buildings and their decorations*. The Metropolitan Museum of Art.
- .Zakeri, M. (1995). *Sāsānid soldiers in early Muslim society: The origins of 'Ayyārān and Futuwwa*. Otto Harrassowitz.
- .Zakeri, M. (2007). The literary use of khabar by secretaries and courtiers in the first three centuries of Islam. In S. Leder (Ed.), *Story-telling in the framework of non-fictional Arabic literature* (pp. 214–231). Otto Harrassowitz.
- .Zarrinkoob, A. (2012). The Arab conquest of Iran and its aftermath. In R. N. Frye (Ed.), *The Cambridge history of Iran: Vol. 4. From the Arab invasion to the Saljuqs* (pp. 1–56). Cambridge University Press.
<https://doi.org/10.1017/CHOL9780521200936.002>
- .Robinson, C. F. (Ed.). (2001). *A Medieval Islamic City Reconsidered: An Interdisciplinary Approach to Samarra*. Oxford University Press.
- .Rezania, K. (2024). Eschatologia Iranica I: From Zoroastrian Cosmos to Abbasid Madīnat al-Salām. *Religions*, 15(10), 1170. <https://doi.org/10.3390/rel15101170>
- .Shaban, M. A. (1979). *The 'Abbāsid revolution*. Cambridge University Press.
- .Shahmansuri, N., Soltanzadeh, H., Bazrafkan, K., & Garakani, A. (2024). Intertextual Influences in the Plan Design of Pre-Islamic Iranian Palaces and Palaces of the First and Second Abbasid Periods. *Rahpooye Memari-o Shahrsazi*, 3(11).
<https://doi.org/10.22034/rau.2025.2051773.1139>
- .Shatzmiller, M. (1993). *Labour in the medieval Islamic world*. Brill.
- .Silverstein, A. J. (2007). *Postal systems in the pre-modern Islamic world*. Cambridge University Press.

منابع تصاویر

- براتی، ز.، و جاوری، م. (۱۳۹۷). سفالینه‌های نیشابور و سامرا در قرون سوم و چهارم هجری. *فصلنامه هنرهای صناعی ایران*، ۲(۱)، ۶۴–۶۰.
- مزین دهباشی شریف، و پدرام، ع. ب. (۱۳۹۹). بررسی و شناخت معماری کاخ‌ها در دوران عباسیان، نمونه موردی: شهر بغداد و سامرا. *فصلنامه معماری شناسی*، ۳(۱۴).

- .Balog, P. (1976). Islamic seals. In *The Numismatic and Archaeological Collections* (p. 169, n. 507–508 pl. XXIX).
- .Fahmi, A. (1957). *Sasanian and early Islamic seals*. In *The Numismatic and Archaeological Collections* (pp. 127–128).

- .Fairbd team,(2023) , *Discover the iconic monuments of Abbasid architecture, showcasing the unique blend of Persian, Arab, and Byzantine styles that defined Islamic* [Photograph].
<https://fairbd.net/abbasid-architecture-through-its-iconic-monuments/>
- .Heydear,Alireza(2017), *Ancient City of Gandhi Shapour 02* [Photograph]., from Wikimedia.
https://commons.wikimedia.org/wiki/File:Ancient_City_of_Gandhi_Shapour_02.jpg
- .Herzfeld, E. (1911–1913). *Samarra: Al-Jausaq al-Khaqani, stucco decorations* [Photograph]. Museum für Islamische Kunst, Berlin. Retrieved August 20, 2023, from
<https://www.smb.museum/en/museums-institutions/museum-fuer-islamische-kunst/collection-research/research-cooperation/excavations-in-samarra>
- .Herzfeld, E. (1911–1913). *Samarra: Al-Jausaq al-Khaqani, camel inscription* [Photograph]. Museum für Islamische Kunst, Berlin. Retrieved August 20, 2023, from
<https://www.smb.museum/en/museums-institutions/museum-fuer-islamische-kunst/collection-research/research-cooperation/excavations-in-samarra>
- .Kisah Muslim. (2016, October 5). *Khalifah Terbaik Dinasti Abbasiyah Harun al-Rasyid* [Blog post]. Retrieved August 20, 2023, from
<https://kisahmuslim.com/wp-content/uploads/2016/10/Khalifah-Terbaik-Dinasti-Abbasiyah-Harun-al-Rasyid-1.jpg>
- .Malek National Library and Museum. (n.d.). *Abbasid silver dirham* [Coin]. Retrieved August 20, 2023, from
<http://malekmuseum.org/artifact/5112.06.00168/سکه+نقره+عباسی>
- .Miles, G. C. (1958). *Sasanian seals. In The Numismatic and Archaeological Collections* (p. 67, n. 172 pl. IX).
- .Morton, A. H. (1985). Islamic seals from the British Museum. In *The Numismatic and Archaeological Collections* (p. 110, n. 298, p. 14).
- .Muhammad Selim, Muhammad Abbas.(n.d.). *Wooden panel , Museum Inventory Number:9518*. [Photograph]. Islamic art.museum.
https://islamicart.museumwnf.org/database_item.php?id=object;ISL;eg;Mus01;37;en
- .Muhammad Selim, Muhammad Abbas.(n.d.). *Wooden panel , Museum Inventory Number:2462*, [Photograph]. Islamic art.museum.
https://islamicart.museumwnf.org/database_item.php?id=object;ISL;eg;Mus01;36;en
- .Museum für Islamische Kunst. (n.d.). *Luster-painted ceramics from Samarra* [Ceramic objects] (Accession No. Sam 1102). Berlin.
- .Museum für Islamische Kunst. (n.d.). *Stucco figure (Muqanna') from Qasr al-Ashiq* [Photograph]. Berlin. Retrieved August 20, 2023, from
https://www.metmuseum.org/toah/images/hb/hb_13.190.28a,b.jpg
- .Parsine. (n.d.). *Comparison of Firuzabad and Baghdad circular city plans* [Digital image]. Retrieved August 20, 2023, from
<https://www.parsine.com/fa/tiny/news-855328>
- .Soutif .Jean (2016),*The round city of Baghdad in the 10th century at the time of House of Wisdom*,[painting], Science Photo Library, muslimheritage,
<https://muslimheritage.com/house-of-wisdom/>

.Tariqz321,(2019), *Qasr al-Ashiq, Samarra* [Photograph]., Wikimedia.
https://ar.wikipedia.org/wiki/قصر_العاشق#/media/ملف:قصر_العاشق_مدينة_سامراء.jpg

.The British Museum. (n.d.). *Abbasid dirham minted in al-Muhammadiyah (Rayy), 166 AH* [Coin] (Accession No. 1906,1204.41). Retrieved August 20, 2023, from
https://www.britishmuseum.org/collection/object/C_1906,1204.41

.The Metropolitan Museum of Art. (n.d.-a). *Bowl with Arabic inscription "Barakah"* [Ceramic object]. Retrieved August 20, 2023, from
<https://commons.wikimedia.org/w/index.php?curid=57103963>

.The Metropolitan Museum of Art. (n.d.-b). *Ceramic bowl from Nishapur* [Ceramic object]. Retrieved August 20, 2023, from
<https://www.metmuseum.org/art/collection/search/451364>

.Wikipedia. (n.d.-a). *Al-Ukhaidir Fortress, Iraq* [Photograph]. Retrieved August 20, 2023, from
https://fa.wikipedia.org/wiki/پرونده:Al-Ukhaidir_Fortress-Iraq-حصن_الأخضر.jpg

.Zaid isam (2016), *خان مرجان* [photograph]., Wikimedia.
https://commons.wikimedia.org/wiki/File:خان_مرجان.jpg



تصویر ایزد زرتشتی سروش بر پایه شواهد نو^۱

فرانتس گرنه (الف)

مایکل میناردی (ب)

مترجم: بهزاد صداقتی (ج)

الف) کلوز دو فرانس، پاریس، فرانسه.

ب) مرکز مطالعات باستان‌شناسی کلاسیک و شرق‌شناسی موسسه مطالعات کلاسیک و شرق‌شناسی، مدرسه عالی مطالعات اقتصادی مسکو، روسیه.

ج) دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی، گرایش دوران تاریخی، دانشگاه تهران.

زمان دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۳؛ زمان پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۹

چکیده

روشنی یک نماد زرتشتی است که پیراهن تونیک ایزد را مزین می‌سازد. برپایه جزئیات موجود در شواهد شمایل نگارانه اخیر یکی از این عناصر سروشا. کرنا (*sraošo. Caranā*) می‌باشد که شلاقی است که به عنوان «ابزار سروش» در دستش نگه می‌داشته و در دست دیگرش یک «پرنده روحانیان» به جای برسم مرسوم در دست دارد. در این مقاله این نمادها ارائه و در بستر تاریخی خودشان مورد بحث قرار می‌گیرند.

نوشته‌ی حاضر بر پایه شواهد جدید و محکمی در رابطه با شناسایی یکی از ایزدان از مجموعه ایزدان موجود در نقاشی بسیار بزرگ کشف شده توسط هیئت باستان‌شناسی قره قالپاق - استرالیا (KAE) در محوطه آکچاخان قلعه می‌باشد که با ایزداوستایی سروشا (*Sraosha*) تطبیق می‌کند. موجود نیمه انسانی- حیوانی سروشاورز (*Sraošāvarez*) که به

کلید واژگان

آکچاخان قلعه، آثر، اوستا، آئین زرتشتی متقدم، سروش، پرادرش، سروشاورز، توپراک قلعه.

^۱. Grenet, F., & Minardi, M. (2021). The image of the Zoroastrian god Srōsh: New elements. *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia*, 27, 154–173.

که تصویر او به خوبی در هنرهای یادمانی و تصویری نمایش داده شده باشد، اما چنین نبود یا در این خصوص مطالعات درست و دقیقی انجام نشده بود، تا اینکه در سال ۲۰۱۴م، تصویر عظیم متقدم سروش در آکچاخان قلعه کشف شد (Betts et al, 2015, Betts et al, 2016). در ایران، تصویری از ایزد سروش موجود نیست. همچنین، در آسیای مرکزی نیز برای مدتی طولانی تنها تصویری که تصویر ایزد سروش در آن مورد تایید قرار گرفته بود، تزیینات روی یک استخوان دان (استودان) از سمرقند بود که امروزه در موزه تاریخ تاشکند نگهداری می شود که برپایه تاریخ گذاری انجام شده به سده هفتم.م تعلق دارد (تصویر ۲).



تصویر ۱: نگاره ی نجات دادن خسرو پرویز از تنگنا توسط فرشته سروش، صفحه ۷۰۸ از کتاب شاهنامه شاه طهماسب (حدود ۱۵۳۵-۱۵۳۰ میلادی) برای جزئیات بنگریده ©MET, Acc. No. 1970.301.73



تصویر ۲: استخوان دان (استودان) سغدی از سمرقند، حدود سده ۷ میلادی، عکس از F. Grenet

در این استخوان دان سغدی، سروش در نقش یک راهنما ظاهر شده که روان فرد در گذشته را به سوی پل چینود راهنمایی می کند، در دین زرتشتی این پل محلی است که در

در کتاب شاهنامه که در سده یازدهم.م توسط فردوسی سروده شده، شکوه ایران پیش از اسلام گرامی داشته شده است اما ایزدان زرتشتی عمدتاً با نام واقعی خودشان معرفی نشده اند. به جز یک بخش که آن هم مربوط به زمانی می شود که رستم مهراسپندان (امشاسپندان-بخشندگان جاویدان) را برمی شمارد (Ghazanfari, 2011, p. 79). تنها استثنا در این مورد ایزد سروش یا سروشا اوستایی است. سروش حامی نیایش و فعالیت های آئینی است، اوست که با داشتن این عنوان با سالار دیوان یعنی اهریمن شریک است. در مقابل، اهورامزدا، بزرگترین ایزدان، از روی احتیاط تنها خدا یا خداوند (سرور بزرگ) نامیده شده است. این درحالی است که از مهر یا میترا تنها با عنوان خورشید نام برده می شود. سروش در شاهنامه، به این دلیل است که فردوسی نمی خواسته موجب رنجش یکتاپرستان مسلمان بشود، فرشته نام دارد و نقش مهم پیام آور بالدار را از سوی خداوند ایفا می کرده است (تصویر ۱)، (Ghazanfari, 2011, p. 82-92). بقا و زیست دوباره سروش به روشنی برآیند اهمیت وی در گذشته و حیات آئینی زرتشتی آن می باشد. امروزه نیز در میان جوامع زرتشتی معاصر در ایران و هندوستان بسیاری از نیایش ها به سروش اشاره دارند و در ابتدای هر سال اعمال زیادی با تشریفات فراوان برای گرامی داشت این ایزد انجام می شود. دو مورخ معاصر دین زرتشتی که به شکل ویژه ای در مورد سروش کار کرده اند. مری بویس و فیلیپ کرینبروک می باشند. این دو پژوهشگر با پژوهش های خود مشخص نموده اند که جایگاه این ایزد در طول دوره های اشکانی و ساسانی به طور فزاینده ای رشد کرده که این امر با رشد قدرت طبقه ی روحانیون مرتبط است. زیرا که ایزد سروش به عنوان حامی اصلی این طبقه شناخته می شد^۲ (Boyce, 1982, p. 253; Kreyenbroek, 1985, p. 179). با این وجود، باید دید که چگونه کشفیات اخیر جایگاه بسیار مهم این ایزد را در دوره ای بسیار متقدم تر در خوارزم و سغد مشخص می کنند. با در نظر گرفتن برتری سروش در آئین زرتشتی انتظار می رود

^۲-(همچنین این موضوع در مقاله در آستانه انتشار میناردی ۲۰۲۱ b ذکر شده است).

^۱-رجوع شود به متن. Khāliqi-Muṭlaq, 1988-2008, III, p. 359.



تصویر ۴: طرحی از قطعه ای از دیوارنگاره ای از پنجکنت

Shenkar F. Grenet از اقتباس

(2014, fig. 141)

این تصویر پیکره زرینی را نشان می‌دهد که توسط صفوف منظمی از افراد حمل می‌شود و ایزد درحالی که یک بخوردان (شبه به آنچه که در بالا در مورد استخوان‌دان سمرقند ذکر شد) در یک دست خود نگه داشته و در دست دیگرش یک گرز قرار دارد که جنگ افزاری است که بر اساس آنچه که در اوستا به آن اشاره شده وسیله‌ای است که سروش از آن برای مقابله با دیوها استفاده می‌نمود. مهم‌ترین ویژگی این تصویر کتابی است که به نظر می‌رسد پیکره از درون آن بیرون می‌آید. بسیار محتمل است که این نگاره‌ی سروش باشد که از آن با صفت تنو.مانترا (tanu.manthra) به معنی «دارنده‌ی بدن مقدس» یاد شده است. اگر چنین باشد، این طرح متقدم‌ترین شاهد مادی بر وجود اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان است. با این وجود جای شگفتی است که تصویر سروش در مجموعه نقوش بسیار غنی ایزدان ایرانی بر سکه‌های کوشانی که به دقت نیز نامگذاری شدند، یافت نشده است. یک پاسخ مهم به این عمل غیرمعمول این است که می‌توانیم به جای اینکه فکر کنیم که تصویر این ایزد اصلاً وجود نداشته این احتمال را در نظر بگیریم که سروش در حقیقت با نام خودش تصویر نشده است. به نظر می‌رسد که وجود او در کتیبه‌ای که در پرستشگاه دودمانی رباطک (در افغانستان امروزی) یافت شده و در آن فهرستی از ایزدان حامی خاندان کوشانی ذکر شده، به اثبات رسیده

آن شایستگی و ناشایستگی روان فرد در گذشته توسط ایزد رشن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این نمونه به نظر می‌رسد که سروش یک تاج کنگره‌ای بر سر دارد و در حالی که یک بخوردان در دست دارد، رو به سوی ایزد رشن نمایش داده شده است. بخوردان در این جا به روشنی نماد پرهیزگاری فرد در گذشته که دست ایزد را نگه داشته است. متأسفانه، پیکره انسانی‌ای که روان فرد در گذشته را نشان می‌داد از بین رفته است. به تازگی، دو تصویر سغدی دیگر نیز از ایزد سروش شناسایی شده‌اند که متعلق به سده‌های هفتم و هشتم م. می‌باشند و در وضعیت قابل قبولی قرار دارند. یکی از این تصاویر بر روی یک استخوان‌دان از یوملک تپه در نزدیکی شهر سبز ازبکستان (تصویر ۳) به دست آمده که بر آن تصویری از این ایزد نقش بسته که به نظر می‌رسد که مسئولیت هدایت روان فردی را به جهت سنجش بر عهده داشته است (Berdimuradov et al, 2008). ایزد سروش در این تصویر با هیچ ویژگی خاصی مشخص نشده اما در طرفین او دو همراه قرار دارند که مگس پرانی را در دستان خود دارند که می‌تواند ابزاری مرتبط با دفع و راندن دیوها باشد که در این مورد بر بالای سر جسد در حال پرواز دیده می‌شوند. تصویر دیگر یک نقاشی است که از پنجکنت در تاجیکستان یافت شده است (تصویر ۴)، (De la Vaissière et al, 2003; Grenet, 2015, pp.137-138).



تصویر ۳: بخش‌هایی از یک استخوان‌دان (استودان) سغدی

از شهر سبز، سده ۷ و ۸ میلادی، عکس از F. Grenet

استخوان‌دان از سمرقند و یک نقاشی یادمانی از بامیان را شامل می‌شد که در آن میترا را ایستاده بر بالای ارابه‌ای بر بالای کوهی که منزلگاه این ایزد بود، در زمان سپیده دم نشان می‌داد

(Grenet, 1993, Grenet, 2003, Grenet, 2016).

همچنین، این تصویر در چندین نقش برجسته تدفینی بازرگانان سغدی که در چین زندگی می‌کردند و در همانجا درگذشته بودند نیز یافت شده است. این پرنده روحانی ترکیبی از بدن خروس (که به وسیله‌ی پرها و دم آن مشخص می‌شد) و سر و بازوها و سینه‌ی یک روحانی زرتشتی، در حالت اجرای مراسم آئینی بود.^۱ درحقیقت، دهان این پیکره به وسیله یک پدام (پنام)، (padām) پوشیده می‌شد که نوعی پوشش دهان است که برای پاکی آتش در حال نیایش به کار می‌رفت. روحانیون نیز در دست خود برسم نگه می‌داشتند که شامل مجموعه‌ای از شاخه‌های کوچک دست ساخت است که در مراسم انجام عبادت استفاده می‌شد. در چندین مورد نیز اشخاص نیز کلاه‌های نرم و محکمی را بر سر می‌گذاشتند که برای پرهیز از هرگونه آلودگی تصادفی آتش به کار می‌رفت. امروزه نیز همی این شواهد از ویژگی‌های روحانیون زرتشتی می‌باشد. در بسیاری از نقوش پرنده روحانی در حالت نیایش تصویر شده و بر روی نقش برجسته‌های زرتشتی از چین یک پرنده روحانی همیشه در طرفین آتشدان قرار داشته است. بر این اساس، می‌توان پرسید که این موجود حاصل از پیوند انسان و خروس می‌توانسته دارای چه معنی‌ای باشد؟ گام اصلی در تشخیص این امر به سال ۲۰۰۴ م. برمی‌گردد که همکار ما در دانشگاه هاروارد، اوکتور شروو متوجه قطعه‌ای از کتاب وندیداد شد که کتابی از کتاب‌های اوستا است و در رابطه با جنگ در برابر دیوها می‌باشد (Skjaervø et al, 2004, pp. 278-279). در اینجا (وندیداد، 23-18.22) بیان شده که در طول آخرین بخش شب یعنی زمانی که آتش از نیروی تاریکی ترسیده بود، آثر (آتر) ایزد آتش، سروش را برای

است. در کتیبه رباطک، به روشنی بیان شده که سروش، مهاسنا (Mahāsena) نیز نامیده می‌شود. مهاسنا یک خدای جنگجو هندی بود که گاهی از آن به عنوان پسر شیوا نیز نام برده شده است. از نظر شمایل‌نگاری نیز تصویر مهاسنا بر سکه‌های هویشکا به عنوان ایزدی ایرانی تصویر شده است (تصویر ۵)، (Sims-Williams, 2004). ویژگی اصلی این خدا داشتن شمشیر و یک میله بلند است که در بالای آن یک خروس قرار دارد. خروس پرنده‌ای است که در پیوند نزدیک با سروش و مهاسنا می‌باشد.



تصویر ۵: دینار طلایی ضرب شده توسط هویشکا که بر پشت آن تصویر مهاسنا نقش شده است.

(©NumisBids, Lot 29162)

اگر چه این امر دلایلی متفاوتی دارد، در مورد مهاسنا، خروس نماد تحریک جنگجویان جوان است و در مورد سروش خروس نماد بیدار کردن مومنان و فراخواندن آن‌ها به نیایش بامدادی است. تصویر سکه کوشانی نیز به احتمال زیاد معنی نمادین دوگانه‌ای را نمایش می‌دهد (Shenkar, 2014, p. 146). در سال ۲۰۰۴ م، عنصر جدیدی به مجموعه حالات شمایل‌نگاری ایزد سروش اضافه شد و آن موجودی بود که پرنده روحانی نامیده می‌شد. تفسیر این شکل عجیب و غریب زرتشتی سالها برای پژوهشگران امری دشوار و گیج‌کننده بود. زیرا همه‌ی تصاویر شناخته شده از پرنده روحانی به یافته‌هایی تعلق داشت که به نیمه دوم سده ششم م. مربوط می‌شد. این یافته‌ها تعداد اندکی

^۱ - برای اطلاع از چگونگی پیدایش و تکوین این شیوه شمایل‌نگاری به مقاله ی در دست انتشار (Minardi, ۲۰۲۱, b) رجوع کنید.

ترکیب هنری ای بود که زینت بخش دیوار پشته تالار تخت شاهی (بارگاه) در آکچاخان قلعه بوده است (تصویر ۶). افزون بر این، در این صحنه دو ایزد دیگر نیز به نمایش درآمده اند^۱ (تصویر ۷)، (Betts et al, 2015, Betts et al, 2017; Minardi, 2018).



تصویر ۶: بازسازی اولیه از دیوارنگاره ی آکچاخان قلعه که در آن تصویر ایزد سروش ترسیم شده است (همراه با بازسازی بخشی از آن توسط KAE ©)



تصویر ۷: آکچاخان قلعه، تالار ستون دار اصلی (تالار تخت پادشاهی) در مجموعه تشریفاتی، بازسازی اولیه سه بعدی ©M. Minardi.

فارغ از هویت احتمالی ایزدان دیگر، در اینجا می‌خواهیم تا در رابطه با بهترین پیکره که بخش زیادی از آن

کممک فرا می‌خواند تا بی درنگ مومنان را ترغیب کند تا برای وی چوب بیاورند. سروش توسط پرادرش (Parōdarsh) «کسی که او را رو به جلو می‌برد» که همان کسی که آنها را برای نیایش فرا می‌خواند و مردم او را تحقیر خروس پر سرو صدا (kahrkatās) می‌نامیدند، بیدار می‌شود. همچنین، گفته شده زمانی که این عمل انجام می‌شد، پرادرش خودش را شبیه به سروشاووز (Sraošāvarez) که همان شخص روحانی ای که یاور و همراه سروش بود، می‌ساخت. این نکته، کلیدی در فهم پیوند شمایل شناسانه میان پرنده روحانی یا به عبارت بهتر خروس - روحانی و تکرار تصویر آن به همراه آتشدان می‌باشد. همچنین چرایی پدیدارشدن این پیکره در بستر تدفینی را بیان می‌کند. سروش همان ایزدی است که پرادرش یاور اصلی اوست و همراه روان فرد در گذشته در طول سه شب میان مرگ و در داوری روان در گذشته در مراسمی صبح چهارمین روز است که این کار منحصر به فرد و مهم را با حمایت مستقیم پرادرش انجام می‌دهد.

افزون بر آن، باید اشاره کرد که در صحنه‌ای که در بامیان تصویر شده نیز این عمل در سپیده دم بامداد رخ می‌دهد. شش سال پیش از انتشار این پژوهش، این موضوع در چهارچوب هنر تصویرگری محلی زرتشتی قرار داشت ولی سپس با یک کشف در خلال کاوش‌های هیئت قره قاپاق-استرالیا (KAE) در آکچاخان قلعه دگرگونی‌های چشمگیری در کلیت این تصویر به وجود آمد. در این محوطه، تصویر سروش و پرادرش آشکارا در کنار یکدیگر در بستی باستان شناسی متعلق به سده یکم ق.م تا سده نخست.م به نمایش درآمده بود که این تاریخی مربوط به قبل از تصویر سروش - مهاسنا در دوران کوشانی و بسیار پیش‌تر از تصویر قرن پنجم.م پرادرش و همه‌ی تصاویری که به روشنی سروش در آنها شناخته شده است. دیوارنگاره کشف شده شش متر ارتفاع دارد که بخشی از

^۱ - همچنین این تالار ستون دار با نقاشی‌هایی با مضمون بهشت‌ترتین شده است. (منتشر نشده)

(Minardi, 2018, pp. 101-102). شوربختانه، بازوهای این ایزد به کلی از بین رفته است، زیرا در هیچ کجا به روی بدن وی قرار نداشته و تنها می‌توانیم فرض کنیم که شاید در این قسمت برخی از ویژگی‌هایی را به نمایش درآمده که بعدتر در شمایل نگاری سغدی به کار رفته است و این ویژگی‌ها ممکن است یک گرز یا یک بخوردان یا هر دو را شامل می‌شده است. همچنین، این ایزد می‌توانست در دست خود یک میله بلند (بیرق) نظیر تصویر کوشانی سروش-مهاسنا داشته باشد (تصویر ۶). اکنون برمی‌گردیم به پیکره های پرادرش که به صورت دوتایی تکرار شده‌اند. همانطور که مشاهده شد جفت نمونه ی خوارزمی مشابه با نمونه ی متاخرتر سغدی پرنده روحانی است که کلاهی بر سر، پناهی بر دهان و برسمی در دست دارد، اما بعضی عناصر در این نمونه جدید است که در اینجا مایلم تا در مورد آنها و همچنین موارد دیگری که در سالهای اخیر مشخص شده اند بحث کنیم. همانطور که اشاره شد، در بخش پایینی نوار مرکزی‌ای که جامه پیکره سروش را مزین می‌سازد یک استثنا در طرح‌های یکنواخت و معیار نگه دارنده برسم وجود دارد (تصویر ۸). در اینجا پرنده روحانی (احتمالاً همان طرحی که رو به روی وی قرار دارد) ریشه‌های گیاه مقدس را در دست نگه نداشته بلکه شی دیگری را که کاملاً با آن متفاوت است در دست خود دارد که می‌توان آن را یک شلاق کوچک که تسمه‌ای از آن آویخته پنداشت (تصویر ۹). همچنین می‌توان نمونه‌ی مشابه‌ای از این گونه شلاق را که در بستری آئینی مورد استفاده بوده را در نقاشی‌ای متعلق به سده شانزدهم میلادی از ونیز که جشن لوپرکالیا (*Lupercalia*) را در روم باستان نشان می‌دهد را مشاهده کنیم (تصویر ۱۰). در وندیداد این وسیله سروشاکرنا (*sraošo. Caranā*) نامیده شده که به معنی «ابزار سروش» می‌باشد و برای به حرکت درآوردن کسانی که در انجام امور مذهبی دقت لازم را نداشته‌اند استفاده می‌شده است. این وسیله با اسپا اشترا (*aspa. aštrā*) که سوارکاران از آن

باقی‌مانده، بحث کنیم که تصویر یک ایزد مذکر جوان با موهای بلند را نمایش می‌دهد. از آنجایی که، این ایزد مسلح است می‌توان بر روی کمر بند وی یک غلاف خنجر از نوع هخامنشی یا مادی (آکیناکس) را مشاهده کرد. علاوه بر این، شلوار این پیکره با نقوشی از پرندۀ هوبرۀ تزئین شده است که این امر می‌تواند به عنوان نماد چابکی و سرعت تعبیر شود. همه‌ی این ویژگی‌ها به روشنی با صفات سروش تطبیق می‌کند. اگرچه، این صفات می‌تواند متعلق به دیگر ایزدان نیز باشند. کلید واقعی در شناسایی و مطابقت این تصویر مقدس با ایزد سروش در تصاویر تکرار شونده جفت موجود نیمه انسانی- حیوانی پرادرش می‌باشد که بر نوار مرکزی پیراهن تونیک وی قرار دارند. وجود این نقش در مرکز این ترکیب هنری صراحتاً نشان دهنده‌ی اهمیت ارتباط این نقش با درک و فهم کلیت پیکره است. تزئین دیگر انجام شده، تصویر یک قایق و مردی است که در یقه پیراهن وی نقش شده است، که می‌تواند اشاره به حمایت ایزد سروش از کشتیرانی در یک رودخانه قابل کشتیرانی داشته باشد (بنگرید به سروده روحانی برای وی در یشت، ۱۱.۴). همچنین با توجه به بستر آکچاخان قلعه شاید به طور دقیق‌تر بتوان آن را مربوط به حمایت‌هایی دانست که این ایزد در طول دوره جابه جایی و هدایت اجساد درگذشتگان به برج خاموشان چیلپوک^۱ را انجام می‌داده است (Minardi, 2018, p. 101). این دخمه، از نوع دخمه‌های عمومی در خوارزم باستان و در ساحل نزدیکی ساحل شرقی رود جیحون بود^۲ (Minardi & Amirov, 2017, pp. 31-32). به علاوه، بر روی سر این ایزد می‌توان نقاشی یک تاج را که کنگره‌های نوک تیز دارد و از شکاف‌های آن آتش زبانه می‌کشد را مشاهده کرد. از این رو، این تصویر می‌تواند نشان دهنده جایگاه بالای این پیکره باشد که آتش مخصوص خودش را داشته است. بنابراین، فرض بر این است که جایگاهی که را نمایش می‌دهد که قرار سروش در بهشت داشته باشد^۳ (بنگرید به دومین سرود روحانی در مورد وی در یشت، ۵۷.۲۱).

^۱ - همچنین به پاورقی ۵۶ آن مقاله مراجعه شود.

^۲ - با مآخذ آن و در مقاله آستانه انتشار (Minardi, ۲۰۲۱, a)

^۳ - با مآخذ آن و در مقاله آستانه انتشار (Minardi, ۲۰۲۱, a)

می‌گرفت (Boyce, 1977, p. 43). ما معتقدیم که این کشف تازه مسلماً پرسش‌هایی را که پیرامون شناخت هویت نقاشی عظیم ایزد تاجدار در آکچاخان قلعه به عنوان ایزد سروش وجود دارد را پاسخ می‌دهد. با این وجود، شاهدی از ارتباط میان تصاویر پرادرش در نمونه‌ی متقدم قرن یکم ق.م. الی قرن یکم. م در آکچاخان قلعه با نمونه‌های بعدی در سغد، بامیان و چین از سده ششم میلادی وجود ندارد. اکنون پرسش اینجاست که آیا ما چنین شاهدی را در اختیار داریم؟

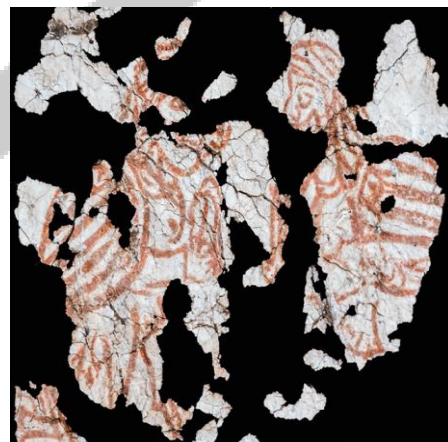


تصویر ۱۰: ونیز، Galleria

dell'Accademia, جزئیات نقاشی سده ۱۶ میلادی با بازسازی صحنه لوپر کالیا (Lupercalia)، عکس از F. Grenet

در پرتو یافته‌های اخیر در آکچاخان قلعه، شاید بتوان برخی از قطعات تندیس‌های گلی یافت شده از توپراک قلعه پایتخت بعدی خوارزم در فاصله قرون دوم و سوم.م را نیز مورد بازبینی قرار داد^۲ (Minardi, 2018, pp. 129-139). به ویژه یافته جالبی که پیکره جنگجو نامیده می‌شود که ظاهراً ابزاری را در حال چرخاندن نشان می‌دهد. این قطعه از دو اتاق در تالار بزرگ یافت شده و یوری راپاپورت در نوشته خود بیان نموده که این پیکره از مواد

استفاده می‌نمودند متفاوت است. اسپا اشترا درواقع نوع دیگری از شلاق است که در اوستا به آن اشاره شده که شامل شلاق بلندی است که زمانی که استفاده می‌شد آسیب زیادی به انسان‌ها می‌رسانید و برای تنبیه بردگان و بزه‌کاران نیز از آن استفاده می‌شد^۱. جالب است که تا دهه ۱۹۶۰ میلادی در شریف‌آباد ایزد، هنوز از سروشا کرنا برای تنبیه پسران سرکش به ویژه توسط سروشا ورزها (Sraoṣāvarez) که آن دسته از دستیاران روحانیون که نماینده نمادین پرادرش در زمانی همراهی با سروش بودند، مورد استفاده قرار



تصویر ۸: جزئیات تزئینات پیراهن تونیک ایزد سروش با تصویر ترسیم شده یک «پرنده روحانیون» که یک منجیق را نگه داشته است (©KAE)



تصویر ۹: جزئیات تصویر پیشین: یک منجیق یا سروشا کرنا (sraoṣo. Caranā) (©KAE)

^۲ - توپراک قلعه از آکچاخان قلعه دنباله روی نموده است در این رابطه بنگرید به بخش منابع (Minardi, 2020)

^۱ - برای جزئیات بیشتر در این مورد به مقاله در آستانه ی انتشار (b, ۲۰۲۱) Minardi, و کتاب نامه آن رجوع کنید.

قابلیت‌گیری شده ساخته شده و این احتمال را مطرح کرده که دهان این پیکره توسط قطعه‌ای ساده پوشانده شده است که آن یک شیار معمولی نمی باشد بلکه احتمالا شکل ساده‌ای از پدام (پنام) باشد، هرچند که احتمال وجود پنام در این پیکره اندک به نظر می رسد^۱ (Rapoport & Nerazik, 1984, pp. 287-301). از این رو، وی برای مدت طولانی‌ای بر این ایده بر ایده خود پافشاری ننمود (Grenet, 2018). اکنون در آکچاخان قلعه مجموعه‌ای از تصاویر پرنده‌های روحانی را وجود دارد و به نظر می‌رسد بسیار محتمل است که تندیس‌های توپراک قلعه نیز مشابه آن و در همان قرون تصویر شده باشد. در رابطه با قطعات موجود در تالار جنگجویان کاخ توپراک قلعه، در هر یک از پیکره‌ها بازوها به حالت مخصوصی بر روی سینه‌ها قرار داشت که نشان از حالات متفاوتی دارد. مورد دیگر اینکه (در اتاق ۸) یک نیم تنه انسانی یافت شده که پوششی که از آن به عنوان زرّه یاد می شود را دربردارد. در حقیقت ممکن است که این پوشش مشخصه‌های یک

پرنده‌ی روحانی باشد که پروبالش بر روی سینه اش قرار داشته است (Grenet, 2018, p. 82, fig. 10). در نهایت، باید پیکره نیمه انسانی-حیوانی‌ای را که همراه با نوشته بر مجموعه‌ای از سکه‌ها نقش شده و برای مدتی طولانی به عنوان یک معما باقی مانده را مورد ملاحظه قرار داد. این سکه‌ها توسط فرمانروایی به نام هیرکادس ضرب شده بودند که دارای نامی ایرانی بود. الکساندر نایمارک، اخیرا به مطالعه درباره این موضوع متمرکز شده و آثار موجود را مورد مطالعه مجدد قرار داده است^۲. وی با قاطعیت بیان کرده است که مجموعه سکه‌های هیرکادس، به پادشاهی تعلق دارد که قلمروی او شامل واحه بخارا تا جنوب شرق خوارزم در بالادست رودخانه آمودریا (جیحون) می شده است. او همچنین عنوان کرده است که این مجموعه بین سده‌های اول تا سوم م. ضرب شده است. در تاریخ گذاری اولیه قرن نخست م. و شاید نیمه دوم این قرن ذکر شده که به نظر قابل پذیرش می‌رسد^۳. بنابراین، تصویر ترسیم شده بر پشت سکه‌های متقدم وی از بهترین

^۱ - به ویژه به بخش نتیجه گیری آن رجوع کنید.

^۲ - مقاله وی در نهمین همایش سکه شناسی در آسیای مرکزی و خاورمیانه که به یادبود ب.د. کوچنف در ۱۸ مارچ ۲۰۱۷، در دانشگاه هوفسترا برگزار شد، ارائه شده است. به علاوه بنگرید به تاریخ گذاری مختلف این مجموعه در مقاله در آستانه انتشار (Minardi, 2021b)، تبصره ۱۲۱.

۱- ایزد پشت سکه، کسی که ما سرانجام آن را به عنوان ایزد آتش شناسایی کردیم (بنگرید به پایین)، به عنوان یک موجود نیمه انسانی-حیوانی در که مجموعه سکه‌های هیرکادس تصویر شده است. این شمایل نگاری در اصل ممکن است در آسیای مرکزی پدید آمده باشد اما مسلما به شیوه‌ی هنرستانی طراحی شده است (متفاوت از آنچه که به عنوان پرادرش در آکچاخان قلعه شناسایی شده است و این امر توسط میناردی در مقاله در آستانه انتشار در ۲۰۲۱ مورد بررسی قرار گرفته است). ایزد آتش در حقیقت به حالت سه چهارم رخ رو به سوی راست ایستاده است (همانطور که اشاره شد پاها و - گوش چپ وی مشخص است) و دست چپ وی بر کفلش قرار گرفته است که حالتی هنرستانی است که برای ایزدان کوشانی مورد استفاده قرار گرفته است. این شیوه شمایل نگاری پیش از کوشانیان چندان رواجی نداشته است ولی با این وجود، پیشتر یکی از ویژگی‌های تصویر هیراکلس باشد که تکیه به گرزش داده بوده است و در سکه‌های هیراکلس که توسط کجولاکدیزس تقلید شده است، و ممکن است در اصل الگو گرفته از حالتی خدای گونه باشد که در چندین ایزد از مجموعه ایزدان کوشانی مشاهده شده است (این تصویر بعدتر توسط هویشکا نیز مورد استفاده مجدد قرار گرفت اما بدون داشتن پوست شیر) «سکه‌های گونه هیراکلس

هراتوس «همچنین ممکن است الگویی باشد که توسط هیرکادس برای نشان دادن ایزد آتش (آثر) مورد استفاده قرار گرفته باشد. علاوه بر این، ایزد آتش مانند هیراکلس دارای بدنی ورزیده است که لازم در این مورد به تکه‌های برجسته شده بر روی سینه‌های نیم تنه‌ی وی توجه شود که احتمالا نشان دهنده‌ی عضلات ورزیده‌ی وی بوده است. او در دست خود یک میله بلند آتشین نگه داشته است اما نه به مانند کوشانیان (و همچنین گوتاه‌ها و ساسانیان). ایزدان/شاهان تصویری از خودشان را بر روی سکه‌ها نمایش می دادند که در آنها بازوهای خود را بالانمی بردند و به حالت معمول هنرستانی با دستشان نیزه‌ای را نگه می داشتند. ایزدانی آشکارا مانند هیراکلس که گرزش را در دست داشت، نیزه‌ای را در دست نگه می داشتند و همچنین پوست شیر نیز می توانسته توسط آن‌ها به عنوان الگو یا حالتی برای شکل ایزدان و در راس آنها ایزد آتش مورد استفاده قرار بگیرد که در آن هر دو این ویژگی‌ها در ترکیب با هم آمده است. در نهایت، می دانیم که شانه‌هایی با زبانه‌های شعله آتش، یک نوآوری شمایل نگارانه کوشانی است (که برای شاهان نیز به کار می رفت) و این ویژگی سپس به تصاویر بودا منتقل شد. از منظر دیرینه انگاری، نویسه یونانی rho در نوشته‌های سکه‌ها به صورت تحریف شده ظاهر شده است به همان شیوه که بر روی مجموعه سکه‌های هیراکلس آمده است. (همانطور که در سال ۱۹۹۳ توسط کریب یعنی کسی که برای این مجموعه تاریخی را به حدود ۵۰ تا ۹۰ میلادی پیشنهاد کرده و شروع ضرب آن را توسط کجولاکدیزس میدانند، اشاره شده است). به نظر نمی رسد که نویسه rho شبیه به «P» باشد اما نسبتا شبیه است به «I» که برای اتمام جمله به کار می رفت. به-



تصویر ۱۱: نمایی از پشت سکه ضرب شده توسط هیرکادس با نقش موجود نیمه انسانی-حیوانی (طراحی از M. Minardi برگرفته از عکسی از O. Bopearachchi) در نوشته ی یونانی پشت سکه حالت مالکیت به کار رفته است. که این امر با روال معمول پادشاهان به عنوان ضرب کنندگان سکه تطابق دارد، از این رو، این عنوان چنین نوشته می شود:

ΟΡΔΗΘΡΟΥ ΜΑΚΑΡΟΥ (ΟΡΔΗΘΡΟΥ?)

بر اساس آنچه که نیکلاس سیمز ویلیامز و آنکا دن پیشنهاد داده اند، این نوشته را می توان به چندین شکل مختلف تفسیر نمود. چون در این نمونه از حالت مالکیت استفاده شده و شبیه به نام پادشاه بر روی سکه می باشد. بسیار آسان است که بیان کنیم که آن واژه یک صفت است و آن را تحت عنوان «دارنده ی بخت خوش اردتوروس (Ordēthros)» یا (شریک در بخت

نمونه های دارای کیفیت منتشر شده است. نشان می دهد که آنچه که اکنون از تصویر پرادرش موجود است، گونه متفاوتی از تصویر آن می باشد. در حقیقت، پیکره نیمه انسانی- حیوانی بر روی این سکه ها که به صورت تصویر خروسی با پاهای لاغر و با پرهای مشهود است که با سه پنجه جدا از هم نمایش داده شده و این پنجه ها تفاوت زیادی با پنجه های پرنده های دیگر دارد. همچنین، این پیکره دارای دم خروس می باشد (تصویر ۱۱). همانطور که در بالا اشاره شد، خروس از نشانه های روحانیون زرتشتی است. با این وجود، عنصر پدام (پنام) در این پیکره غایب است و به جای برسم نیز وی نیزه ای در دست دارد. در اواخر عصر کوشانی این گونه سکه ها گونه سکه های دارای نقش سروش- مهاسنا نامیده می شدند. لذا، به نظر می رسد در این نوع از سکه ها در پایان دسته این نیزه شعله ای قرار داشته که بالای این شعله نیز به بالای شانه های وی می رسیده است.^۱ شکل کشیده و عجیب و غریب کلاهی که این پیکره به سر دارد را هم شاید بتوان کلاه روحانیون دانست، اگرچه این نمونه شبیه به گونه ی شناخته شده سغدی نیست.^۲

در این باره نوعی همزمانی را میان هیراکادس و هیرکادس تشخیص داده است یا اینکه هیرکادس را جانشین بی درنگ سلف خودش یعنی هیراکادس می داند.

^۱ - همانطور که مشاهده می شود، این امر یک نوآوری شمایل نگارانه کوشانی می باشد (بنگرید به مبحث پر در تبصره ۲۲).

^۲ - مشخص کردن وجوه تمایز در جزئیات آن دشوار است، همچنین پوشش سر در نقاشی دیواری ممکن است یک تاج سه کنگره ای باشد که به وسیله ی یک شی کروی مانند احاطه شده است.

- علاوه، به نظر می رسد که نویسه delta و eta در نوشته ی روی سکه واژه آثر (ΟΡΔ[I]HΘΡΟΥ) وجود دارند، همچنین نویسه (?) iota نیز وجود دارد که این مورد می تواند تحریف شده ی rho باشد. چنانچه دقیقاً در میان eta و alpha به یک شکل قرار گرفته و همانطور در واژه HIAOY در نوشته روی برخی سکه های هیراکادس که به alpha اضافه شده است. روزنفیلد، در مطلبی در سال ۱۹۶۷ (۱۷)

انطباق دارد. شعله‌ی قرار گرفته بر بالای میله (بیرق) و شانه‌هایی با شعله‌هایی از آتش فروزان بیانگر وجه نمادین این پیکره است که تاکید بر ماهیت الهی آن دارد. در این زمان، این ایزد در بسیاری از خصوصیات خودش با پرادرش اشتراک داشت. باوجودی که او یاور و واسطه سروش بود. اواخر دوره کوشانی، نقش ایزدآتش بر پشت سکه ها امری بسیار رایج و مشخص بود که از منظرشمایل نگارانه دارای شمایی کاملاً انسانی بود احتمالاً آن را از تصویر خدای یونانی هفاستیوس (خدای آتش و فلز-م) اقتباس کرده بودند (تصویر a, b). به نظر می‌رسد که ارتباط ایزدآتش با پرندگان باشکوه آثار ماندگاری را از خود به جای گذاشته است. یک سکه مسی ضرب شده از قرن سوم م. توسط نخستین حاکم کوشانی- ساسانی (که نام وی ناخوانا) است نشان می‌دهد که او در حال تقدیم شراب به خدایان به واسطه ریختن آن بر روی پرنده ای می‌باشد که احتمالاً یک عقاب بوده است (Jongeward & Cribb, 2015, p 203, (pl. 54, No. 2142).



تصویر ۱۲: دینار طلایی کوشانی با نقش آثر (ایزد آتش).

تصویر A: کانیشکا. تصویر B: هویشکا

(©Coinindia; ©CNG 105 – Lot 545)

خوش اردتوروس) ترجمه کنیم. با این وجود، همچنین این پیکره می‌تواند به عنوان پیکره‌ای الهی شناخته شود که نقش او همراه با تصویر شاه بر سکه ضرب شده است. اگر چنین باشد، می‌توان آن را تحت عنوان «اردتوروس خوشبخت» ترجمه نمود. بنابراین، در اینجا آشکارا تصویر اردتوروس به عنوان ایزد تصویر شده است ولی آیا او کسی است که می‌تواند این ایزد باشد؟

به احتمال زیاد در ریشه شناسی زبان های ایرانی واژه اردتوروس برابر است با (ṛtaīia.āθr) که به معنی آتش اشته (اشا) می باشد. اگرچه، در اوستا یا زبان های ایرانی متاخرتر به این واژه مستقیماً اشاره نشده اما ترکیب این واژه با واژگان دیگر باعث به وجود آمدن ترکیبات بسیار خوبی شده است. زیرا که میان آتش و اشاوهِشتا (در پارسی میانه اردوهیشت - Ardwaḥišt) پیوند نزدیک و دائمی‌ای وجود داشته است. ایزد زرتشتی بلند مرتبه‌ای که مسئول انجام امور آئینی و عنصر آتش بوده است. در گات ها که قدیمی ترین و از بخش های بسیار مهم کتاب اوستا است، ما اصلی را تحت عنوان (Āθrō ašā.aojanhō) می بینیم که به معنی « آتش دارای نیروی اشته » می باشد (یشت، ۴۳.۴ و ۳۴.۴). در سغدی، نام ایزد آتش (āθr) بود که به شکل اش (āš) تلفظ می شد اما نام نوشته شده بر سکه می‌تواند بازتاب یک قاعده صرفی کهن تر باشد یا اینکه شاید از نظام آواشناختی زبان بخارایی متقدم پیروی می‌کرده که دقیقاً با معیارهای بعدی سغدی مطابقت نمی‌کرده است. همچنین واژه MAKAPPOΣ (که اغلب تحت عنوان MAKAPPOΣ به آن اشاره شده است) که به معنی «بخت خوش» است، که می‌توان آن را برابر یونانی واژه اوستایی (xvarənahuuant) پنداشت که گونه سغدی آن فرخنده (farnkhund) می باشد که صورت پارسی میانه آن فرخ (farrokh) است که معانی مشابه ای می‌دهد و همراه با ایزدآتش در مراسم های آئینی می‌آمده است. نام برخی از افراد خاندان ساسانی نیز اغلب به صورت ترکیبی از دو نام بود مانند آدر-آردگ، آدر-آردی، آدر-فرخ که با تفاسیر ما نیز همخوانی دارد (Gignoux, 1986, Nos. 30, 32 & 58). هرچند که ممکن است احتمال ما کامل کننده تفسیر نوشته‌ی روی سکه ها باشد و آشکار است که تصویر ترسیم شده با ویژگی های ایزدآتش (Ātar / Āthar)

در سرخ کوتل، که بهترین نمونه شناخته شده از مجموعه پرستشگاه های دودمانی کوشانیان است، یک آتشدان از لایه استقرار دورۀ ساسانی یافت شده که نشان دهنده سکویی است که توسط عقاب ها احاطه شده و در طول دورۀ ساسانی به این مجموعه اضافه شده است (Schlumberger et al, 1983, pp.38-46, pp.100-102&142-143; plans XXXVI-XXXIX, pls. 25-27). به علاوه، یک نقش برجستۀ تمام نشده از بخش بالایی جایگاه مقدس ارگ این مجموعه کشف شده که سنگ موجود در آن در یک نیکمت سنگی در درون برج XIII پریولوس (به فضایی محصور در جایگاه مقدس پرستشگاه ها می گویند که با دیوارهایی که تمنوس نام دارد از دیگر بخش ها جدا می شد.) مجدداً مورد استفاده قرار گرفته است. این نقش برجسته دربردارندۀ تصویر دو پرنده است که یکی از آنها شاید یک طاووس (؟) و دیگری یک جوجه خروس است که بر روی آنچه که ما گمان می کنیم یک محراب باشد ایستاده اند^۱ (Schlumberger et al, 1983, p.111; pl. 55, no.161). همچنین، بر یک سکه ی زرین که توسط هرمزد دوم فرمانروای کوشانی-ساسانی در بلخ ضرب شده، این فرمانروا را در حال تقدیم شراب به خدایان در پیشگاه تندیس آنهایتا را نشان می دهد که این امر به واسطه نوشته روی سکه مشخص می شود (تصویر ۱۳). در اینجا به جای آتشدان در مقابل وی یک پرنده قرار دارد که متأسفانه شناخت گونه ی آن دشوار است، لذا،

(شاید یک طاووس؟) باشد که شراب تقدیم شده به خدایان را دریافت می دارد (Cribb, 1990, pp.151-193, pls. I-VIII). در بخشی از کتاب کارنامه اردشیر پایکان *Kārnamag* (X.7) *Ardashir* که داستان افسانۀمانندی به زبان پارسی میانه درباره ی بنیان گذار دودمان ساسانی است، آمده که خروسی سرخ رنگ شاه را از رویدادی مخاطره آمیز نجات داد. این امر صراحتاً نشان دهنده ی آذرفرنبغ، آتش آئینی ساسانیان در ایران است. در این مرحله تصمیم گیری در مورد این امر دشوار است اما باید مشخص کنیم که شمایل نگاری سروش در کجا نخستین بار شکل گرفته است. اگر در ابتدا بپذیریم که در تاریخ گذاری اولیه سکه های هیرکادس پیوند نزدیکی میان خروس و آتش وجود دارد، شاید بتوان این مورد را به ناحیه بخارا نسبت داد. اگر چنین باشد، می توان آن را به این سرزمین نسبت داد که از الگوهای شمایل نگارانه آکچاخان قلعه که از منظر نوآوری دارای ارزش بسیاری می باشد پیروی نموده اند. بنابراین، این ابداع را باید به خوارزم و هنرمندان آن و روحانیون آن سرزمین که همه آنها به محیطی اشرافی و سلطنتی تعلق داشتند و الهام بخش این فعالیت ها بودند، نسبت داد. نکته اصلی این است که این نوآوری شمایل نگارانه در اوایل دوران مورد بحث و در محیطی زرتشتی در خوارزم و سغد رخ داد و در آنجا بسیار بارور شد که این نتیجه ی کاملاً غیر منتظره به علت فعالیت های اخیر سکه شناسان و

^۱ - از بلوک سنگی ای که نقش برجسته نانمایی بر آن تصویر شده ابعاد 35×26 سانتی متر باقی مانده است. هر دو پرنده بر روی برگ های کنگری شکل تزیینات محراب تصویر شده اند، اما در حالی که طاووس در پس زمینه ظاهر شده جوجه خروس از نمای نزدیک هویدا است. علاوه بر نقش پرندگان در این محراب، نقش برجسته ای که در بخشی از آن اشراف کوشانی تصویر شده و رو به سمت راست می نگرند نیز حکاکی شده است و آنها در جهت مخالف پرندگان قرار دارند و در دست شان یک حلقه گل یا دیهیم که نماد اعطای امتیاز باشد گرفته اند. از این رو، این صحنه حداقل رو به سمت راست ادامه می یافته و این را می توان درک نمود که این نقش برجسته

بخشی از یک حاشیه تزیینی (افریز) را تشکیل میداده است که ما پیشتر نمونه ای از آن را نداشتیم. بنابراین، ما تنها می توانیم درباره ی آن حدس هایی بزنیم یا شاید فقط بتوانیم این احتمال را که در نظر داشته باشیم که شاید آن مرتبط با پرستشگاه اصلی کوشانیان یعنی پرستشگاه A بوده است، که امری واضح به نظر می رسد. با این وجود، در حقیقت در این صحنه مسلماً یک ارتباط معنایی بصری عناصر محراب، طاووس، جوجه خروس و اشراف کوشانی وجود داشته است. همانطور که پرنده ها رو به سوی مرد تعظیم کننده می نگرستند که در حال دریافت دیهیم و یا شاید در حالت احترام گذاشتن بوده است.

باستان شناسان و بخش عمده ای از کشفیات هیئت مطالعاتی قره
قالپاق-استرالیا در خوارزم باستان حاصل شده است.



تصویر ۱۳: پشت سکه ی طلایی کوشانی-ساسانی ضرب شده در بلخ، سده ۴ میلادی، (©J. Cribb)

سپاسگزاری

نسخه اولیه این نوشته نخستین بار توسط نویسندگان آن در گردهمایی بیست و پنجمین سالگرد هیئت علمی قره قالپاق - استرالیا (KAE)، ارائه شده است که در سپتامبر ۲۰۱۹ در شهر بیرونی برگزار شد.

منابع و مآخذ

- . Berdimuradov, A.E., Bogomolov, G., Daepfen, M., Khushvaktov, N. (2008). A New Discovery of Stamped Ossuaries near Shahr-i Sabz (Uzbekistan). *Bulletin of the Asia Institute* 22, pp. 137-142.
- . Betts, A.V.G., Bonnat, M., Kidd, F., Grenet, F., Khoshimov, S., Khozhaniyazov, G., and Minardi, M. (2015). Des divinités avestiques sur les peintures murales d'Akchakhankala, Ouzbékistan. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions ET Belles-Lettres* 3, pp. 1369-1396.
- . Betts, A.V.G., Grenet, F., Yagodin, V.N., Kidd, F., Minardi, M., Bonnat, M., and Kashimov, S. (2016). The Akchakhan-kala Wall Paintings: New Perspectives on Kingship and Religion in Ancient Chorasmia. *Journal of Inner Asia Art and Archaeology* 7, pp. 125-165.
- . Boyce, M. (1977). *A Persian Stronghold of Zoroastrianism*. Oxford:

Clarendon Press.

. Boyce, M. (1982). *A History of Zoroastrianism. Volume 2. Under the Achaemenians*. Leiden: Brill.

. Cribb, J. (1990). Numismatic Evidence for the Kushano-Sasanian Chronology. *Studia Iranica* 19, pp. 151–19.

. Cribb, J. (1993). The ‘Heraus’ Coins: their Attribution to the Kushan King Kujula Kapdphises, c. 30–80 AD. In: G. Le Rider and M. Price, eds., *Essays in Honour of Robert Carson and Kenneth Jenkins*. London: Spink, pp. 116–140.

. De la Vaissière, É. Riboud, P. and Grenet, F. (2003). Les livres des Sogdiens (avec une note additionnelle par Frantz Grenet). *Studia Iranica* 32 (1), pp. 127–136.

. Ghazanfari, K. (2011). *Perceptions of Zoroastrian realities in the Shahnamah*. Berlin: Logos.

. Gignoux, P. (1986). *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique (Iranisches Personennamenbuch, Bd. II, Mitteliranische Personennamen, Fasz. 2)*. Vienna: VÖAW.

. Grenet, F. (1993). Bāmiyān and the Mihr Yašt. *Bulletin of the Asia Institute* 7, pp. 87–94.

. Grenet, F. (2003). Mithra, dieu iranien: Nouvelles données. *Topoi* 11, pp. 35–58.^[1]_{SEP}

. Grenet, F. (2015). Zoroastrianism in Central Asia. In: M. Stausberg and Y.S.-

D.Vevaina, eds., *the Wiley-Blackwell Companion to Zoroastrianism*. Malden, Oxford: Wiley-Blackwell, pp. 129–146.

. Grenet, F. (2016). “Mithra ii”, *Encyclopaedia Iranica*, online edition, 2016, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/mit-hra-2-iconography-in-iran-and-central-asia>

. Grenet, F. (2018). Was Zoroastrian Art Invented in Chorasmia? In: M. Minardi and A. Ivantchik, eds., *Ancient Chorasmia, Central Asia and the Steppes. Cultural Relations and Exchanges from the Achaemenids to the Arabs. Proceedings of the International Conference Held in Bordeaux, France, 17–18 October 2016 (Ancient Civilizations from Scythia to Siberia 24/1–2, Special Volume)*. Brill: Leiden, pp. 69–86.

. Grenet, F., Riboud, P., and Yang, J. (2004). Zoroastrian Scenes on a Newly Discovered Sogdian Tomb in Xi'an, Northern China. *Studia Iranica* 33, pp. 273–284.

. Jongeward, D., and Cribb, J. (2015). *Kushan, Kushano-Sasanian, and Kidarite Coins. A Catalogue of Coins from the American Numismatic Society*. New York: The American Numismatic Society.

. Khāliqī-Muṭlaq, J., ed. (1988–2008). Abū al-Qāsim Firdausī *Shāh-nāma*. New York: Bibliotheca Persica.

. Kreyenbroek, G. (1985). *Sraoša in Zoroastrian Tradition*. Leiden: Brill.

- . Minardi, M. (2018). The Oxus Route toward the South: Persian Legacy and Hellenistic Innovations in Central Asia. In: M. Minardi and A. Ivantchik, eds., *Ancient Chorasmia, Central Asia and the Steppes. Cultural Relations and Exchanges from the Achaemenids to the Arabs. Proceedings of the International Conference Held in Bordeaux, France, 17–18 October 2016, (Ancient Civilizations from Scythia to Siberia 24/1–2, Special Volume)*. Brill: Leiden, pp. 87–154.
- . Minardi, M. (2020). The Ancient Chorasmian Unbaked-Clay Modelled Sculptures: Hellenistic Cultural ‘Impacts’ on an Eastern Iranian Polity. In: L. Greaves & A. Hardy, eds., *Religion, Society, Trade and Kingship. Art and Archaeology in South Asia along the Silk Road 5500 BCE – 5th Century CE (South Asian Archaeology and Art 2016, Volume 1)*. New Delhi: Dev Publishers, pp. 195–208.
- . Minardi, M. (forthcoming 2021a). Ossuary Burials of the Sultan-Uiz-Dag. Some Considerations on the Relation between Archaeology and Vendīdād. *Archäologie in Iran und Turan*.
- . Minardi, M. (forthcoming 2021b). Notes on the Elaboration and Transmissions of Iconographic Elements in Central Asia and India before the Kushans: the Zoroastrian ‘Bird-Priests’, *Kinnaras* and Sirens. *East and West*.
- Minardi, M., and Amirov, Sh. (2017). The Zoroastrian Funerary Building of Angka Malaya. *Topoi* 21 (1), pp. 11–49.
- . Rapoport, Yu. A., and Nerazik, E.E. (1984). *Toprak-Kala. Dvorets (Trudy Khorezmskoï arkheologo-étnograficheskoi ékspeditsii AN SSSR 14)*. Moscow: Nauka.
- . Rosenfield, J.M. (1967). *The Dynastic Art of the Kushans*. Berkley: University of California Press.
- . Schlumberger, D., Le Berre, M., and Fussman, G. (1983). *Surkh Kotal en Bactriane. Volume 1: Les temples: architecture, sculpture, inscriptions (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 25)*. Paris: Éditions de Boccard. [SEP]
- . Shenkar, M. (2014). *Intangible Spirits and Graven Images: The Iconography of Deities in the Pre-Islamic Iranian World*. Leiden, Boston: Brill.
- . Sims-Williams, N. (2004). The Bactrian Inscription of Rabatak: A New Reading. *Bulletin of the Asia Institute* 18, pp. 53–68

آی خانم پس از ۱۴۵ ق.م (دوره استقرار فرعی)^۱

لوریان مارتینز-سوه (الف)

برگردان: بهزاد صداقتی (ب)^۲

الف) دانشگاه لیل، فرانسه.

ب) دانش آموخته دکتری باستان شناسی گرایش دوران تاریخی دانشگاه تهران.

چکیده

استفاده می نمودند. این افراد از مصالح ساختمانی و اشیاء فلزی و اثاثیه موجود بهره برداری کرده و حتی سفالینه‌های ساکنانی که شهر را ترک کرده بودند را نیز دوباره مورد مصرف قرار دادند. بقایای جایگاه مقدس نیز نشانگر فعالیت افرادی است که آنجا را تحت سلطه خود درآورده و عهده‌دار امور جاری و نگه داری از آن بودند، اما کارکرد آئینی این مکان در این زمان دسوخوش تحولات اساسی‌ای شد. همچنین این پژوهش در پی بازبینی فرضیاتی در خصوص نقش مردم کوچ رو این دوره می‌باشد.

کلید واژگان

هلنیسم در باختر، آی خانم، دوره استقرار فرعی، پرستشگاه طاقچه‌های کنگره دار، آئین‌ها، فعالیت‌های بازسازی، یوئه چی، سکا.

حمله‌ای که باعث ویرانی شهر آی خانم در حدود ۱۴۵ ق.م شد، رویدادی مهم و کلیدی در تاریخ این شهر بود. این امر سرآغاز دوره‌ای شد که به آن دوره استقرار فرعی گفته می‌شود که مدت زمان کوتاهی را دربرمی‌گیرد. لذا، تلاش می‌شود تا به مطالعات کلی پیرامون آخرین دوره تاریخ این شهر پرداخته شود، که این امر برپایه گزارش‌ها و اطلاعاتی که پیش‌تر منتشر شدند، انجام می‌شود. به علاوه، شواهد دیگری نیز در رابطه با مطالعات پیوسته‌ای که درباره‌ی جایگاه اصلی مقدس (صفة مقدس) که از این پس به آن فقط جایگاه مقدس می‌نامیم نیز مطرح می‌شود. افراد اندکی در شهر آی خانم پس از رویداد های ۱۴۵ ق.م زندگی می‌کردند که این افراد عمدتاً در ساختمان‌های همگانی و شخصی زندگی می‌کردند و با بازسازی پایتخت غنی و سابق یونانی-باختری‌ها از آن

1-Martinez-Sève, L. (2018). Ai Khanoum after 145 BC: The post-palatial occupation. In A. Ivantchik & M. Minardi (Eds.), Ancient Chorasmia, Central Asia and the steppes: Cultural relations and exchanges from the Achaemenids to the Arabs (pp. 354-419).

^۲ - من مایلم از ف. گرته، گ. لیکویو، ب. لیوننه، م. میناردی، ک. راپین و س. واتسون برای کمک‌ها و اشاراتشان سپاسگزاری کنم اما من به تنهایی مسئولیت نظرات بیان شده در این نوشته را می‌پذیرم.

مقدمه

در حدود ۱۴۵ ق.م رویدادهای سهمگینی در شهر آی خانم پیش آمد که این امر بر اساس شواهد موجود، به خوبی مشخص است (تصویر ۱). در پی این رویداد طبقه‌ی نخبه و اشرافی یونانی این شهر از میان رفت. بدین صورت که این افراد یا از آنجا گریختند یا کشته شدند. این شهر در زمان پادشاهان یونانی- باختری به عنوان یکی از مراکز اصلی باختر بنا شده بود و احتمالاً در زمان اوکراتیدس این شهر را به پایتخت اصلی سرزمین باختر برگزیده بودند زیرا در این زمان وی از تسلط بر شرق باختر محروم شده بودند. با این وجود، این رویداد نشانگر زوال و نابودی این شهر پس از آن نیست (تصویر ۲، ۳). شواهد باقی‌مانده نشان دهنده وجود ساکنان بعدی در این شهر می‌باشد و این امر در تمامی یافته‌های کاوش‌های باستان‌شناسی که به سرپرستی پل برنارد^۱ انجام شده، کاملاً آشکار است. در مورد این حقیقت که در خلال این دوره این شهر دستخوش تغییرات عمیق و اساسی شده، در میان پژوهشگران یک اتفاق نظر وجود دارد. بنابراین، این مرکز برای مدتی طولانی یک مرکز سیاسی نبوده و از آن به عنوان یک سکونتگاه برای ساکنان مجدد یاد شده است. زیرا آنها از این شهر و ساختمان‌های دوره یونانی- باختری آن به عنوان مکانی برای استقرار مجدد استفاده کردند و ساختمان‌های آن را نیز از فلزات و مصالح موجود در آن‌ها خالی نمودند. فرهنگ یونانی در این مدت کوتاه نقش مهمی در زندگی مردمان مهاجری که با خودشان الگوها و رسومات شاخص خود را آورده بودند، نداشت. از این رو، احتمالاً آن‌ها ارزش‌های هلنیستی که سابقاً وجود داشت را به طور کلی به عنوان وجه مشخصه نخبگان محلی گرامی می‌داشتند ولی بسیاری از جنبه‌های این دوره همچنان هنوز ناشناخته باقی مانده و هرگونه گمان در مورد استقرار این دوره امر دشواری است. داده‌های تغییر پذیری در این خصوص منتشر شده است، به‌ویژه از این جهت که نتایج کاوش‌های دافا (هیئت باستان‌شناسی

فرانسه در افغانستان) پیشتر به تدریج و پس از اتمام کاوش‌های هر فصل منتشر می‌شده و در برخی موارد نیز تغییرات بنیادینی در آنها به وجود آمده است. به عنوان مثال، در حالی که بازبینی نخستین یافته‌های کاوش‌ها توسط پل برنارد این گمان را مطرح نمود که مرحله‌ی نهایی تاریخ این شهر در حدود سده نخست قبل از میلاد الی سده نخست میلادی می‌باشد^۲ (Bernard, 1968, Bernard, 1973, pp. 110-111) Bernard, 1969, p. 354; Bernard, 1970, pp. 279; 301). برنارد پس از مطالعه یافته‌های کاوش‌های سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ نتیجه گرفت که محله اشرافی میان آرامگاه کنیاس و ورودی کاخ قرار گرفته است. از این رو، وی در سال ۱۹۶۷ م. در این بخش کاوش نمود. او سپس در سال ۱۹۶۸ م.، بقایای آخرین دوره در ورزشگاه و پرستشگاه طاقچه‌های کنگره دار (temple aux niches indentées) را مورد کاوش و مطالعه قرار داد. در پی این کاوش‌ها مشخص گردید که در ناحیه شهری در دوره پایانی حیات شهر تراکم بالای جمعیتی زیادی وجود داشته است. اگرچه برنارد بعدتر نظرش را در این خصوص تغییر داد. او در آخرین مقاله‌اش به صورت مختصر در مورد یافته‌های آی خانم نوشته است که این شهر در حدود ۱۴۵ ق.م متروک شده که بر اساس این نظر، طول مدت استقرار فرعی در این محوطه را به پنج سال کاهش داده است (Bernard, 2006, p. 66). اعضای هیئت باستان‌شناسی برنارد نیز از نظریات وی پیروی نمودند. در سال ۱۹۸۳، گوئیلاومه^۳ مطرح نمود که استقرار مجدد در سر درورودی یادمانی پرستشگاه (Propylaea) که برای رسیدن به ناحیه کاخ از خیابان اصلی آن عبور می‌کردند برای مدتی طولانی وجود داشته است (Guillaume, 1983, p. 27). تا اینکه در سال ۱۹۸۳ س. وئووه^۴ آن بخش را مورد ارزیابی قرار داده و عنوان نمود که مرحله پایانی استقرار در ورزشگاه (جمنازیوم) بیست سال به طول انجامیده است (Veuve, 1987, p. 109). بر اساس گزارش موجود

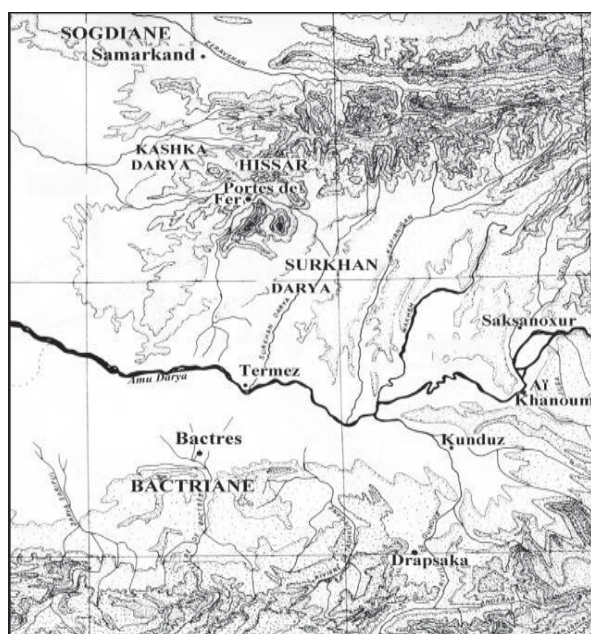
^۳ - Guillaume, O.

^۴ - Veuve, s.

^۱ - Paul Bernard

^۲ - (او حتی در این نوشته بیان نموده است که این شهر قطعاً در پایان سده یکم میلادی متروک شده است "aux environs de notre ère" (یا در حدود همان دوران).

شود، او پیشنهاد نمود تا عبارت استقرار فرعی برای این دوره مورد استفاده قرار بگیرد که بار منفی کمتری نسبت به عبارت فرانسوی (*tardif*) دارد^۵ (Bernard, 2013, p. 147). زیرا که برنارد، پیش تر و در گزارش های اولیه خودش اصطلاح دیرآمدگان استفاده می کرد که معنی تازه واردان را نمی دهد. بدین جهت، ما نیاز داریم تا بر اساس شواهد ثبت شده و گزارش های منتشر شده دوره استقرار فرعی را از نو مورد ارزیابی مجدد قرار بدهیم (Bernard, 1968, p. 179). همچنین، از دیگر اطلاعات تازه و غنی فراهم آمده به وسیله ی مطالعات مداوم بر روی جایگاه مقدس بهره ببریم. هدف این پژوهش نیز بیان این مسئله بدون ادعا نهایی و قطعی بودن است.



تصویر ۱: نقشه باختر

(طراحی شده توسط B. Leguyot & L. Martinez-
(Sève

ک. راپین^۱ در سال ۱۹۹۲ بیان نمود که امکان ندارد آخرین مرحله استقرار در بخش خزانه کاخ بیش از پنج سال به طول انجامیده باشد. بر این اساس، به نظر می رسد که این امر به حقیقت نزدیک تر باشد زیرا گونه های سفالی مشابه ای از میان بقایای استفاده شده پس از ۱۴۵ ق.م بدون اینکه دچار دگرگونی های قابل توجهی نسبت به دوره ی یونانی-باختری شده باشند، ادامه یافتند. مطابق با نظر ب. لیونه^۲ شواهد محکمی بر این موضوع دلالت دارند که دوره آخر حیات شهر مدت زمان کوتاهی بوده و مدت زمانی که وی برای این دوره برآورد کرده از چند ماه تا چند سال را شامل می شود (Lyonnet, 2013, p. 183). زیرا که، اگر این مدت طولانی تر بود می بایست شکل و شیوه های تولید ظروف دچار دگرگونی می شد. فرضیه وی به صورت کلی مربوط به شهر می شود ولی دیگر ارزیابی های صورت گرفته فقط بخش های به خصوصی را مورد مطالعه قرار داده اند. از این رو، این امر می تواند فرضیه ای باشد که بر پایه آن استقرار مجدد در خزانه برای مدت کوتاه تری نسبت به ورزشگاه یا دروازه ورودی کاخ ادامه داشته است. بر این اساس، تاکنون هیچکس به جز ج. دلرنر^۳ در این مورد پژوهشی را انجام نداده است. او اخیراً عنوان نموده که ساکنین این شهر آن را در اواخر سده نخست ق.م ترک کرده اند^۴. با این وجود، پ. برنارد نظریات خودش در آخرین مجلد از سری مجموعه (*Fouilles d'Ai Khanoum*) یا گزارش حفاری های آی خانم را بازبینی نمود و بیان کرد که محله اشرافی میان آرامگاه کنیاس و ورودی کاخ گسترده شده بوده است. او گمان کرده که ضروری است تا در آخرین دوره حیات شهر تجدید نظر کند و عنوان کرد که این دوره ممکن است کوتاه تر از زمانی که پیش تر برآورد کرده بوده، باشد. همچنین، ویژگی های آخرین ساکنان آن مانند مدت اقامت شان کوتاه و بی اهمیت توصیف شده است. از آن جایی که، آخرین دوره تاریخ شهر آی خانم پس از ویرانی کاخ آغاز می

^۵ - این عبارت در زبان فرانسوی به معنی دیر آمده می باشد. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به پاورقی شماره ۳۱۳ در مقاله برنارد (Bernard, 2013, p. 151) رجوع شود.

^۱ - Rapin, C.

^۲ - Lyonnet, B.

^۳ - Lerner, J.D.

^۴ - ج. دلرنر با استفاده از کتیبه ها و منابع سکه شناسی نتیجه گرفته است که

نخبگان یونانی تا نیمه اول سده نخست ق.م در شهر آی خانم باقی ماندند. برای

ملاحظات انتقادی در این باره رک (Holt, 2012)

ویژگی های دوره ی استقرار فرعی در آی خانم

شهر آی خانم در دوره ی استقرار فرعی تفاوت های عمده ای را با گذشته خود در دوره ی یونانی- باختری دارد، که این امر هم شامل منازل شخصی و هم شامل فعالیت های ساکنان شهر می شود. در دوره استقرار فرعی شواهد موجود در زندگی اجتماعی ساکنان نشان دهنده منشأ بومی آنان است و بر اساس شواهد باستان شناسی این نکته اثبات می شود که در این مقطع نخبگانی که پیش تر قدرت سیاسی و نیروی نظامی را در اختیار داشتند، به طور قطع غایب بودند^۱.

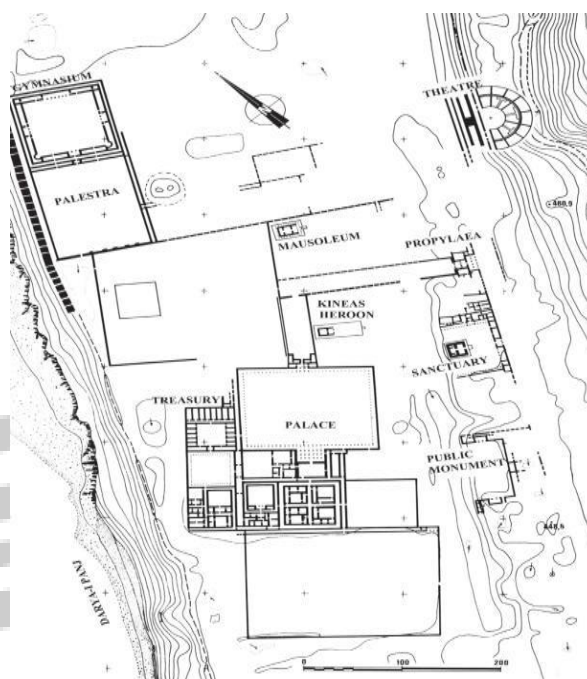
منازل شخصی

بحث اصلی، پیرامون یکی از عناصر مهم و قابل ملاحظه ی دوره ی استقرار فرعی در آی خانم یعنی پدیده استقرار مجدد و دگرگونی ساختمان های دوره ی یونانی- باختری می باشد. لازم به ذکر است که افرادی که در دوره استقرار فرعی در شهر اقامت کرده و در منازل شخصی و ساختمان های همگانی شهر ساکن شدند. این ساختمان ها را میان خود تقسیم کرده و به صورت واحد های مجزای خصوصی درآوردند. بر این اساس، در چندین ناحیه مانند بخش های پایینی شهر دو مرحله (فاز) جداگانه استقرار مجدد مشخص شده که با یکدیگر ویژگی های مشابهی دارند و نخستین مرحله آن بی درنگ پس از رویدادهای حزن انگیز حدود ۱۴۵ ق.م آغاز می شود. در اغلب موارد، کف آخرین لایه ی استقرار یونانی- باختری دوباره مورد استفاده قرار گرفته اما در برخی مواقع ساکنین جدید یک لایه ای جدید در چند سانتی متری بالای لایه ی قدیم بنا نمودند. بقایای مرحله دوم عموماً از اهمیت کمتری برخوردار است و عمدتاً دارای یک لایه ی بین ۵۰ تا ۷۰ سانتی متری تشکیل شده که بر بالای ویرانه ی لایه های پیش از ویرانی سازه ها و فروپاشی سقف ها تشکیل شده است.



تصویر ۲: پلان شهر آی خانم

(طراحی شده توسط J.-C. Liger and G. Lecuyot).



تصویر ۳: پلان بخش مرکزی شهر آی خانم

(طراحی شده توسط J.-C. Liger).

این امر را به عنوان بازنمود قدرتی که در این شهر به صورت پیوسته وجود داشته اثبات نمی کنند.

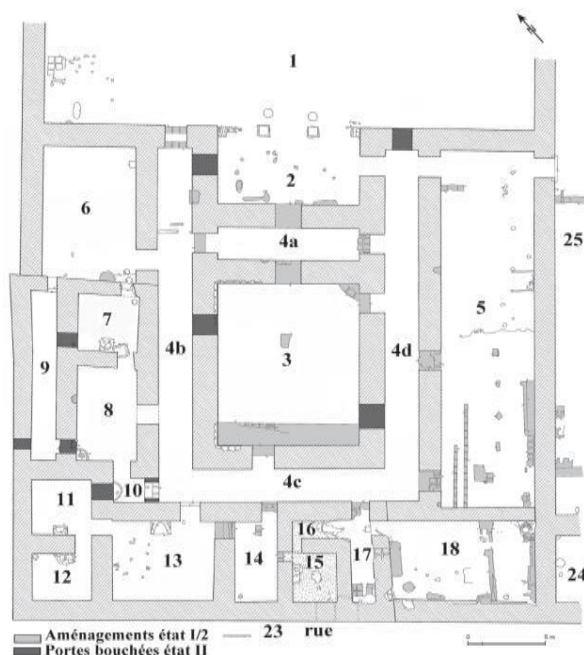
^۱ - بر خلاف عقیده (Lerner, ۲۰۱۱)، کتیبه ای که بر روی شمشلی نقره ای که در خزانه یافت شده حک شده متعلق به یک قدرت عشایری پنداشته شده است. (Rapin, 1992, pp.34-35, 288) با این وجود، هیچکدام از شواهد موجود

استقرار مجدد در منازل شخصی

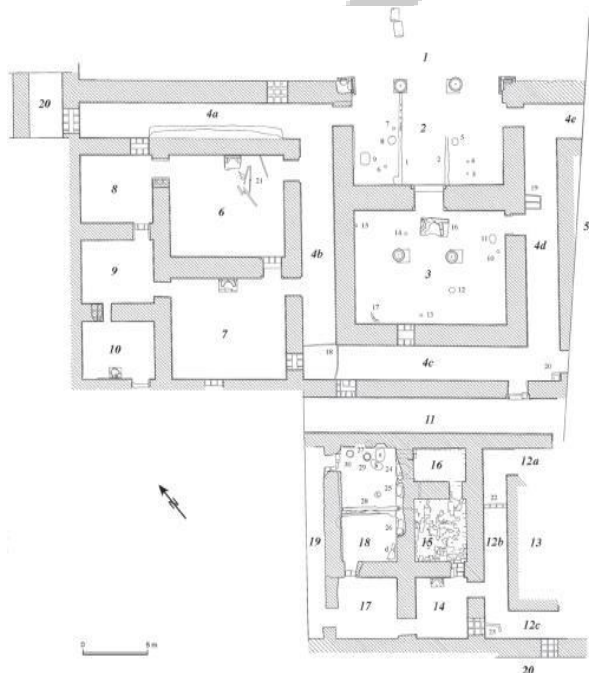
دو عمارت بزرگ و اشرافی شهر به ویژه بازتاب دهنده ی استقرار مجدد بودند که یکی عمارت محله جنوب غربی بود و دیگری عمارتی بود که خارج از حصار شهر قرار داشت^۱ (Lecuyot, 2013, pp. 37-44). بقایای کشف شده از دوره استقرار فرعی شامل لوله های زهکشی ابتدایی، دیوارهای خشتی کوتاه، نیمکت ها و پایه ستون ها می شود. بعضی از آتشدان ها نیز در این دوره ساخته شده و گاهی حتی راهرو ها نیز به مکان های مسکونی تازه ای تبدیل شده بودند. این آتشدان به شکلی ساده در کف زمین و دیوارهای خانه ها کنده شده بودند و در برخی مواقع از شیوه های پیچیده تری برای ساخت آن ها استفاده شده بود و در نمونه هایی حتی برای ساخت آنها از محل قرارگیری کوزه ها مجددا استفاده شده بود. ساکنین جدید شهر از این فضا ها همچنین برای گرمایش و پخت خوراک بهره می بردند که این امر شامل پخت نان هم می شد (که در زبان محلی به آن تندور یا همان تنور) می گویند. حمام های عمارت در زمانی که از کارکرد اصلی خودشان را به دلیل ویرانی وسایل تامین و گرمایش آب از دست دادند، با ساخت چند راهرو جدید بسته شدند که برخی از این راهرو ها با ساخت دیوارهای پرده مانند که تا بالا امتداد نمی یافت (تیغه) به محل سکونت تبدیل شدند. البته برخی از این راهرو ها نیز با دیوارهای محکم و قطوری که فضاها را از هم جدا می کرد و با درهای ورودی تنگ و باریک که توسط ساکنین جدید ساخته شده بود کاملاً از سایر قسمت ها جدا شده بودند (Lecuyot, 2013, pp. 17, 107). این امر نشانگر این واقعیت است که از مسیر های گردش در عمارت از نو سازمان بندی و طراحی شده بودند. از این رو، دشوار است تا بتوانیم تعیین کنیم که همه ی این قسمت های جدید در دوره ی استقرار فرعی ساخته شده اند. بنابراین، ممکن است بعضی از این قسمت ها متعلق به دوره های متقدم تر بوده اند. استقرار مجدد در بسیاری از اتاق های عمارت محله ی جنوب غربی صورت گرفته است (تصویر ۴). با این وجود، هیچ چیزی نشان

نمی دهد که این خانه نظیر دیگر ساختمان ها، قسمت بندی شده یا اینکه میان چند خانواده به صورت اشتراکی مورد بهره برداری قرار گرفته است. برخی از زباله های نهشته شده توسط مردمی که در آن نزدیکی زندگی می کردند، در بخش شمالی حیاط خانه انباشته شده و این امر نشانگر فقدان توجه به نگهداری فضاها و تاسیسات همگانی می باشد. دومین مرحله استقرار مجدد در عمارت از اهمیت کمتری نسبت به مرحله اول برخوردار است و عمدتاً بر بخش جنوبی آن یعنی جایی که چندین اتاق که ممکن است قبلاً هریک بخشی مجزا از عمارت بودند، متمرکز است (تصویر ۴، شماره ۱۵ الی ۱۸) در این دوره اثاثیه موجود در آن بخش ها از جزئیات و دقت کمتری به ویژه در مورد اجاق ها برخوردار است. در عمارت خارج از شهر (تصویر ۵) قطعاً بقایای مرحله نخست استقرار مجدد به صورت متمرکز در برخی نقاط وجود دارد. نیمه شمالی این عمارت ویران شده که مطابق با نظر کاوشگر این رخداد در حدود ۱۴۵ ق.م یعنی همان زمانی که آتش سوزی گسترده ای کاخ را نابود ساخته، به وقوع پیوسته است. این امر شاهدی از پایان دوره یونانی-باختری و آغاز دوره استقرار فرعی در این محوطه می باشد (Lecuyot, 2013, p. 133). اگرچه هیچ امری از این فرضیه که یک همزمانی میان این دو رویداد ویرانگر وجود داشته پشتیبانی نمی کند. بنابراین، دو مقوله ممکن است حتی با هم بی ارتباط نیز باشند. باستان شناسانی که عمارت بیرون از شهر را کاوش کرده اند بر این گمان اند که این عمارت در طول دوره ی یونانی-باختری دستخوش بازسازی شده و ده عدد از درهای آن با دیوارکشی بسته شده است. بنابراین، باستان شناسان در این سازه مرحله ای را مربوط به دوره یونانی-باختری مشخص نموده اند. مرحله نخست بازسازی در این ساختمان شبیه به طرح اولیه بنا می باشد (مرحله II/1 و مرحله دوم بازسازی در این ساختمان به دوره ی پس از بستن و دیوارکشی درها بر می گردد (مرحله II/2)، آتش سوزی در این بنا نیز پس از تغییرات در دوره ی دوم رخ داده است. اگر ما بپذیریم که این امر در دوره استقرار فرعی روی

^۱ - برای عمارت محله جنوب غربی رجوع کنید به صفحات ۱۰۴ الی ۱۳۳ و به طور کلی برای اطلاع از عمارت خارج از شهر رجوع کنید به صفحات ۱۰۹ الی ۱۳۴.



تصویر ۴: پلان عمارت محله جنوب غربی، پلان دوره استقرار فرعی (طراحی شده توسط G. Lecuyot).



تصویر ۵: عمارت خارج از شهر، پلان دوره استقرار فرعی (طراحی شده توسط G. Lecuyot).

داده و نه در اواخر دوره یونانی-باختری، این نکته را نیز باید بپذیریم که حداقل برخی از درها در دوره ای متقدم تر از دوره ی استقرار فرعی بسته شده بودند و نه پس از آن و این فرض در این جا مورد توجه قرار خواهد گرفت.^۱ چرخه تغییرات به ما این اجازه را می دهد تا دو بخش مستقل عمارت را که به عنوان محل سکونت که در ضلع شمال غربی آن ساخته بودند را مشاهده کنیم. (اتاق های شماره ۸ و ۶ و اتاق های شماره ۷ و ۱۰). در این صورت، مرحله نخست استقرار مجدد در این عمارت از آنچه که سابقا تصور می شد بسیار مهم تر است. به ویژه در بخش شمالی و سقف تالار پذیرایی آن که پس از ویرانی به صورت یک فضای باز باقی ماند (Lecuyot, 2013, p.115). اتاق های دیگر نیز پس از آن ترک شدند که بخش های سنگی از ایوان ستوندار برداشته شده و به قطعات کوچکتر خرد شده و از مصالح آن در بخش های دیگر استفاده شد و برای مصرف دوباره آنها از بست های فلزی نیز استفاده نمودند (Lecuyot, 2013, pp.110,134). به علاوه، ساکنین جدید ممکن است عمدا برای تخریب آسان تر بخش های بالایی ساختمان آتش روشن کرده باشد و پس از آتش سوزی استقرار در اتاق های بخش شمال غربی بنا که ساکنان آن برای مدت طولانی در آن ساکن نبودند، متوقف گردید. به نظر می رسد که مرحله دوم استقرار مجدد به صورت پراکنده و عموما در بخش جنوبی عمارت و بخش آشپزخانه قدیمی آن (اتاق ۱۸) که مرحله اول استقرار مجدد نیز در آن قابل ردیابی است، صورت گرفته است.

می شده است به تالار در محدوده جایگاه مقدس چندین بخاری مشابه قرار داشته است.

^۱- آتش پس از احتراق ساختمان در پذیرایی (هال) اصلی (شماره ۳) در یک بخاری روشن شده است، این بخاری بر روی یک پایه ستون خشتی قرار داشته و در نزدیکی آن یک دیوار کوتاه آن را مسدود می کرده است و در قسمت دری را که گشوده

استقرار مجدد در ساختمان های همگانی

در بسیاری از ساختمان های عمومی شهر نیز استقرار مجدد رخ داده است. این امر ما را متوجه این نکته می سازد که فعالیت هایی که سابقا در این ساختمان ها انجام می شده، متوقف شده است و شیوهی معمول زندگی یونانی مآب که به شکل اخص آن توسط طبقه اشراف و نخبگان شهر رواج داشته به حالت تعلیق درآمده است. همانطور که پیش تر اشاره شد، در استقرار مجدد درها بسته شد یا بالعکس درها و گذرگاه های بسته گشوده شدند که این امر ناشی از دگرگونی الگوهای رایج می باشد. برخی از تاسیسات بناها در این دوره نیز اغلب با کیفیت نازل ساخته شدند که اجاق ها، نیمکت ها، پایه ستون ها و حصارهای چینه ای از آن جمله اند. نمونه ی خوبی از این تغییرات در بنای ورزشگاه را قابل مشاهده می باشد (تصویر ۶) اتاق های پیرامون حیاط به منازل مسکونی، فضاهای کار یا انباری تغییر کاربری یافته که گاهی این انباری ها میزان قابل توجهی از ظروف را در خود جای داده اند. در این جا، دو مرحله ی پی در پی استقرار مجدد شناسایی شده است که از یکدیگر با لایه ای از آوار قلوه سنگ به ضخامت ۲۰ تا ۷۰ سانتی متر متمایز شده است (Veuve, 1987, pp. 67-73, pl. XI, pp. 73-79, pl. XII). در طول مرحله نخست استقرار مجدد این بنا دچار دگرگونی های بنیادین فراوانی در ورودی ها و خروجی های خود شد. سابقا ورودی ورزشگاه در بخش شمالی مجموعه قرار داشت (*Gymnasium stricto sensu*). یکی از درهای استادیوم نیز در بخش جنوبی آن بود که دروازه اصلی اش بود که در طرفین آن نیز دو در جانبی قرار داشت که این بخش را با حیاط اصلی پیوند می داد (تصویر ۳). این سه ورودی ورزشگاه در زمان استقرار فرعی بسته شده و به همین دلیل ورزشگاه از استادیوم جدا شده بود. دالان ورودی جدید برای دسترسی مستقیم طراحی شده و این عمل با گشودن دیوارهای شمالی و شرقی انجام شده بود^۱. افزون بر آن در زمان

استقرار فرعی، برخی دیگر از دروازه های بسته شده و به اتاق هایی که هر کدام یک واحد مسکونی مستقل را تشکیل می دادند، تبدیل شده بود یا با کمی تغییرات تبدیل به خانه هایی بزرگتر برای سکونت و فضاهایی برای کار تغییر یافته بودند. پنج نمونه از این واحدها تاکنون شناخته شده اند. مکانی که سابقا خروجی شرقی بود در زمان استقرار فرعی به سه اتاق تقسیم شده بود (تصویر ۷، شکل های 8a, 8b و ۹). بخشی که سابقا دروازه اصلی بود نیز به سه اتاق تقسیم شد (تصویر ۸، شکل های ۱۲، ۱۷، ۲۳). در گوشه ی شمال شرقی حیاط (دو اتاق، شکل های ۵ و ۶) و بخش های جنوب شرقی که قبلا بسیار بزرگ بود (شکل ۲۴) بخش جنوب غربی (شکل ۲۵) اتاق های طرفین استادیوم تبدیل به سه اتاق مجهز به بخاری شدند که به غیر از مواقع ضروری به عنوان واحد های مسکونی از آنها استفاده نمی شد (شکل ۱۱، ۷، ۳). بدین سان، اگرچه در بخش عمده ای از اتاق های ورزشگاه مجددا استقرار انجام شده بود ولی فقط چهار یا پنج خانواده در آنجا مستقر بودند که نسبت به فضاهای موجود در آن عدد اندکی است^۲. مطابق با نظر س. وئوه، دومین مرحله استقرار مجدد در ورزشگاه پس از وقفه کوتاهی رخ داده و این زمانی است که بعضی دیوار های مجموعه با آوار قلوه سنگ پوشیده شده و چندان قابل مشاهده نبودند. بر این اساس، س. وئوه، نتیجه گرفته که از آنجایی که مواد فرهنگی موجود مربوط به ساکنان جدید می شود و در فعالیت های آنان نیز تغییری رخ نداده و آخرین وقفه صورت گرفته فقط برای مدت کوتاهی بوده و این اشخاص تازه وارد مستقما بر بالای لایه های ویران شده و ویرانه دیوارها، استقرار خود را شکل داده و ساکن شده اند. مرحله دوم استقرار از اهمیت کمتری نسبت به مرحله اول آن برخوردار است و شواهد یافت شده از آن نیز اهمیت کمتری دارد و فقط دو اتاق کوچک در این مرحله مسکون بوده اند (Veuve, 1987, p. 73). یکی از آنها اتاق کوچک مستطیل شکلی می

^۱ - اگر ما فرض کنیم در این واحدها مردمی زندگی می کرده اند، باید بپرسیم که چه شواهدی در این رابطه باقی مانده است.

^۲ - این دالان کاوش نشده است اما می توان حدس زد که بر اساس شواهد در آن بخش نیز یک در جدید وجود داشته که رو به دیوار پشتی خروجی شرقی باز می شده است (شماره ۸) و در اتاق بزرگ شمال شرقی نیز نشانه هایی از خروجی سازه به دست آمده است.

و همچنین حفر آبراه ساخته شده در کف بنا (پس از توقف جریان آب) اشاره به این نکته دارد که استقرار مجدد برای مدت زیادی و زمانی بیش از مدتی که برای غارت کردن ساختمان مورد نیاز بود، طول کشیده است (Guillaume, 1983, pp. 25-27). حتی به نظر می رسد که در تئاتر نیز در مرحله دوم این دوره سکونت رخ داده است و این امر پس از آن بود که از این بنا به عنوان قبرستان مجددا استفاده شد. در این مکان بیش از یک صد جسد کشف شده که در جایگاه خطابه آن روی هم انداخته شده بودند. این اجساد در مرحله نخست در قسمت بالایی جایگاه تماشاچیان (koilon) و حتی در درون ایوان سرپوشیده مرکزی قرار داشتند. کاوشگر بر پایه این اصل که در این مکان یک دخمه وجود داشته که از آن برای خارج ساختن استخوان های مردگان (تدفین ثانویه) استفاده می شده، این فرضیه را پیشنهاد کرده که کاربری این سازه به جهت مناسک آئینی زرتشتیان بوده است ولی امروزه پژوهشگران می پندارند که بقایای موجود احتمالا مربوط به کسانی است که ساکنین قدیمی شهر بودند و در خلال رویداد حمله به شهر در حدود ۱۴۵ ق.م کشته شدند که جسد های آنان پس از حادثه در این فضا روی هم انداخته شده است (Lecuyot, 2014, p. 66). این مکان با لایه ی نازکی از خاک پر شده که ممکن است ناشی از ریزش شدید باران و فرسایش بنا باشد^۴. پس از مدتی، یک اتاق کوچک بر روی بقایای انسانی در جایگاه خطابه تئاتر ساخته شد که کاربری این اتاق احتمالا با یک کوره سفالگری است. در دوره استقرار فرعی کانال های تامین آب که از میان تئاتر عبور می کرده را نیز در کنار بستر پیشین خودش دوباره کنده بودند (Bernard, 1978, pp. 439-441). اتاق های اندکی در بخش اصلی کاخ (تصویر ۱۰) به بافت مسکونی تغییر کاربری

باشد که در گوشه شمال غربی واقع شده (شکل ۲) و دیگری اتاق مدوری است که در خروجی جنوب شرقی قرار دارد (شکل ۱۰) که قسمت ضمیمه شده به آن به واسطه یک دیوار چینه ای به آن باز می شده است. هر دو اتاق از طریق یک اتاق مستطیل شکل بزرگ با یکدیگر ارتباط می یافتند و احتمالا کاربری این اتاق یک فضای کارگاهی یا یک بخش پیوسته شده بوده است (شکل ۹ و ۳). دیگر سازه های همگانی شه که دستخوش تغییرات مشابه ای شدند، یکی از خروجی های حیاط جنوبی عمومی مجاور خیابان اصلی شهر بود^۱، که به وسیله دیوارهایی محصور و ضمیمه شده و به یک خانه مسکونی تغییر کاربری داده بود. دو اتاق از انبار بزرگ کنار رودخانه کوکچا (کو کچه) در جنوب شهر نیز تقسیم شده بودند که این امر باعث به وجود آمدن یک واحد چهار اتاقه شده بود (تصویر ۹)، (Lecuyot, 2013, pp. 94-95).^۲ یک اتاق کوچک نیز در بخش شمالی زرادخانه شهر پدید آمد^۳ (Grenet et al., 1980, p. 53). استقرارهای مجدد فراوانی از دوره ی استقرار فرعی در سمت چپ مدخل ورودی اصلی قابل ردیابی است. در آنجا دو واحد مسکونی یافت شده که در دو اتاق در ساختمان شمالی قرار داشتند (شکل ۹ و ۳) شاید سومین واحد مسکونی نیز در جنوب آنها واقع شده بوده است. این بنا پس از حفر یک کانال که از این بخش عبور می کرد، ویران شد و امتداد آن امروزه برای ما ناشناخته است. جالب است که، در ورودی اصلی استقرار مجدد با شروع دوره استقرار فرعی بی درنگ آغاز شد، بدین معنی که فقط پس از آن که لایه ای به ضخامت ۵۰ سانتی متر از نهشته قله سنگ آواری با منشا بنای یونانی-باختری بر روی کف این دوره به دست آمد، این لایه جدید آغاز شده است. مطابق با نظر، ا. گویلائومه، بازسازی های پی در پی که در این اتاق رخ داده

ما از باقی سازه هایی که رو به رودخانه کوکچه بودند، اطلاعاتی نداریم و نمی دانیم که چه اتاق های دیگری در این بخش قرار داشته است. به علاوه از این امر نیز مطلع نیستیم که اسکان مجددی در این اتاق ها صورت گرفته یا خیر. زیرا این امر برخلاف موارد مطرح شده در خصوص واحد های چهار اتاقه است.

^۲ - بنایی که دو دیوار در حیاط آن یافت شده و در سمت چپ زرادخانه قرار داشته ولی گسترش نیافته است.

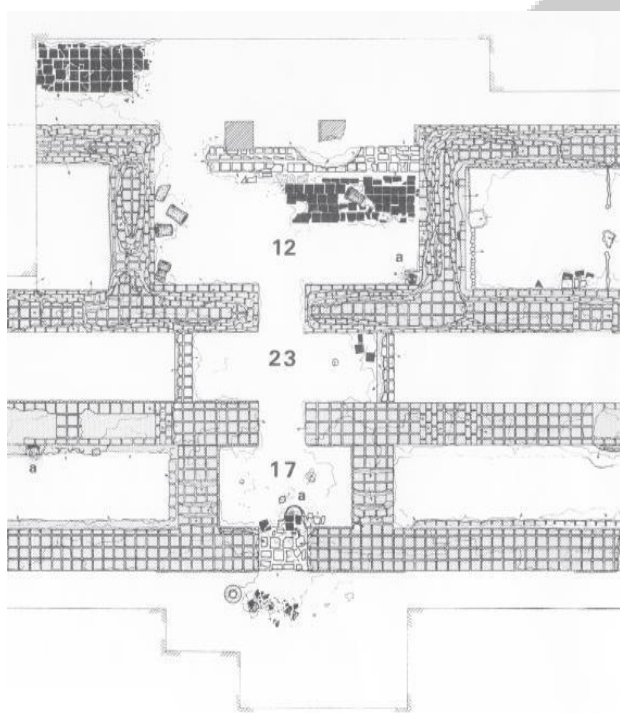
^۴ - فرضیات نگارنده

^۱ - کارکرد عمومی این حیاط نیز مشابه به نظر می رسد اما کاوشگر همچنین این احتمال را مطرح کرده که این مکان ممکن است یک منزل مسکونی باشد.

^۲ - به نظر می رسد فرضیه لکویه در خصوص این استفاده مجدد می تواند نسبتا قابل قبول تر باشد، زیرا که او این بخش را متعلق به دوره ی یونانی - باختری می داند و وجود کارگاه ها و انبار هایی را در این بخش و در مجاورت جایگاه مقدس متصور است. این بخش ها راهی مشابه را باز می کردند و این واحدها تغییر شکل داده و به واحدهای مسکونی در طول دوره استقرار فرعی (بنگرید به پایین تر) تبدیل شدند.

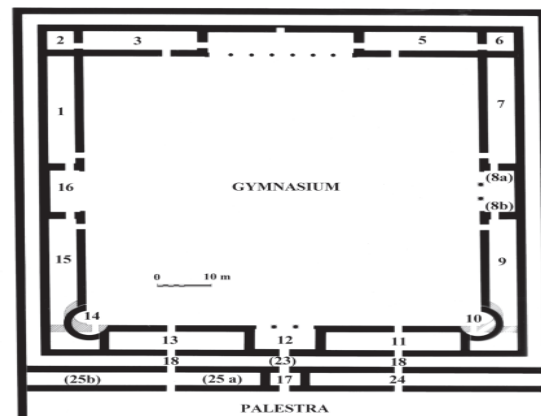


تصویر ۷: استقرار مجدد مدخل شرقی ورزشگاه (جمنازیوم)، اتاق های 9, 8a, 8b, (عکس از DAFA).



تصویر ۸: ورزشگاه (جمنازیوم)، پلان ورودی اصلی در دوره استقرار فرعی (طراحی شده توسط J.-C. Liger).

دادند و مطالعه بخش عمده‌ای از آثار برجای مانده از این ناحیه نشان از تغییر کاربری آن به فضاهایی برای صنعتگران دارد. بنابراین، صرفاً در گوشه غربی این بخش و در طرفین تالار ستون دار (شکل ۲) است که به دو اتاق تقسیم شده بود و در اتاق کوچکتر آن یک بخاری تعبیه شده بود که نشان از این دارد که کارکرد این بخش به فضایی مسکونی تغییر کرده بوده است^۱ (Bernard, 1973, p.59). بر این اساس، خزانه و اتاق‌های ورودی بنا به واسطه‌ی یک ایوان ستوندار به حیاط در سمت چپ متصل می شدند و خزانه به فضایی که در آن فعالیت شدیدی به منظور استفاده مجدد از مواد ساختمانی به ویژه آنها که دارای ارزش بیشتری بودند تغییر کاربری داد. با این وجود، حداقل پنج یا شش اتاق آن نیز تبدیل به منازلی مسکونی مجهز به بخاری و اجاق شد که ساکنین آنها احتمالاً صنعتگرانی بودند که فعالیت‌های خودشان را در نزدیکی محل سکونت‌شان انجام می دادند. لذا، این اتاق‌ها نخست به عنوان کارگاه مورد استفاده قرار گرفتند سپس به بخشی مسکونی و صنعتی که هر دو کاربری همزمان در آن صورت می گرفت تغییر کاربری دادند^۲.



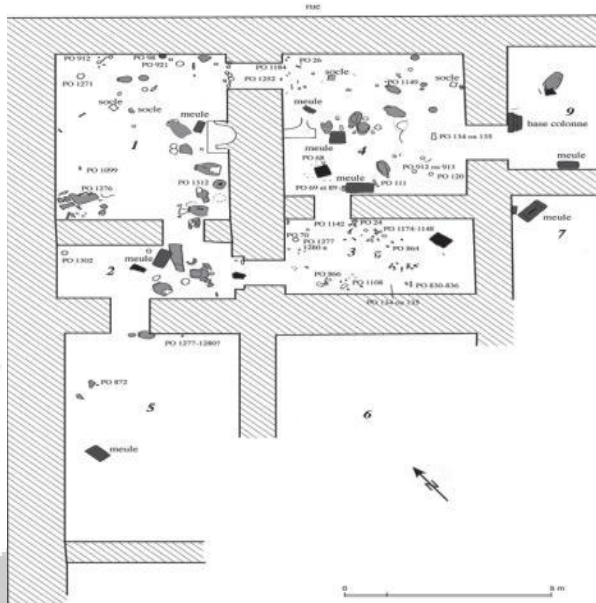
تصویر ۶: جمنازیوم (ورزشگاه)، پلان عمومی، بدون در نظر گرفتن بقایای دوره استقرار فرعی (طراحی شده توسط J.-C. Liger).

^۱ - ممکن است در این مکان منازل دیگری نیز وجود داشته باشند ولی آنها در گزارش اولیه ذکر نشده اند.

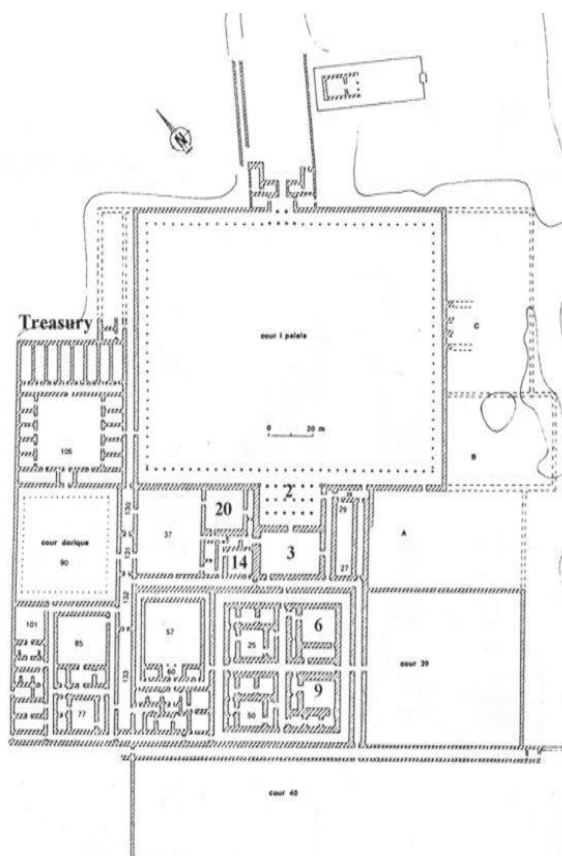
^۲ - اتاق شماره ۱۰۸ و شاید اتاق ۱۱۸ (مسکونی) اتاق های ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵ کارگاهی و بعدتر مسکونی به صورت همزمان

ناحیه ی جدید مسکونی

آرامگاه کنیاس و اتاق های مرتبط با ورودی اصلی کاخ تغییر کاربری داده و به بخش مسکونی بزرگتری پیوستند که میان آن دو گسترده شده بود (تصویر ۱۱). این بخش تنها ناحیه ای است که در آن خانه های تازه ساخته شده ای از دوران استقرار فرعی در آن، یافت شده است. درون خانه یونانی یا سردابه (cella) ساختمان نیایشگاه مانند آرامگاه کنیاس به مکانی مسکونی تغییر کاربری داده که توسط یک در باریک به ایوان پیشخوان آرامگاه راه پیدا می کرد. در بالای سر در ورودی، در پیشانی (اسپر) بنا یک شکنندگی وجود داشت که نیاز به استحکام بخشی با ستون های چوبی داشت. در این بخش شش اتاق خروجی بدون کارکرد مشخص کشف شده اند که پیرامون بنا را فراگرفته اند^۱ (Bernard, 2013, pp. 145-147). همچنین، اتاق های ورودی به کاخ نیز دستخوش دگرگونی و سازمان بندی تازه شدند. چندین در بسته شده و چندین در دیگر گشوده شدند که این امر باعث تشکیل چند واحد مسکونی با اثاثیه و تجهیزات گوناگون شد و یک کف جدید نیز در این مکان به وجود آمد^۲ (Bernard, 2013, pp. 147-150). حدود بیست اتاق در محدوده آرامگاه کنیاس و ورودی کاخ ساخته شده بودند که فقط تعداد اندکی از آنها در گزارش های کاوش به دقت توصیف شده اند. در حقیقت، توضیح این امر که چرا ساکنین جدید در این بخش که به عنوان فضا هایی کارگاهی تشخیص داده شده، زندگی می کردند امری دشوار است، به ویژه از آنجایی که آنها این دو عمل را گاهی همزمان با هم انجام می دادند. ممکن است یکی از ساختمان ها به منظور گرمابه و سرویس بهداشتی استفاده می شده (شکل ۲۷) و از دیگری به عنوان آشپزخانه استفاده می کردند (شکل ۲۰). دربرخی مواقع نیز در کاربری فضاها دچار تجدید نظر شده و کاربری آنها را تغییر می دادند مانند بعضی از فضا ها که در مرحله دوم استقرار مجدد بسته شده اند (Bernard, 2013, pp. 151-156). از این رو، شواهد نشان می دهد که در بخش های مختلف شهر



تصویر ۹: سازه ی محله جنوب غربی، پلان دوره استقرار فرعی (طراحی شده توسط G. Lecuyot).



تصویر ۱۰: پلان کاخ (طراحی شده توسط C. Rapin).

^۱ - موقعیت دقیق این درها و کارکرد آنها در درون ساختار ساختمان های باقی

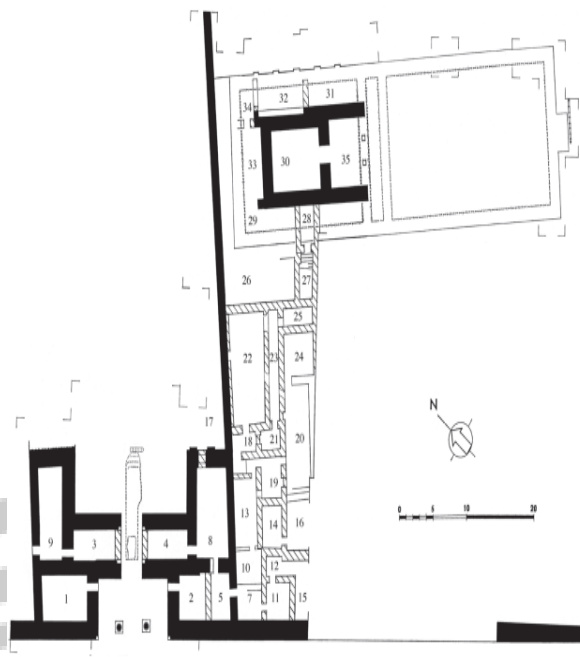
مانده ناروشن است، همانطور که از کارکرد اتاق ها به اختصار می دانیم.

^۲ - این اتاق ها احتمالاً دیوار جلویی نداشتند یا از پهنای باز می شدند.

بخش شمالی شهر

به نظر می رسد که وضعیتی تا حدودی مشابه در بخش شمالی شهر نیز روی داده باشد. بقایای مرحله ی استقرار فرعی در خلال کاوش ها در این ناحیه شناسایی شدند که فقط شامل بستری از قلوه سنگ آواری ناشی از آتش سوزی است و همراه با آن هیچ سازه ای مشخص نشده که شاید نشان از یک حصار چوبی بوده که در مقابل دیوار دفاعی شمالی قرار داشته است (Leriche, 1986, p. 25). بر این اساس، این وضعیت با درک این حقیقت که شکوفایی بخش شمالی شهر مربوط به دوره های دیگری است، پیچیده تر می شود و بقایای این استقرار نیز پس گذشت زمان اندکی از آن ترک شده است. پ. لریخ^۱ در بخش شمالی شهر یک مرحله (فاز) پس از دوره یونانی-باختری (دوره استقرار فرعی) و یک مرحله پیشا کوشانی و یک مرحله کوشانی را شناسایی کرده است. این دوره بعدتر، همزمان با دوره کوشانیان بزرگ تاریخ گذاری شد که برابر با قرن یکم ق.م تا سوم میلادی می باشد، ولی این تاریخ گذاری برای دو مرحله دیگر ناروشن می باشد. مرحله پیشا کوشانی همچنین برابر سده نخست ق.م یا به عبارت بهتر فقط پایان سده یکم ق.م دانسته شده است. در برخی موارد نیز این فرضیه مطرح شده که این دوره جانشین دوره پسا یونانی-باختری شده است که بدون شک، تقریباً بدون داشتن وقفه ادامه یافته داشته است (Leriche, 1986, p. 69). این امر گاهی پس از ترک شدن یک محوطه نیز ادامه می یافته است^۲ (Leriche, 1986, pp. 25, 99). کاوش های ما در این بخش هرگز گستردگی لازم را نداشت و همین امر باعث شد تا تردید های کلی در این مورد افزایش یابد. به علاوه، انتشارات موجود در این زمینه مشخص ننموده است که کدام گونه های سفالی و یافته های دیگر ما را قادر می سازد تا مرحله پیشا کوشانی را از مرحله پسا یونانی-باختری (یا همان دوره استقرار فرعی) متمایز سازیم^۳. تنها داده های مناسبی که به مرحله «پیشا-کوشانی» اشاره دارند، پنج گور یافت شده که در نزدیکی برج وباروی

آی خانم بقایای دوره استقرار فرعی چشم نمی خورد حتی در سطح شهر که در آن استقرار مجدد توسط شمار زیادی از مردم وجود داشته و صرفاً در ناحیه تازه ساخته شده بود که جمعیت کمی نسبت به دیگر بخش های شهر بیشتر بود. لذا، ما نمی توانیم میزان این گستردگی را معین کنیم. بنابراین میزان جمعیت در دیگر مناطق مسکونی به استثنا آنهایی که در محدوده جایگاه مقدس قرار دارند را فقط می توانیم تخمین بزنیم که در هر بخش فقط حدود بیست خانوار ساکن بوده اند. مسلماً، ممکن است که این امر نواحی مسکونی دیگری نیز در بخش های کاوش نشده در شمال یا جنوب شهر وجود داشته را نیز شامل بشود، ولی لازم است تا اشاره کنیم که تنها تعداد اندکی از مردم در ورزشگاه زندگی می کردند. با وجودی که در حیاط آنجا فضای بزرگی وجود داشته و جایی بود که آنها می توانستند خانه های زیادی در آنجا پدید بیاورند.



تصویر ۱۱: پلان ناحیه مسکونی جدید

(طراحی شده توسط G. Lecuyot).

^۳ - ما نمی توانیم مطمئن باشیم که مرحله پیشا کوشانی همزمان بوده است با دوره یوئه چی-کوشان که از سوی (Lyonnet, ۱۹۹۷) مورد شناسایی قرار گرفته است.

^۱ - Leriche, P.

^۲ - در جدول صفحه ۶۹ مقاله (Leriche, 1986)، دلیل ترک این مرحله استقرار را ذکر نشده که ممکن است ناشی از یک غفلت ساده باشد.

تملک و فعالیت های صنعتی

صرف نظرا، فعالیت مجدد در بناهای همگانی شهر، ساکنان جدید آن شروع به بهره برداری از این ساختمان ها نیز و این بناها را به محل فعالیت های خودشان و دیگر پدیده های رایج در دوره استقرار فرعی اختصاص دادند.

استفاده مجدد از مصالح ساختمانی

در این دوره، بخش عمده ای از مصالح سنگی در بناهای یونانی-باختری از آنها جدا شدند (تصویر ۱۲). بنابراین، حتی اگر کاخ نیز به شکل گسترده ای بررسی و مطالعه نشده بود، باز هم اطلاعات مناسب و کافی ای در این خصوص موجود بود که نشان می داد ایوان ستوندار کاخ به شیوه ای روشمند ویران شده است. در پایان فصل نخست، کاوش ها به پاکسازی ردیف ستون های پیرامون حیاط که هنوز غیر قابل بازسازی بودند، اختصاص پیدا کرد. حتی یک نمونه که به بخش شمالی یا غربی و یا شرقی ایوان ستون دار تعلق داشت و هیچ یک از پایه ستون ها نیز سالم نمانده بود^۳ (Bernard, 1973, pp. 25-27). بقایای ایوان جنوبی که به شکل گسترده ای کاوش شده که این امر بسیار مهم و قابل توجه می باشد. سی و چهار عدد ستون در بخش های شرقی و مرکزی ایوان ستون دار قرار دارند که تنها تعداد محدودی از این پایه ستون ها سالم باقی مانده اند. حدود سی عدد ستون استوانه ای شکل و سه عدد سرستون (که دو عدد از آنها در وضعیت بدی قرار داشتند) و دیگر قطعات پوشیده نشده نیز در این قسمت وجود داشتند. ستون های بخش غربی به قطعات کوچکتری تقسیم و به شکل متاثر کننده ای پراکنده شده بودند (Bernard, 1973, p. 28, pl. 41). تحقیق و بررسی های بیشتر بر روی ستون هایی که سابقا در تالار ستون دار قرار داشتند نشان می دهد که آنها به پایین پرت شده و مانند یک درخت قطع شده بودند. آنها بخش پایینی ستون ها را شکسته و با ضربات پتک قطعه قطعه کرده بودند. ایوان ستون دار در اصل

دوره تیموری که در میانه ارگ آی خانم ساخته شده، می باشند. آثار یافت شده از این گورها شامل جام های پایه بلند *gobelets sur piédouche* و ظروفی به شکل کوزه های کوتاه دسته دار (*lagynos*) می باشند، که در حدود قرن یکم پ.م تاریخ گذاری شده اند. این گونه های سفالی در دیگر مکان های شهر شناخته نشدند و ما می توانیم با توجه به شکل ویژه این ظروف آنها را متعلق به مردمی چادر نشین بدانیم^۱، ولی ما اطلاعات بیشتری در مورد شواهد پیشاکوشانی نداریم (Lyonnet, 1997, p. 162). اگرچه از این دست شواهد بسیار زیاد است ولی در همین زمان، در بخش شمالی شهر و در قسمت شمالی دیوار دفاعی آن آثار استقرار مجدد به دست آمده که نشانگر ساخت دیوار جدیدی را در بخش شرقی ارگ و بازسازی کهندژ از جمله یک بارو یک راهرو را شامل می شود (Leriche, 1986, pp. 25-26, 69, 99). ما مایلیم تا بدانیم که چرا گورستان کوچک مردم کوچ رو و استفاده مجدد از آن به عنوان یکی از مشخصه های یک دوره همزمان دانسته و چرا به جای مرحله پیشاکوشانی به دوره استقرار فرعی نسبت داده شده است، به ویژه آن که تعلق آن به دوره های بعدتر امری دشوار است، زیرا که سابقا پ. لریخ میان آن دو دوره بر اساس مطالعات گونه های سفالی تمایز قائل شده بود، وی پایان دوره یونانی-باختری را (دوره VII) و دوره های دیگر پس از آن را که باید ویژگی های استقرار فرعی را داشته باشند (دوره VIII) نام گذاری کرده است. از این رو، ما می دانیم که این دو مرحله پی در پی قطعا غیر قابل تشخیص می باشند و صرفا با بررسی و مطالعه سفال های گردآوری شده از یکدیگر متمایز می شوند. بنابراین، احتمالا آثار تاریخ گذاری شده اشاره شده متعلق به دوره های اواخر یونانی-باختری و پیشاکوشانی را نیز باید در حقیقت مربوط به دوره استقرار فرعی قلمداد نمود^۲.

^۲ - در دوره استقرار فرعی تمایلی به سکونت در این بخش شهر از سوی ساکنان مشاهده نشده و آنان قادر به ساخت ساختمان های بزرگ نبودند.

^۳ - تنها بخشی از این ایوان ستوندار کاوش شده است

^۱ - گورها توسط (Bernard, 1980; Leriche, 1986, pp. 109-111, 71-72, Leriche et al, 1980, pp. 71-72, توصیف شده اند.

شدند که بیش از ۸۰۰ قطعه از آن ها به ثبت رسیده است. (Guillaume, 1983, pp. 12, 18, pls. 22A, B & E). شواهد معماری سنگی از عمارت های خارج شهر نیز موجود است که نشان دهنده این است که آثار این بنا نیز به یغما رفته است^۲

(Lecuyot, 2013, pp. 110, 127, pl. XXIII, 4). در خارج از شهر آرامگاهی با طاق سنگی (*mausolée au caveau de pierre*) داشت که دربردارنده ایوان ستوندار بود که در جلوی آن یک ردیف ستون با پایه های آن قرار داشت. در حداقل یکی از این آرامگاه های دارای طاق سنگی، تدفین از نوع تابوت سنگی (سارکوفاز) یافت شده است (Francfort & Liger, 1976, pp. 25, 33-34, 36-37). ساکنان تازه وارد شهر چندان احترامی نسبت به یادبودهای درگذشتگان مردم پیشین آن قائل نبودند. با وجودی که آنان، ستون های خروجی جنوب حیاط عمومی در طرفین خیابان اصلی را در جای خود نگه داشتند ولی سنگفرش حمام خانه شخصی مجاور آن را جدا و منتقل نمودند (Lecuyot, 2013, pp. 77-78). مصالح سنگی بناها نیز به شیوه ای نظام مند غارت شدند و این کار احتمالاً توسط مردمی صورت گرفت که در نزدیکی یا درون بناها زندگی می کردند و هدف اصلی آنها از این عمل استفاده مجدد از عناصر فلزی بود. ساکنان جدید از این فلزات به ویژه برای ساخت چنگک های مفرغی و پراق آلات سربی استفاده می نمودند^۳ (Bernard, 1973, p. 3). پ. برنارد، در این زمینه اعتقاد دارد که این امر نشان دهنده رها سازی قطعات سنگی تقسیم شده می باشد نه مصرف مجدد آنها، زیرا در این صورت نیازی به خرد کردن عناصر سنگی نبود تا برای استفاده مجدد مجبور به متصل کردن آن بخش ها به هم باشند (Bernard, 2001, p. 1000). نظر وی در این خصوص

سه ردیف ستون داشته که هر ردیف از آن هجده ستون داشته است. این ستون ها خارج از ردیف خودشان عمدتاً پس از قطعه قطعه شدن ناپدید شده بودند. احتمالاً دیگر قطعات نیز شکسته شده بودند زیرا به دلیل آتش سوزی سقفی که این ستون ها آن را نگه می داشتند فرو ریخته بود و این ستون ها تضعیف شده بودند. شواهد به جای مانده از این ستون ها بر روی زمین نشان از آشفستگی ناشی از انباشته شدن بلوک های سنگی مصالح بر روی هم دارد (Bernard, 1973, pp. 38-40, pl. 44, Bernard, 2001, pp. 1000-1002, 50, 51). نیم ستون های تشریفاتی در اتاق های شماره ۹۰ و ۹۱ نیز به سرنوشت مشابهی دچار شدند (Bernard, 1973, pp. 65, 73, pl. 65, 66a, 73, Bernard, 2001, pp. 1004-1005, 76a). همچنین، ستون های ایوان ستوندار نیز که همانند ستون های حیاط دارای سرستون هایی به شیوه دوریک بودند نیز تقسیم شدند^۱ (Bernard, 1978, p. 446; Garczynski, 1980). افزون بر آن، ستون های موجود در بخش کاخ نیز مورد بهره برداری قرار گرفتند (Bernard, 1975, pp. 168-169). ایوان ستوندار خروجی ورزشگاه با ستون های دوریک نیز در خلال مرحله نخست دوره ی استقرار فرعی تکه تکه و منتقل شدند. به کارگیری دوباره مصالح موجود در مرحله دوم استقرار فرعی نیز ادامه یافت و باقی مانده مصالح ایوان ستوندار از بخش های شرقی و غربی آن غارت شد. در شرق خروجی فقط پایه ستون ها و یک ستون استوانه ای رها شده و ویران باقی مانده است، در حالی که در ایوان ستوندار جنوبی از همین مقدار هم کمتر باقی مانده و تنها یک سرستون دوریک و شش ستون استوانه ای موجود است (Veuve, 1987, pp. 24, 27, 29, 72, 73, pls. 18f, 20a, 37a, 38a). علاوه بر این، هر دو ایوان سردر ورودی ایوان ستوندار پایین آورده شده و قطعه قطعه

^۲ - به ویژه قطعات سنگی از سنگفرش های حمام و عناصر بسیار زیادی از ردیف ستون های ایوان. برخلاف آن، پایه ستون های بخش مرکزی ایوان ستوندار خسارت ندیده و هنوز برجای خود قرار داشتند و خود ستون ها نیز از چوب و آجر بودند.

^۳ - اما به نظر می رسد که این سرب ها همیشه از بقایای کاخ جمع آوری نشده اند.

^۱ - از ۵۶ ستون استوانه ای تنها ۳۷ ستون باقی مانده اند که این تعداد برای برای اینکه بتوانیم ارتفاع اولیه را محاسبه کنیم ناکافی است ولی این امر امکان دارد که بتوانیم سر ستون ها را بازسازی کنیم. همچنین گوشه های پایه ستون ها تنها بخش هایی هستند که به قطعات خرد شده تبدیل نگشتند.

کنیاس تا دروازه ورودی کاخ قرار داشته است. در این کارگاه، قطعات گلوله‌ای کوچک بسیار زیادی یافت شده که گمان بر این است که همانطور که پیشتر نیز در دفترهای باستان شناسی دافا ذکر شده، به جهت اندود کاری بوده اند. ظاهراً این گلوله‌های بسیار فراوان در لایه‌های مربوط به دوران استقرار فرعی یافت شده اند^۴ (Lecuyot, 2013, p.90). زمانی که آن‌ها را به صورت رقیق شده با آب مخلوط می کرده اند، ماده ای به دست می آمده است که این ماده را به عنوان عنصر اصلی برای آغشته کردن سطوح دیوارها برای محافظت کردن از آن‌ها به کار می بردند. این ماده همچنین می توانسته به عنوان ملات در بناها نیز مورد استفاده قرار گیرد. از این رو، این ماده در میان قطعات سنگ بخش غربی متروک شده در ناحیه سر در ورودی نیز به کار رفته که توسط مردمی که در این زمان در شهر ساکن شده بودند به شکل نامتناسبی ترکیب و از آن استفاده شده است. اینکه چرا آنها این ماده را به کار گرفته و انرژی بسیار زیادی را جهت به پایین انداختن و خرد کردن ستون‌های سنگی صرف کردند و از آن از آنها استفاده ننمودند، مورد پرسش است؟ راه نگه داری از ورزشگاه، جایی که ستون‌های سنگی آن به تدریج از بین رفته بود و این بود که در زمانی که آنها نیاز به این قطعه سنگ‌ها داشتند آنها را تبدیل به قطعات کوچک‌تر کردند که این امری عقلانی به نظر می رسد. پ. برنارد، گمان کرده است که ستون‌های کاخ به دلیل نیاز به سنگ‌ها خرد نشده اند بلکه چون آن‌ها بر زمین سقوط کردند خرد شده اند و ساکنین جدید آن‌ها را عامدانه بخش بندی کرده اند. در حالی که ساختمان به دلیل آتش سوزی تضعیف شده بود (Bernard, 1973, p.79; Bernard, 2001, p.1000).

ممکن است این عامل نیز در این خصوص دخیل بوده اما این مورد دلیل توضیح هر پدیده ای نیست^۵. استفاده مجدد از تمامی

کاملاً متقاعد کننده نیست، زیرا قطعات جدا شده همچنان به صورت ردیفی برای ساخت کوره های پخت آهک مورد استفاده قرار می گرفتند، فقط یکی از کوره های پخت آهک در آی خانم کاوش شده که با دقت زیادی در درون دیوارهای یکی از اتاق های شمالی ورزشگاه ساخته شده و به مرحله دوم استقرار مجدد تعلق داشت^۱ (Veuve, 1987, pp.76-78, pl.10). این کوره مستطیل شکل تقریباً ۵ متر طول داشته و به گونه ای از کوره ها تعلق داشت که آتش اندکی در آنها شعله ور بود و به صورت مقطعی از آن استفاده می شده است. در همین رابطه، س. وئو، بیان داشته است که نمونه دیگری از این نوع کوره ها تاکنون در جهان باستان شناخته نشده است^۲ (Veuve, 1987, p.77) او در این باره با احتیاط نوشته است که شواهد برای ارائه ی نمونه ای مشابه اندک است. با پژوهش دقیق تر بر روی فناوری مورد نیاز برای ساخت این نوع کوره ها مشخص می شود که تاریخ گذاری این نوع کوره ها باید با دقت بسیار زیادی انجام شود که در مورد کوره یافت شده در شهر آی خانم چنین امری امکان پذیر نیست. با این وجود، باید اشاره شود که نمونه مشابه کوره های مستطیلی شکل پخت آهک با همین شیوه اما با کارکردی متفاوت مانند کوره های سفالگری، در آسیای مرکزی تنها در دوره کوشانیان وجود داشته است (Pugachenkova, 1973, pp.214-215; Pugachenkova & Rtveladze, 1978, pp.120, 124, no.6). همچنین، لازم است به این نکته توجه کنیم که این کوره ها زمانی در درون دیوارهای ورزشگاه ساخته شدند که پیش از آن یک دولت پیشرفته از میان رفته بوده است و این امر اشاره به متاخر بودن آن ها دارد^۳ (Bernard, 2013, pp.152-153). دیگر شواهد نسبت به آهک کاری در آی خانم از کارگاهی یافت شده که به کارگاه گچ کار مشهور است. این کارگاه در میان محوطه آرامگاه

۱ - اتاق شماره ۳

۲ - وی اشاره کرده است که کوره های پخت آهک باستانی عمدتاً مدور بودند و جایگاه گرمایش آنها با فرآیند شعله طولانی مدت آتش مطابق بود (Adam, 1984, p.74)

۳ - اتاق ۱۱، اندود ها در مرحله دوم استقرار تشکیل شده بودند، از گچی که باید آن را از آنچه که از سنگ آهک ساخته می شود جدا نمود. با این وجود، کاوشگر همیشه این وجه تمایز را قائل نمی شود.

۴ - چندین قالب در جایگاه مقدس یافت شده و نیز یک کوزه پر از نوعی از لوله های کوچک در پرستشگاه انبار شده بوده است.

۵ - ستون های منازل مسکونی خارج از شهر از نظر حفاظتی در وضعیت بهتری بودند اگرچه ساختمان های این بخش در اثر آتش سوزی از بین رفته بود.

رو، این سطح شیب دار احتمالا جهت ذخیره و حمل بسیار آسان این بلوک های سنگی مورد استفاده قرار گرفته بود.

بازایی دیگر گونه های مصالح ساختمانی

بازایی و استفاده مجدد از عناصر سنگی معماری در بخش غربی به شکل آشکاری قابل ردیابی می باشد اما این امر در مورد انواع دیگر مصالح ساختمانی نیاز به جستجو و پیگردی دارد. به ویژه آن که اگر از چوب یا آجر باشند. این موضوع از آنجایی قابل درک است که این مواد به آسانی قابل انتقال بودند. به طور کلی، چوب ها به شیوه ای نظام مند از بقایای سازه های رها شده بیرون آورده شده و رد و نشان ها نیز به ندرت یافت می شود.^۲ در محوطه آی خانم از چوب در سقف ها، پیشانی (اسپر) بناها، ستون ها، سرستون ها، تزئینات دیواری و درها استفاده می شده است (Lecuyot, 2013, pp. 80, 116). اگرچه شواهدی از آن بازمانده است^۳ (- Bernard, 1969, pp. 349-352). بنابراین، تنها قطعات اندکی از تزئینات غنی به کار رفته در دیوارهای تالار ورودی کاخ باقی مانده که در اصل ترکیبی از سی و شش نیم ستون به ارتفاع ۴/۵ متر بود (Bernard, 1973, pp. 50-53). کاشی ها و آنته فیکس های از این بخش منتقل شده اند^۴. به علاوه، آجرهای آن نیز به صورتی نظام مند غارت شده اند. در میان دیوارهای خشتی بسیار زیاد کاخ که بر شالوده ای از چهار ردیف آجر بالا آمده بودند، دیوارهایی وجود داشت که به شیوه ی نظام مندی نابود شده بودند تا غارتگران بتوانند به آجرهای شالوده ای آن ها برسند، این امر باعث شده بود تا ده ها هزار آجر از جای خود خارج شوند. این شواهد آشکار می ساند که چرا دیوارها در لحظه کشف به چنین شیوه بدی باقی مانده بودند، البته در برخی بخش ها دیوارها از بین رفته بودند^۵ (Bernard, 1973, pp. 54, 65b, 67, 73). از یکی از اتاق های کاخ به عنوان

فنون و عناصر معماری سنگی در آی خانم به مشخص شده است. الگوهای موجود مورد تقلید ساکنین جدید قرار گرفتند. بنابراین، شکل گیری مجدد ساختمان ها بر اساس بلوک های سابق امری معمول در این محوطه می باشد و این بلوک های ساختمانی پایه هایی برای ستون ها و جرزه های جدید و تغییر شکل یافته ای می باشند. علاوه بر این از آن ها برای مشخص کردن چهارچوب درها نیز استفاده شده است^۱ (Bernard, 1973, pp. 19, 67). این موارد نشان دهنده این است که این الگوها و شیوه ای معماری در دوره استقرار فرعی نیز ادامه یافت. از آنجایی که شروع کاوش های محوطه آی خانم پس از کشف یک سرستون کورنتی که از یک شهر باستانی برای محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان آورده بودند، صورت گرفت (Schlumberger, 1965, p. 590). پیداست که برخی از سرستون ها و عناصر موجود در ایوان ستون دار این شهر در دوره ی معاصر نیز جهت ساخت و ساز مورد استفاده قرار گرفته است. به ویژه اینکه پس از هجوم نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق و آغاز جنگ داخلی این عمل شدت گرفت. این سرستون کورنتی امروزه سقف یک چایخانه را در روستای خواجه بها الدین در ۲۵ کیلومتری بالادست رودخانه را نگه می دارد و خواجه بها الدین همان جایی است که فرمانده مسعود در سال ۲۰۰۱ در آنجا به قتل رسید (Bernard, 2001, pp. 994-997, 1005). بدین سان، هیچ یک از سازه های دوره ی استقرار فرعی در شهر به عنوان شاهدی برای استفاده از فنون معماری سنگی یادمانی کافی نبودند. در نتیجه، آن سازه هایی که در این زمان ساخته شده بودند را باید در مکان دیگری جست. این امر شاید از این جهت مشخص شود که چاله ای با کناره هایی شیب دار به طول ۱۰ متر و عمق ۲/۱۰ متر در راهروی ورودی دروازه کاخ کنده شده بود. دوازده بلوک از یک چهارچوب در نیز که در کف این چاله افتاده بود نیز از این بخش به دست آمده است. از این

^۴ - مشخص ساختن مقدار کمی آن نسبتا دشوار است ولی مکانی که کاشی ها بریده شدند در پرستشگاه طاقچه های کنگره دار کشف شده می باشد.

^۵ - یک موقعیت خوبی که نشان داده شده توسط پ. برنارد (برای نمونه لطفا بنگرید به صفحات ذکر شده)

^۱ - در مورد کاخ، چندین نمونه نیز در جایگاه مقدس ثبت شده است.

^۲ - این مواد و مصالح به سرعت از بین رفته اند برخلاف سنگ ها و آجرها که پیشتر توضیح داده شد.

^۳ - به جز یک سرستون چوبی و چندین قطعه از یک در که درون پرستشگاه طاقچه های کنگره دار بود.

ساخت در حدفاصل آرامگاه کنیاس تا کاخ قرار داشت. این فعالیت ها دلالت بر این دارند که ساکنین جدید به لحاظ فنی می دانستند که چگونه باید فعالیت های خودشان را با استفاده از کارگران ماهری که در نزدیکی آن مکان ها زندگی می کردند، اجرا کرده و همچنین، آنها به خوبی می دانستند که تمرکز فعالیت های صنعتی در کدام بخش های محوطه واقع شده است. کاملاً روشن است که خزانه یکی از این مکان ها بوده که فلزات گران بها در آن انباشته شده بود. این فلزات هم شامل سکه ها و هم شامل انواع اشیاء فلزی بود که از نو قالب ریزی شدند که این کار به صورت فشرده و در زمان کوتاهی انجام شد. ک.راپین، به شکل کاملی توصیف کرده است که چگونه سازه های حیاط، خزانه و اتاق های پیرامون آن ساخته شده اند (Rapin, 1992, pp. 31-90, 144-147). در این سازه ها تعداد بسیار زیادی بوته ذوب و قالبگیری فلزات وجود داشت که به شکل گودال های کوچکی (با قطر ۱۰ الی ۲۰ سانتی متر) بود و در دیواره های آنها آثار سوختگی مشهود است. این چاله ها به شکل ساده بر روی زمین کنده شده بودند و برای سیستم تهویه آنها لوله هایی کار گذاشته شده بود. هر کارگاه تنها توسط یک صنعتگر مورد استفاده قرار می گرفت. این بوته ها گاهی برای قالب گیری مجدد اشیاء غیر گران بهای فلزی که از آهن ساخته شده بودند یا برای قالب گیری اشیاء درجه دو مانند مس یا مفرغ نیز مورد استفاده قرار می گرفته اند و نمونه هایی از آنها نیز از چاله های اطراف جمع آوری شده اند. اگرچه اشیاء زرین و سیمین گنجینه که در ساختمان خزانه نگه داری می شدند، از نو قالب ریزی و ذوب شدند. به نظر می رسد که این کار بی درنگ شروع شده باشد، بدین جهت که اشیاء زیادی وجود دارند که در اتاقی که در آن قفل شده بود باقی مانده اند. ساکنین جدید اشیاء گران بها را به شمش هایی تبدیل می کردند که چندین نمونه از آنها از گنجینه ای حفر شده در کف اتاق شماره ۱۱۵ یافت شده است. در این گنجینه، چهار قطعه طلا و شمش های نقره استوانه ای با خلوص بسیار بالا یافت شده است. از دیگر یافته های این گنجینه یک وزنه

انبار آجرهای به یغما رفته استفاده می شده است (Bernard, 1970, p. 305). فضاهای دیگری در خزانه مشخص شده بود تا اندود ها و ملات موجود در سطوح آنها پاکسازی شوند (Rapin, 1992, p. 71). مشابه این امر در مورد آجرهای یکی از آرامگاه های سردابه ای دارای طاق سنگی که تابوت سنگی خشنی را در خود جای داده بود، نیز رخ داد و آجر های آنجا نیز به یغما رفته است. از آجرهایی که هر دو سکوی این اثر را تشکیل داده بودند هم برای برافراشتن دیوار و هم برای پی یکی از دیوارهای آن استفاده شده است. همچنین، دیوارهای این بخش نیز مورد هدف غارتگران قرار گرفتند (Bernard, 1975, pp. 180-). یک ستون ۶ متری در پریپتروس (*peripteros*) که با آجر ساخته شده بود مانند مواردی که پیش تر توضیح داده شد، در اثر غارت از بین رفت (Francfort & Liger, 1976, p. 37). با این وجود، حتی خشت هایی که شاید برای بازسازی مورد استفاده قرار گرفته بود نیز غارت شده اند و از آنجایی که کاوشگران هرگز در گزارش خودشان ذکر نکرده اند آیا هیچگونه انباشتی از ویرانی دیوارهای کاخ یافت شده است یا خیر؟ با در نظر گرفتن اینکه ارتفاع ضخامت این لایه ۲/۵۰ الی ۳/۲۰ متر بوده است و با در نظر داشت اینکه احتمالاً این دیوارها در اصل حدود ۱۰ متر بوده اند، همه ی این موارد نشانگر این است که مواد و مصالح ساختمانی ای که بخش قابل ملاحظه ای از این لایه را تشکیل می داده که در میان آن کاملاً ناپدید گشته اند.

چپاول و ذوب فلزات

ساکنان آی خانم همچنین درگیر استفاده مجدد و انتقال اشیاء فلزی نیز بودند. محل کار بر روی قالب ریزی مجدد اشیاء در کاخ، خزانه، ورزشگاه و نیز جایگاه مقدس کاوش شده است. در مقابل، تعداد اندکی از این فضاهای قالب ریزی در منازل مسکونی اندکی در محله باستانی اشرافی و یا در محله تازه

۱ - اتاق شماره ۱۴، کسی که به آن دسترسی داشته آن را تغییر داده و راه نقل و انتقال از میان اتاق های همجوار آسان کرده بود.

است که تعداد کسانی که در دوره آخر حیات شهر زندگی می کردند بسیار زیاد بوده است (Leriche, 1974, p. 259). با این وجود، شواهد موجود از این فرضیه پشتیبانی نمی کنند. زیرا که اگر چنین باشد، مردم بومی که مالک بسیاری از این ظروف بودند و این بیش از آن چیزی است که بدان نیاز داشتند. البته این احتمال نیز مطرح است زیرا که ساکنین جدید این ظروف را از خانه مردمی که خانه های شان را ترک کرده بودند غارت نمودند. برای مثال، از دو اتاق در ورزشگاه که به عنوان انبار ظروف استفاده شده است، ۳۶۱ ظرف در اتاق بزرگ در غرب اتاق شماره ۱ و ۵۶۶ ظرف در اتاق شرق، اتاق شماره ۹ قرار داشته است (Veuve, 1987, p. 71). این ظروف به گونه ای از ظروف تعلق دارند که در سطح شهر نیز شناسایی شده اند و ما آنها را به همراه اشیاء فلزی گردآمده برای ذوب مجدد (فالگیری) یافته ایم. اتاق های شماره ۱ و ۹ نه تنها فضاهای سودمندی برای انبار اشیاء گردآمده از شهر بودند بلکه به عنوان آشپزخانه نیز از آنها استفاده می شده^۲ (Lecuyot, 2013, p. 98). گ. لکویه، مشاهداتی مشابه داشته را در اتاق های همجوار حیاط عمومی کنار خیابان اصلی شهر که ظروف زیادی در آنها بدون هیچگونه قاعده مندی روی هم انباشته شده بوده اند، داشته است. شکل و شیوه تولید سفال ها در این دوره ادامه یافت، اگرچه بخش قابل ملاحظه ای از تولیدات مختص به ظروف کاربردی ای بود که در طول دوره ی استقرار فرعی و پس از دوره یونانی- باختری تولید می شدند. البته درک این نکته چرا تنها تولید بعضی از گونه های سفالی در دوره استقرار فرعی ادامه یافت بسیار آسان است. در همین رابطه سه کوره ی سفالگری نیز یافت شده که یک مورد در گوشه ی شمال شرقی حیاط ورزشگاه قرار دارد (Veuve, 1987, pp. 78-79). کوره دوم در تئاترمی باشد (Bernard, 1978, p. 439). سومین کوره نیز در درون باروی شهر و نزدیک به رودخانه جیحون و در فاصله ی اندکی

سربی و یک وزنه مفرغی متعادل کننده نیز است. توسط یک زرگر پنهان شده ولی او بعداً نتوانسته آنها را مجدداً مورد استفاده قرار دهد (Rapin, 1992, pp. 70-71). بر روی یکی از شمش های نقره ای این مجموعه نوشته ای با خط رونی حکاکی شده که ممکن است نوشته ای به زبان سکایی باشد که مردم کوچ رو به آن سخن می گفتند (Rapin, 1992, pp. 141-142). در غرب تالار ستون دار کاخ (تصویر ۱۰)، اتاق شماره ۲۰ و فضای دیگری به فعالیت های فلزگری اختصاص یافته است. از آنجایی که سقف این فضا از بین رفته یک سایبان در مجاورت طرفین شمالی، جنوبی و غربی دیوارهای آن ساخته شده بوده است. دو بوته قالگیری کوچک نیز در اینجا قرار داشته که برای ذوب میخ ها و قطعات آهنی که به مقدار زیاد در پیرامون آن یافت شده اند، به کار می رفته است (Bernard, 1970, pp. 304-305). فعالیتی مشابه در ورزشگاه که در آن اشیاء زیادی برای قالب ریزی فراهم آمده بود، انجام می شد. یک اتاق بزرگ در شمال غربی اتاق ۳ قرار داشته که دارای دو بوته ذوب بوده است. در اینجا نزدیک به شصت قطعه برگ مانند از تندیس مفرغی به همراه میخ ها و لوحه های آهنی یافت شده است (Veuve, 1987, pp. 70-71). یکی از این دو بوته ذوب به شکل خیلی بدی باقی مانده و دیگری به شکلی شبیه تر به عوارض سطح زمین و بسیار استادانه تر از نمونه بوته های چاله ای ساده که در کف کاخ کنده شده بودند، ساخته شده است. فعالیت های ذوب مجدد فلزات در طول مرحله اول استقرار مجدد در ورزشگاه رخ داده و در طول مرحله دوم نیز ادامه یافته است (Veuve, 1987, p. 109).

گردآوری و استفاده مجدد از اشیاء گران بها و ائاثیه

ساکنان شهر همچنین روند تولید ظروف را نیز بهبود بخشیدند و همانطور که گفته شد مقادیر زیادی سفال از لایه های متعلق به دوره ی استقرار فرعی به دست آمده است. پ. لریخ، پی برده

^۲ - از اتاق شماره ۷، وجود حدود ۱۵ آمفورا (ظرفی دسته دار به شیوه یونانی م.)، یک پیاله، بشقاب ها و جام ها کشف شده است که در میان آنها یک سنگ چاقو تیزکنی هم وجود داشته است.

^۱ - از جمله شامل دو چشم، بخش هایی از یک سر، بخش هایی از یک گوش و از پوست سر به همراه با مو یافت شده است.

از ضلع جنوبی بنای استادیوم (*Palaestra*) واقع شده است^۱ (Leriche, 1986, pp. 29, 32, fig. 10 bis, pls. 53 & 55). این بنا یکی از دو بنایی است که احتمالاً در اواخر دوران استقرار فرعی مورد استفاده قرار می گرفته است^۲ (Veuve, 1987, p. 79). اشیاء گران بها موجود در منازل اشرافی که آن‌ها را ترک کرده بودند و نیز اشیاء موجود در خزانه در این دوره غارت شده اند. ک. راپین، در مورد جزئیات موجود در این مکان اطلاعاتی را ارائه کرده و توانسته است تا تمامی محتویات موجود در گنجینه‌ی سلطنتی خزانه را بازسازی کرده و در مقاله خود بیان نماید (Rapin, 1992, pp. 143-247). به باور وی، علاوه بر سکه‌های نقره، فراورده‌های خوراکی مانند روغن زیتون و خشبوکننده‌ها نیز در این انبارها، ذخیره شده بودند. این ذخائر شامل مواد خامی مانند سنگ‌های نیمه قیمتی (لاجورد، فیروزه، یاقوت کبود، لعل، درکوهی) و جام‌های شیشه‌ای، ابسیدین، پنبه نسوز کوهی و زرنیخ نیز می شد. همچنین، ظروف گران قیمت ساخته شده از فلزات، شیشه‌ها یا سنگ‌های نازک و نیمه گران بهایی مانند شیست (نوعی سنگ ورقه‌ای-م)، مرمر سفید، عقیق و... را هم شامل می شده است. علاوه بر موارد ذکر شده، جواهرات، لوازم دستشویی، لوحه‌های تزئینی و بخش‌هایی از یک گنجینه‌ی آورده شده از هندوستان که در پی یک پیروزی نظامی به دست آمده بود نیز در خزانه موجود بوده که همه آنها پس از رویدادهای حدود ۱۴۵ ق.م به غارت رفته اند. احتمالاً مردمی که در اتاق‌های خزانه کار و زندگی می کرده اند به استفاده خودشان از آنچه که پس از نخستین غارت باقی مانده بود، ادامه دادند. اجناس دست ساخت‌ها در همه جای این فضا به صورت پراکنده یافت شده‌اند و این درحالی است که اشیاء ارزشمند از همان ابتدا تنها در سه اتاق انبار شده بود (Rapin, 1992, p. 21). این امر

دلالت بر جابه جایی‌های پی در پی و پراکندگی تدریجی این اجناس دارد. ساکنانی که در دوره‌ی استقرار مجدد در منازل اشرافی ساکن شدند نیز اسباب و اثاثیه موجود را به شکل درخوری مورد استفاده قرار دادند. آن‌ها نخست این اشیاء را که در بعضی از اتاق‌ها انبار شده بود را در جایی که آن‌ها را یافته‌ایم گردآوری کردند و سپس از چهار اتاق در مجاورت هم در مقابل دیوار غربی منزل اشرافی واقع در محله جنوب غربی به جهت نگه داری و انبار اشیایی که کیفیت عالی داشت و از همان حوالی به دست آمده بود، استفاده می نمودند^۳ (Lecuyot, 2013, pp. 61-68). مردمی که در نزدیکی رودخانه کوچک زندگی می کردند نیز در حوالی انبارهای قدیمی آن بخش مقدار زیادی از اشیاء که گاهی شامل اشیاء با کیفیت بالا هم می شد را روی هم انبار نموده بودند که این اشیاء توسط کاوشگران به صورت پراکنده در ساختمان یافت شده است. به ویژه اینکه، این اشیاء در اتاق‌های مسکونی قرار داشتند که از جمله مکان‌هایی بود که این مواد ممکن بود در آنها متمرکز شوند^۴ (Lecuyot, 2013, pp. 97-101). وجود این اشیاء این اشیاء نشانگر این است که مردم یونانی-باختری که سابقاً در این شهر زندگی می کردند، از دارایی‌های ارزشمندی برخوردار بودند. بنابراین، به نظر می رسد که این اشیاء یک بار دیگر نیز مورد غارت و انتقال قرار گرفته اند و این امر مربوط به زمانی می شود که شهر به طور کامل و قطعی رها شده بود. عمارت‌های خارج شهر نیز از دارایی‌های مانند اشیاء با کیفیت بالا برخوردار نیستند و این امر شاید به این دلیل است که اندکی پس از تصرف غارت شدند. همچنین، در این خصوص باید اشاره کرد که در اتاق‌های محله جدید استقرار

^۱ - یافته‌های مشابه در خانه‌های ساخته شده در مقابل حیاط عمومی جنوبی نیز یافت شده‌اند (در اتاق شماره ۷) به همراه ظروفی که در پاورقی شماره ۸۱ به آنها اشاره شده است.

^۲ - این اشیاء شامل لوازم دستشویی، جواهرات، جعبه‌های ساخته شده از سنگ شیست، بطری‌های عطران تزئین شده با لعاب، اشیاء فلزی فراوانی شامل (وزنه‌ها، ترازوها، دستگیره‌ها و اجناس تزئینی) و پنج پایه ستون کوچک سنگی از گونه‌ای مشابه که به تعداد زیاد از آن در جایگاه مقدس یافت شده است.

^۱ - این‌ها به عنوان جنگ افزار معمولی تشخیص داده شدند (از آنجایی که باروی جنوبی این رودخانه همان رودخانه جیحون نیست می تواند رودخانه اوخوس باشد)، (Grenet & Rapin, 2001)

^۲ - مطابق با گفته‌س. ونوه کوره‌های سفالگری کاوش شده در دال ورزین تپه برابر با قرن اول میلادی تاریخ گذاری شده‌اند و این کوره‌ها متقدم ترین یافته هم سو با نمونه ورزشگاه می باشد.

یعنی آن‌هایی که در ورزشگاه و استادیوم واقع شده بودند، چنین اشیایی به ندرت یافت می‌شوند.



تصویر ۱۲: توده‌ای بلوک‌های سنگی خرد شده در کاخ (عکس از DAFA).

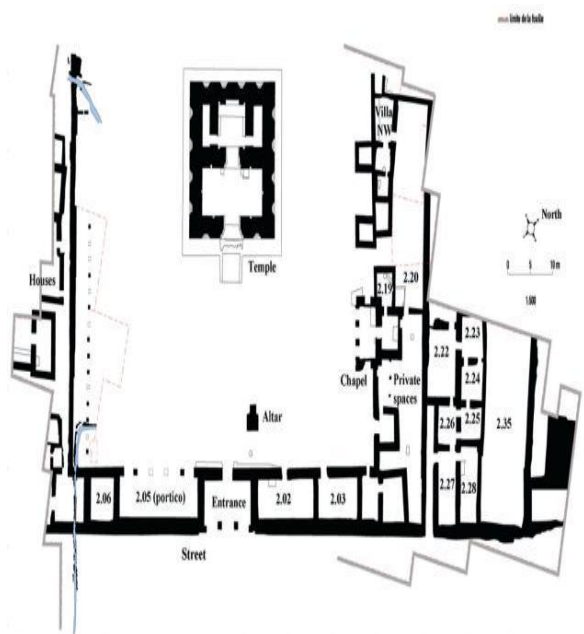
جایگاه مقدس در پرستشگاه طاقچه‌های کنگره دار در طول دوره استقرار فرعی^۱

جایگاه مقدس و پیرامون آن در فاصله سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ کاوش شد. این قسمت یکی از مهم‌ترین بخش‌های شهر را تشکیل می‌داد که بقایای دوره‌ی استقرار فرعی در آن به طور مشخص و فراوان وجود داشت^۲ (Francfort, 1984). در زمان وقوع رویدادهایی که منجر به سقوط شهر در حدود ۱۴۵ ق.م. شد. جایگاه مقدس شامل یک حیاط عمومی می‌شد که پیرامون آن با یک حیاط بزرگتر و فضاهای خصوصی دیگر در جانب شمال شرقی آن که فقط برای روحانیون قابل دسترسی بود، سازمان بندی شده بود (تصویر ۱۳). این طرح نتیجه‌ی بازسازی کامل مجموعه‌ی اصلی بود که در زمان اوکراتیدس یکم انجام شده بود. این جایگاه مقدس با محله‌ی مسکونی‌ای که شامل ترکیبی از خانه

های ساده و محقر و یک ویلای بزرگ می‌شد، احاطه شده بود. سه اتاق از این ویلا در قسمت شمال شرقی آن کاوش شده که نشان می‌دهد که ساختمان‌های همسایه در دو سوی جایگاه مقدس از آغاز سده دوم ق.م. به بعد گسترش یافته بودند و به حریم آن تجاوز می‌کردند (Martinez-Seve, 2013). حیاط جایگاه مقدس از خانه‌های پیرامون جدا شده و به واسطه‌ی یک ایوان بزرگ به بخش جنوبی غربی آن پیوسته بود. ورودی اصلی از سمت خیابان قابل دسترسی بود و در دو سوی آن واقع شده بود. در طرفین ورودی اصلی دو اتاق در اندازه‌های متفاوت قرار داشت که به واسطه‌ی یک ایوان بزرگ که ممکن است بلندی آن به ۶ متر نیز می‌رسیده به ورودی مرتبط می‌شدند (تصویر ۱۳، شکل ۲۰۵). ضلع شمالی این بنا نیز مطابق با طرح اصلی که می‌بایست با دیگر ایوان‌های بلندی که در دو سوی نیايشگاه کوچک قرار داشتند، نزدیک بوده باشد. از این رو، نقشه این بنا در طول زمان سیر تحولی خودش را طی نموده و تغییراتی یافته و نیايشگاه کوچک در آن ساخته شد. این امر چرایی اینکه این محدوده ناتمام مانده را بیان می‌کند. از آنجایی که نیايشگاه کوچک رو به سوی غرب دسترسی داشت گاهی ساختمانی نقش حد واسط را ایفا می‌نمود، بعضی از این ساختمان‌ها که به جایگاه مقدس ضمیمه شده بودند نیز به آن تعلق داشتند (شکل ۲۰۹). در مقابل درون خانه (سردابه) نیايشگاه کوچک، حیاط کوچک نزدیک به آن قرار داشت (شکل ۲۰۲). خانه‌های خصوصی و فضاهای خصوصی جایگاه مقدس اما از باقی مناطق به واسطه‌ی دیوارهای جداکننده‌ای که در شمال و نیز به سوی خیابان در جانب شرقی گسترده شده بودند، جدا شده بودند. این فضاها شامل ساختمان‌های سبکی می‌شدند که در فضای باز قرار داشته و هر کدام دارای یک آتشدان بودند. کارکرد این گروه از سازه‌ها ناروشن است (ممکن است از آنها به عنوان انبار کالا استفاده می‌شده) و احتمالاً به جایگاه مقدس تعلق داشتند که در جانب شمال شرقی و در میان دیوارهای محاط‌کننده واقع

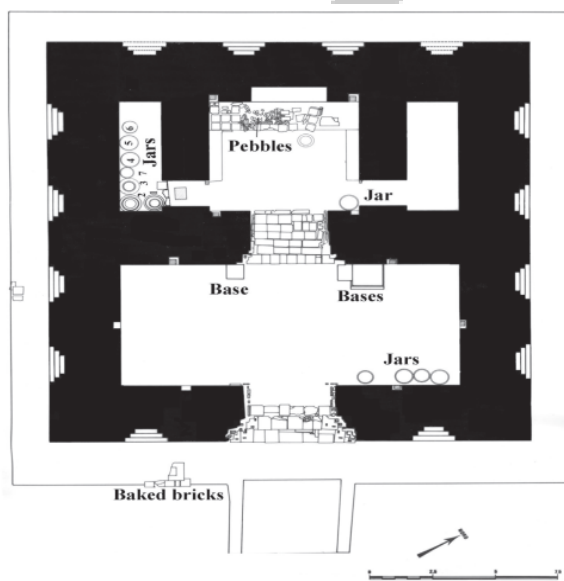
^۲ - تاکنون، تنها نوشته‌ای که در این زمینه چاپ شده است.

^۱ - این بخش به شکل مختصر در فصل اول مقاله مارتینز-سوه که در دست انتشار است بیان خواهد شد، و در آنجا با جزئیات بیشتری کتیبه مورد بحث قرار خواهد گرفت.



تصویر ۱۳: جایگاه مقدس، تصویر کلی از صفه مقدس در زمان حکومت اوکراتیدس یکم

(طراحی شده توسط A.-B. Pimpaud).



تصویر ۱۴: پلان پرستشگاه در طول دوره استقرار فرعی

(طراحی شده توسط J.-C. Liger).

شده بودند (شکل ۲.۲۲-۲.۲۸). پرستشگاه که فضای اصلی پرستش کنندگان این مجموعه بود، بر روی سکو (صفه) ای بنا شده بود و برای دسترسی به آن نیز یک سرایشی ساخته شده بود (تصویر ۱۴). با این وجود، تنها مشخص است که در حیاط آن یک محراب (مذبح) که نزدیک به ورودی آن بوده وجود داشته است. دو تندیس با سر و دست و پای سنگی و بدنه چوبی (آگرولیت) در این پرستشگاه وجود داشته که گویا این است که چرا تعداد اندکی از آنها در میان بقایای موجود یافت شده اند. چندین پیکره و بخشی از پای یک تندیس در پرستشگاه باقی مانده است^۱ (Bernard, 1969, pp. 337-341). یک انگشت از یک تندیس متعلق به مکانی دیگر نیز در نیاپشگاه یافت شده است. بر این اساس، ممکن است که این پرستشگاه همان مکانی باشد که بر پایه گزارش ها در آن آئین پرستش شاهان انجام می شده است. زیرا بر پایه شواهد موجود در دربار پادشاهان یونانی - باختری همانند دیگر پادشاهان یونانی مآب به آئین پرستش شاهان عمل می کرده اند (Martinez-Sève, 2010). پایه هایی که تندیس های آئینی بر آنها استوار بودند به وسیله سنگ ریزه ها مستحکم شده بود. این امر باعث شد تا بخش عمده ای از وزن و سنگینی تندیس ها آنها تحمل و به استحکام آنها کمک شود (Bernard, 1969, p. 329, fig. 14). با این حال، این سازه مستحکم به جنوب منتقل شده و فضای کنار آن خالی شده است. شاید به این منظور که دومین تندیس کوچک تر در آنجا قرار بگیرد، لذا، به نظر نمی رسد که فضای فراهم آمده به شکل مشابهی استحکام بندی شده باشد. اگر این تفسیر درست باشد، ممکن است تصور شود که این فضا تندیس اوکراتیدس را به عنوان (synnaos) نگه می داشته است.

^۱ - به نظر فرانکفورت، پیچش مو تندیس از طلا ساخته شده، ممکن است متعلق به این تندیس باشد. (Francfort, 1984, p. 109)

عملیات در بقایای جایگاه مقدس

پ. برنارد نتیجه گرفته که ساختمانی که در خلال دوره ی استقرار فرعی ساخته شده بود، پس از آن به مزرعه تبدیل و تندیس‌های پرستشگاه آئینی آنجا نیز در ۱۴۵ ق.م به شکلی عامدانه تخریب شده بودند. در این زمان، مذبح حیاط ویران شد، به ویژه پرستشگاه دارای یک انبار بزرگ پر از کوزه‌ها و سنگ‌های آسیاب بود. این امر باعث شد تا سرنوشت شوم مشابه‌ای برای آن رخ دهد و همانند دیگر سازه‌های همگانی شهر کارکرد اولیه آن در طول دوره‌ی استقرار مجدد از بین برود و تغییر کند (Bernard, 1969, pp. 352-354).

ه. پ. فرانکفورت، تفسیری با اختلافاتی جزئی را بیان کرده و این احتمال را مطرح کرده که پرستش در این مکان پس از ۱۴۵ ق.م نیز ادامه یافته باشد ولی پرستش در این زمان به شکلی بوده تا همگونی بیشتری با سنت‌های باختری داشته باشد (Francfort, 1984, p. 125). در چندین بخش نیز شواهد با این فرضیه فرانکفورت همخوانی دارد.

سازه‌های حیاط

داده‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که چندین دیوار در ساختمان‌های این بخش در دوره‌ی استقرار فرعی از نو ساخته شده‌اند. در جانب شرقی حیاط بر بالای دیوارهای پیشین دیوارهایی که هیچ‌گونه تغییر شکلی در مقایسه با طرح اصلی قبلی نداشتند ساخته شدند که این عمل ظاهراً در فاصله اندکی پس از ۱۴۵ ق.م رخ داده است. این عمل در چهار اتاق بخش شمالی ورودی نیز انجام شده است (تصویر ۱۵). همچنین در یکی از اتاق‌های چهارگوش خروجی جنوبی کاملاً از نو ساخته شد. در هر دو خروجی، حتی نیاز بوده تا دیوارهای جلویی جایگاه مقدس در طرفین خیابان با وجودی که ضخامت زیادی (حدود دو متر) داشته‌اند، با دیوارهای جدیدی جایگزین شوند. در مقابل، ورودی کاملاً بدون تغییر باقی ماند. این نوسازی‌ها، واکنشی طبیعی به فرایند تخریب و فروپاشی دیوارها نبود، بلکه نشانگر آن بود که فقط برخی از این بخش‌ها برای آن‌ها مهم‌تر بوده است. علاوه بر آن، این بخش‌ها چندان هم قدیمی نبودند، زیرا که این بخش‌ها حدود ۱۵ تا ۲۰ سال

پیش از آن ساخته شده بودند. بر این اساس، وسوسه برانگیز است تا فرض کنیم که آن بخش پس از حمله‌ای که حدود ۱۴۵ ق.م به جایگاه مقدس انجام شد، خسارت دیده است. در بسیاری از این موارد، این قبیل کارها نشان‌دهنده توانایی روحانیون در بازسازی جایگاه مقدس و قدرت آنها در پیدا کردن منابع مالی برای پرداخت‌های امور ضروری است. فنون ساختمانی به کار رفته در این بازسازی‌ها کمی با فوننی که سابقاً در دوره یونانی-باختری به کار می‌رفت، متفاوت است. چندین دیوار با ساختاری ترکیبی از لایه‌های خشت خام و خشت پخته در این بخش وجود داشته اما معماران دوره‌ی استقرار فرعی نشان دادند که دارای مهارت بالایی بوده‌اند. بنابراین، آنها در اصل کسانی بودند که در زمان سابق در جایگاه مقدس کار می‌کردند. با این حال، عجیب است که فکر کنیم که همه‌ی صنعتگران و استادکاران شهر و پیرامون آن که در زمان اوکراتیدس یکم شامل افراد زیادی می‌شدند، کماکان پس از ۱۴۵ ق.م نیز فعال بوده‌اند. در این دوره، دیوار جنوبی ایوان شرقی نیز بازسازی شده است (شکل ۲۰۵، تصویر ۱۶). به نظر می‌رسد دلیل این امر مشکلات قابل ملاحظه‌ای در آن بخش باشد. درحالی که تا آنجایی که مشاهده کردیم ارتفاع آن می‌توانسته به ۶ متر هم برسد. این ایوان در جایگاه مقدس رها شده باقی مانده بود و سقفی را که با کاشی‌هایی با نقش آنته فیکس آراسته شده بود را نگه می‌داشت. در دوره‌ی استقرار فرعی تلاش‌های مهمی جهت نگه داشتن جایگاه مقدس صورت گرفته است. براساس مشاهدات می‌توانیم نتیجه بگیریم که ساکنان دوره‌ی استقرار فرعی آی‌خانم از به کارگیری فنون و عملیات معماری ناتوان بوده‌اند. لذا، اگرچه ممکن است که بیان شود که آنها برخی از کارهای مرمتی را در برج و باروها انجام دادند ولی تاریخ این اقدامات در اصل به اواخر دوره‌ی یونانی-باختری بر می‌گردد و این بازسازی‌ها شامل آن بخشی از برج و باروها می‌شود که روبه رودخانه جیحون و در کنار استادیوم قرار داشته است. برای مثال شواهد لایه نگاری نشان‌دهنده است که این بازسازی‌ها تنها پس از ایجاد ورزشگاه رخ داده، در صورتی که بقایای موجود نشان‌دهنده این است که در زمان سلطنت اوکراتیدس یکم نیز ساخت آن بخش پایان

جدید برای برقرای تاسیسات تازه‌ای برای زهکشی و انتقال فاضلاب به خارج از جایگاه مقدس همراه بود. چاه فاضلابی به عمق ۱۰ متر نیز در غرب نیایشگاه حفر شده بود تا فاضلاب را از مجموعه خارج کند. از دیگر نشانه‌های مربوط به شبکه تامین آب و برون ریزی فاضلاب مجموعه، نگهداری راه آب بود که آب را از شهر به آنجا منتقل کرد و در طول خیابان نیز جاری بود. دومین کانال آب شهر نیز از گوشه جنوب شرقی وارد حیاط مجموعه می شد (تصویر ۱۶) و پس از آن به صورت زیرزمینی در سراسر مجموعه پخش می شد و آب را با لوله‌هایی تامین می نمود که تنها بخشی از این لوله‌ها شناسایی شده اند. فعالیت این شبکه در بخش عمده‌ای از دوره‌ی استقرار فرعی نیز ادامه داشته است. ورودی و خروج کانالی که در بعدتر در جنوب غربی حیاط بود نیز سرانجام با زباله پر شد، اما این رویداد در زمان پایانی این دوره رخ داد.



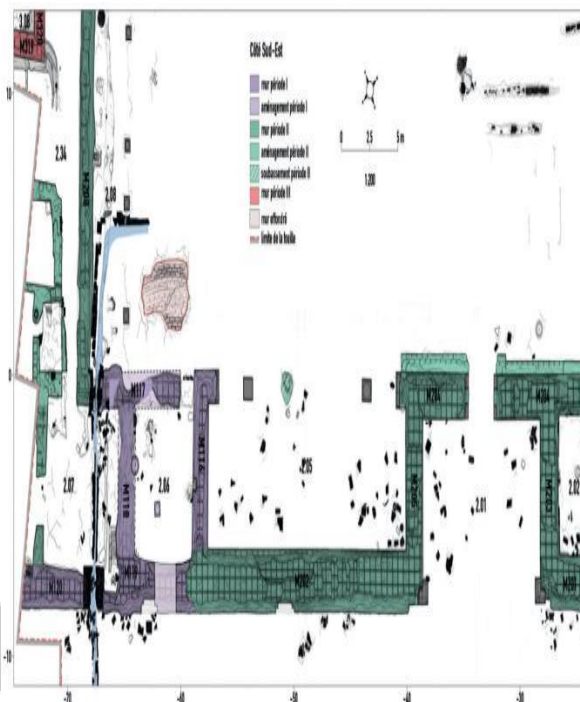
تصویر ۱۵: جایگاه مقدس، پلان ضلع شمال شرقی حیاط در طول دوره استقرار فرعی (به انضمام دیوارهای دوباره ساخته شده به رنگ بنفش)، (طراحی شده توسط A.-B. Pimpaud).

نیافته بود. همچنین، این نکته نیز باید ذکر شود که عملیات بازسازی ممکن است با تخریب‌های بعدی از بین رفته باشد زیرا در جریان رویدادهای ۱۴۵ ق.م این قسمت مورد حمله قرار گرفته بود^۱ (Leriche, 1986, pp. 27-41). ورودی جایگاه مقدس نیز پس از آن بازسازی شده و نقشه آن ساده‌سازی شده است (تصویر ۱۶). ستون‌های جلویی آن نیز به مکان دیگری منتقل شده و دالانی که از میان آنها به جهت ورود به حیاط عبور می کرده است هم به فضایی باز تغییر شکل داده است. در نتیجه، راه دسترسی در این زمان بسته شده و ورودی جدیدی از میان اتاق چهارگوش جنوبی به وجود آمده است (شکل ۲۰۶). در مقابل، در این دوره، در دیوار جایگاه مقدس فضایی به اندازه‌ی در بزرگی رو به خارج کنده شد که سپس به دقت پر شد. در مرحله سوم این دیوار نیز در فواصل مختلفی دچار بازسازی شد و با طاقچه‌های دندانه‌داری که یادآور پرستشگاه می باشند، آراسته شد. در شمال حیاط، کارهای ناتمام زمان اوکراتیدس یکم پس از ساده‌سازی نقشه اصلی با افزودن برخی از اضافات دستخوش توسعه شده است. با این وجود، شوربختانه ما قادر به فهم پیوند لایه نگارانه میان بخش شرقی حیاط و کارهایی که پی در پی در آن انجام شده، نیستیم. این حیاط رو به سوی شمال گسترش یافته بود و در بخشی از غرب نیایشگاه کوچک، پس از پاکسازی خاک ساختمان‌هایی ناپایدار از زیر خاک بیرون آمدند که سابقاً در آنجا قرار داشتند. این ساختمان‌ها شامل سازه‌هایی می‌شدند که به نیایشگاه پیوسته بودند (تصویر ۱۷). بقایای ساختمان‌هایی که سوخته بودند نیز زیر لایه‌ای ضخیم از خاک انباشته شده بود که در میان آنها طاقچه‌هایی دندانه‌دار که از بالا به کف افتاده بود بر لایه‌ای که همسطح کف بود، کشف شدند. این پرشدگی ناشی از روی هم قرار گرفتن اتاق‌های ویلای شمال شرقی بود که آن هم از بین رفته بود. در نهایت، محدوده حیاط کاملاً با دیوارهایی احاطه شده بود. انجام این کارها با تلاش برای یافتن خاک

^۱ - در بخش نزدیک به منبع آب، نما درونی دیوار دفاعی نیز بازسازی شده است که به نظر می‌رسد که این عمل بازسازی با بازسازی دیوارهای استادیوم همزمان بوده است. برای تاریخ‌گذاری این کارها نیازمند یافته‌های سفالی دوره هشتم هستیم که آن را برابر با دوره استقرار فرعی می‌دانند - لذا، همانطور که ملاحظه شد - در مورد

آخرین ساکنان یونانی شهر ذکر شده است که در بخش باروکوره سفالگری ساخته بودند. در نتیجه در این زمان مدت زیادی از آن موقع گذشته بود و زمانی بود که دیوارهای پیشین کاملاً فرسوده شده بودند که این نشانگر گذشت زمان زیادی از آن دوره می‌باشد (Leriche, 1986, p. 29).

روی آن انجام شده بود. از این رو، بناهای درونی سالم باقی مانده بودند. در زمان کاوش ها، آشفته‌گی زیادی در این بخش ها پدیدار شد که ناشی از کشف چندین تونل کنده شده توسط غارتگرانی بود که سیمای زمین را در این بخش به شدت بهم‌زده بودند. با این وجود، بخش بزرگی از ظرفیت‌های باستان‌شناسی در این بخش هنوز باقی مانده بود. اشیای موجود و اثاثیه از جمله صندلی‌ها، صندوق‌های گران بها، لوحه‌های تزئینی، ظروف ساخته شده از سنگ شیست، پایه ستون‌های کوچک آهکی، پیکره‌های کوچک و پیکره‌های گلی ایستاده که بر روی پایه‌ستون‌هایی در دو طرف در ورودی درون خانه قرار داشتند را شامل می‌شد. از دیگر اسباب و اثاثیه موجود نیز می‌توان از گلوله‌های کوچک آهکی، ریسمان‌ها و فانوس‌های سفالی نام برد (Francfort, 1984, pp. 107-111). در مقایسه با نیایشگاه کوچک که چیزی در درون آن نبود این ساختمان از هر گونه چپاول دزدان که تمایل زیادی به غارت محوطه داشتند، دور مانده بود. به نظر می‌رسد که این ساختمان‌ها نیز عمداً خالی شده و احتمالاً پاکسازی آنها عمدی بوده، زیرا اشیایی که سابقاً در درون دیوارها سوخته بودند، در کف حیاط جدید که روی ساختمان‌های قدیمی غرب نیایشگاه کوچک را پوشانده بود و پراکنده شده بودند (تصویر ۱۷). اشیاء فلزی بسیار زیادی از این بخش پر شده یافت شده که در میان آنها اشیاء مفیدی همچون لوله‌ها و بشقاب‌ها نیز وجود داشت، اما به جز این موارد یک تندیس از هراکلس، یک برقه (ابزار صیقل)، یک قلم (kalam)، یک خرطوم فیل، یک صفحه هلالی شکل که در حاشیه آن یک سر نقرشده بود و لوحه‌ای تزئینی نیز یافت شدند. از دیگر اشیاء یافت شده می‌توان به ساخته‌هایی از عاج یا شیست یا ظروف گوناگون اشاره نمود که این اشیاء نیز کاملاً قابل مقایسه با اشیاء یافت شده از پرستشگاه



تصویر ۱۶: جایگاه مقدس، پلان ضلع جنوب غربی حیاط در طول دوره استقرار فرعی (به انضمام دیوارهای دوباره ساخته شده به رنگ بنفش)،

(طراحی شده توسط A.-B. Pimpaud).

ساختمان‌های آئینی

در دوره استقرار فرعی پرستشگاه (تصویر ۱۴) و نیایشگاه کوچک (تصویر ۱۹) حفظ شدند که این امر می‌تواند دلیلی دیگر بر استمرار فعالیت‌های دینی در این مجموعه باشد. با این وجود، این بناها به مانند قبل دیگر مورد توجه نبودند و نگهداری از پرستشگاه نیز منحصر به جایگاه خطابه آن بود که از دیگر بخش‌ها بیشتر آسیب‌دیده بود (Bernard, 1970, p. 325). بنابراین، هرگونه اقدام در این مجموعه به دلیل فرسوگی زیاد می‌بایست محدود می‌بود. آجر و کاشی‌های آنجا مجدداً مورد استفاده قرار گرفته و به جهت حفاظت از لبه بالایی سطح به کار رفته بود. علاوه بر این، پایه ورودی ضلع جنوبی نیز با آجر روکش دار (تصویر ۱۸) پوشیده شده بود که روکش آن شامل یک لایه‌ی محافظ پنهان بود که نشان از اقداماتی دارد که بر

^۱ - در پاورقی ۱۱۰، مقاله خود پ. برنارد، نتیجه گرفته است که سکوی باقی مانده مورد استفاده بوده و در اثر مرور زمان طولانی دچار فرسایش شده است. همچنین به



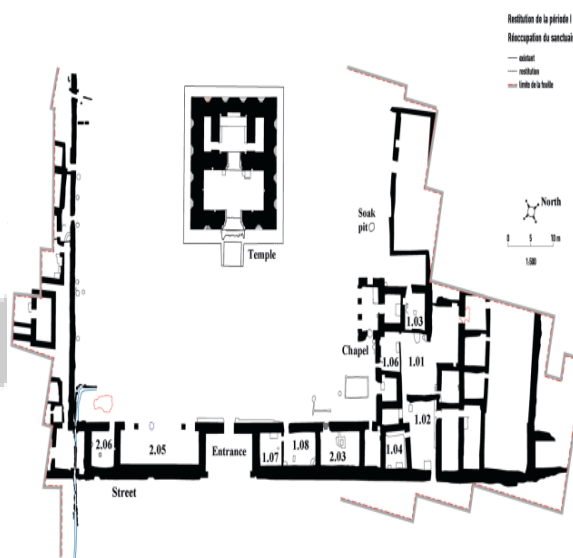
تصویر ۱۹: جایگاه مقدس، پلان بخش شمال شرقی

(طراحی شده توسط A.-B. Pimpaud).

سازه های بخش های پیرامونی و فرآیند استقرار مجدد

استقرار مجدد در فضاهای نزدیک به حیاط جایگاه مقدس شامل خانه های شخصی ساکنان پیرامون آن می شد. همچنین، محله مورد بحث نیز دستخوش تغییرات مشابهی شد که در دیگر نقاط شهر نیز رخ داد. از آنجایی که اطلاعات فراهم آمده از طریق کاوش های باستان شناسی صحیح می باشد، ما می توانیم کنیم سیر تحول و توسعه این محله را در گذر زمان مشخص کنیم. نخست اینکه به واسطه پرستشگران فراوانی که در حدود حیاط شمالی حضور داشتند و تنها مسیر دسترسی به مجموعه نیز این مسیر بود قدرت به جایگاه مقدس بازگشت. از این رو، دیگر ساختمان هایی که دورترین نقطه در شمال مجموعه واقع شده بودند ولی به جایگاه مقدس تعلق داشتند به سرعت توسط ساکنین جدید مورد استقرار دوباره قرار گرفتند (تصویر ۱۹). پنج واحد مسکونی در درون این بخش به وجود آمد که همه اتاق ها با هم مرتبط بوده و سابقا یک

می باشند^۱ (Bernard, 1974, p.302, fig. 13). شکسته شدن این آثار نشان از آن دارد که در این دوران از نیایشگاه استفاده می شده در حالی که درون پرستشگاه متروک بوده است.^۲



تصویر ۱۷: جایگاه مقدس، پلان کلی صدف مقدس در طول

دوره استقرار فرعی، (طراحی شده توسط A.-B. Pimpaud).

(Pimpaud).



تصویر ۱۸: تعمیرات سکو پرستشگاه از زاویه جنوبی

(عکس از DAFA).

XXXI، (قلم) شماره ۶ طرح ۲۵ XXXI، (خرطوم فیل) و برای تندیس هرکول

^۲ - این به این معنی که ساختمان به طور کامل رها شده باشد نیست بلکه بخش بالایی آنکه ممکن است شامل یک سکو آئینی در فضای باز خارجی باشد که مراسم ها در آن برگزار و پیگیری می شده است. (Martinez-Sève, forthcoming b)

^۱ - این یافته ها توسط فرانکفورت در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است و بدون هیچ مقدمه ای به نیایشگاه نسبت داده شده است. اشیا یافت شده در ویلا شمال شرقی (اینجا اتاق های شماره ۳۰ و ۳۲ صفحه ۱۶) و بخش کاوش شده میان ویلا و نیایشگاه، همچنین بنگرید به جدول ۲۰ و طرح ۲۰ XX، (هلال ماه تزئین شده با یک سر) جدول ۳۷ و طرح ۲۵ XXXI، (برقو یا صیقل دهنده) شماره ۴ طرح ۲۵

ساختمان را تشکیل می دادند که دو واحد از این ساختمان شامل دو اتاق می شد (شکل ۲.۲۷/۲.۲۸ و ۲.۲۲/۲.۲۳) و سه واحد دیگر واحدهای یک اتاقه بودند (شکل ۲.۲۴، ۲.۲۵، ۲.۲۶). همچنین، ساکنان تازه وارد در عمارت های بزرگ بخش شمال شرقی نیز ساکن شدند و آن ها را میان چند خانوار خود تقسیم نمودند (Martinez-Sève, 2013). سه اتاق در این بخش کاوش شده که هر کدام شامل یک واحد مسکونی است (تصویر ۲۰) که به واسطه یک اتاق کوچک رو به بیرون باز می شده است (شکل ۲.۱۵) و شامل یک اتاق بزرگ نیز می شده که کارکرد آن مشخص نیست (شکل ۲.۱۴) از این رو، شاید این بخش یک گرمابه بوده که ما مطمئن نیستیم کارکرد آن در دوره های بعد نیز همین بوده است یا خیر. استقرار مجدد در این ناحیه با محصور کردن درهای قدیمی که از بازسازی شده بودند و یک سازمان بندی نو میان آنها به وجود آمد که این سازمان بندی جدید واحدهای مسکونی را نیز شامل می شد. بنابراین، مشخص می شود وجود این گونه پدیده ها از ویژگی های دوره ای استقرار فرعی می باشد. این اتاق ها در جنوب جایگاه مقدس قرار داشتند و ممکن است همانند دو اتاقی که قبلا تقسیم شده بودند، در این دوره مسکونی شده باشند (شکل ۲.۳۱، ۲.۳۰ و تصویر ۲۱)، اما هیچ نشانه ای از اینکه این مردم تازه وارد در آن ها ساکن شدند، نداریم. ساکنان اتاق ۲.۳۱ نیز بخشی از دالان طولانی قسمت پشت ایوان جنوبی را شخصی سازی کرده و از آن برای فعالیت های خانگی خودشان استفاده کردند. یک مشکل تاریخ گذاری در این مورد وجود دارد و زیرا که استقرار مجدد در بخش بالایی جایگاه مقدس ادامه یافته و دیوارهای چینه ای به آن افزوده شده که نشانه های محدوده ی آن در بخش شمالی خودش از بین رفته است. در نتیجه، حیاط های جدیدی در این بخش به وجود آمده (شکل ۱.۰۱ و ۱.۰۲) که هریک با دیوارهای تازه ای از یکدیگر جدا شده بودند (نقشه ۱۰۹ و تصویر ۱۹). این سازمان دهی مجدد

بناها به مردم اجازه می داد تا به آسانی دسترسی به خانه خودشان را به وجود بیاورند. ساختمان های تازه ای نیز پیرامون این حیاط ها به وجود آمد که در حقیقت نوعی آلونک بودند (شکل ۱.۰۶). یک ساختمان کوچک (شکل ۱.۰۴) و ساختمان فرعی وابسته به آن (شکل ۱.۰۵) دیگر ساختمان های پشت نیایشگاه کوچک را شامل می شد، ولی راه دسترسی از آن ها فقط از سمت غربی بود. چندین بنای جدید بر روی این کف ساخته شد (شکل ۱.۰۱، ۱.۰۳، ۱.۰۵، ۱.۰۶) در حالی که کف های متعلق به دوره یونانی-باختری در اتاق ها همچنان مورد استفاده بودند و این نشان از آن دارد که استقرار مجدد برای مدت طولانی ادامه داشته است. شواهد لایه نگاری نشان می دهد که این انتقال پیش از گسترش حیاط رخ داده است. درحقیقت، اتاق های شکل ۱.۰۳ در پشت نیایشگاه ساخته شده بودند و احتمالا این عمل در زمانی انجام شد که هنوز کار بر روی حیاط ها کامل نشده بود^۲. به علاوه، این کارها ممکن است ناشی از تغییرات محدودی باشد که از پیامدهای استقرار مجدد است. احتمالا ساکنان این ناحیه فعالیت های مشابهی را در زمینه بازسازی مانند دیگر نقاط شهر در بناها انجام داده اند، اما درک این موضوع همیشه آسان نیست. از این رو، برخی از اتاق های یافت شده اغلب خالی بودند (شکل ۲.۲۳، ۲.۲۴، ۲.۲۵) زیرا این اتاق ها پیش از ترک شدن در دوره ای استقرار فرعی خالی شده بودند و این اتفاق در اتاق های مسکونی ۲.۲۳ و ۲.۲۲ نیز رخ داده است. اگرچه از یکی از این اتاق ها که ابعاد بزرگی داشت، یافته های ارزشمندی به دست آمده است. ساکنان این ناحیه پیش از ترک این قسمت، بخش زیادی از اموال خودشان را منتقل کرده بودند. شاید این اتفاق بر اثر حادثه ای پیش آمده باشد زیرا که در جریان کاوش ها بقایای سوختگی در کف به ثبت رسیده است^۳ که این امر را می توان ناشی از یک حادثه دانست. اتاق باقی مانده در یک فضای باز به حیاط همجوار (شکل ۱.۰۱) متصل می شد (تصویر ۱۷) و بعدتر با یک آتشدان

۲ - مگر اینکه آتش عمداً رو کار ساختمان را تخریب کرده باشد که بازسازی می توانسته انجام شود.

۱ - در این اتاق بخاری ساخته نشده که نشان می دهد در آنجا از بخاری یا مشعلی قابل حمل استفاده می شده است.

۲ - پس از عملیات گسترش، این سازه رو به حیاط باز شد و ممکن است جایگزین درون خانه ویران شده پیوسته به آن، شده باشد.

۳۷. بخش عمده‌ای از ۳۷ (table.16, nos. 5, 7, 8, 10-12). کاشی‌ای که پیش‌تر جهت پوشاندن دیوار مقابل دیوار شمالی به کار می‌رفت نیز در این اتاق یافت شده است. مقدار یافته‌ها در نگاه نخست عجیب بود، ۲۰ سانتی متر از لایه‌ی آواری بر اثر حوادث تخریب شده بود و دوباره در بخش بالایی آن به صورت لایه‌ای توده مانند که تکه سفال‌های ارزشمندی را نیز دربرداشت، شکل گرفته بود. آنچه که به دست آمد کف یا بخش بالایی لایه‌ی پر شده‌ای بود و اینکه اشیاء آن هنوز به گونه‌ی مشابهی ای تعلق دارند به این دلیل است که در درجه اول ساختمان به سرعت تخریب شده و سپس بر روی زمین برای دوره‌ای طولانی انباشت صورت گرفته بود. پس از آن، اشیاء دوباره مورد مصرف قرار گرفته و در زمانی که آنجا تبدیل به فضایی باز شده بود، توسط مردمی که در آن ساکن شده بودند، گردآمده بود. این امر، قابل مقایسه با یک لایه‌ی باستانی نهشته شده می‌باشد. فضای مورد بحث با کاشی‌هایی که احتمالاً از سقف نیایشگاه کوچک جدا شده بودند، پوشیده شده بود. نکته جالب در این خصوص این است که دیگر اشیاء مشابه مواد سوخته‌ای بودند که یا از لایه‌ی پر شده حیاط به دست آمده اند یا اینکه یافته‌هایی اند که از پیرامون نیایشگاه کوچک یافت شده اند. لذا، به نظر می‌رسد که به نیایشگاه کوچک تعلق داشته اند، مانند قسمت‌هایی از ظروف مرمری که بخشی از اثاثیه بودند^۳ (Francfort, 1984, pl. 2, 7). تکه سفالی که از اتاق ۲.۲۲ یافت شده نیز ممکن است به یافته‌ای دیگر که بخش‌هایی از آن در غرب نیایشگاه کوچک که قبلاً پر شده بود و روی آن حیاط ۲.۲۰ قرار گرفته بود، متعلق باشد

(Francfort, 1984, table. 6, no. 8). احتمالاً شاخ گوزن نیز درون نیایشگاه نگه داری می‌شده زیرا که که بخش‌هایی از یک شاخ در میان پرشدگی‌های این بخش یافت شده و دیگر قسمت‌های آن بر روی کف اتاق مجاور یعنی اتاق شکل ۲.۲۶ قرار داشته است. همچنین، مواد رنگی به کار رفته نیز مانند گچ

که در کنار آن نیز یک کوزه قرار داشت تجهیز شده بود. برخی از یافته‌ها، آثاری اند که مجدداً مورد استفاده قرار گرفته بودند و در اصل به نواحی اطراف تعلق داشتند (Francfort, 1984, pp. 115-116). به علاوه، یک چاقو و یک قمقمه، پیکره‌ای عجیب نیز یافت شده است (Francfort, 1984, table. 5, nos. 23 24, pl. VI). آهنی از جمله خرطوم فیل از این بخش کشف شده (Francfort, 1984, table. 5, nos. 23-24, pl. VI). افزون بر آن، سنگ چاقو تیزکنی و یک پایه ستون‌آهکی کوچک که پیش‌تر به جایگاه مقدس تعلق داشته نیز از کاوش‌ها به دست آمده است (Francfort, 1984, table. 46a, XXXVII; table. 50, no. 1, pl. no. 1, pl. 29, XXXVIII). مطابق با گفته‌ی ک. راپین، بعضی از این اشیاء ممکن است از خزانه کاخ غارت شده و سپس در جایگاه مقدس مورد استفاده قرار گرفته باشند. به ویژه، سنگ‌های عقیق و قطعات درکوهی که ممکن است به صورت شکسته از یک تخت سلطنتی (اورنگ) هندی جدا شده باشند (Francfort, 1984, table. 40, nos. 23, 28, 30, 32, 69; Rapin, 1992, p. 237). یک بشقاب از مرمر سفید (رخام) که نیمی از در داخل زمین قرار داشت و تکه‌هایی از لوحه‌ای ساخته شده از موادی مشابه از مجموعه‌ای دیگر وجود دارند که منشا آنها به درستی خزانه سلطنتی معرفی شده است^۱ (Francfort, 1984, table. 6, nos. 4, 8, 10, pl. 12 & IX; Rapin, 1992, pp. 159-160, pls. 74-75). یافته‌های این اتاق همچنین شامل یک شاخ گوزن کامل بود که از چند سانتی متری کف زمین کشف شده است^۲.

همینطور، بر روی زمین نیز مواد رنگی نقاشی به صورت فشرده شامل ۱۳ فنجان کوچک از گل پخته و صدف به دست آمده که در آنها رنگ‌های قرمز و زرد وجود داشته و همچنین گچ سرخ رنگی که ممکن است از آن به عنوان رنگدانه استفاده می‌شده را در آنجا ذخیره نموده بودند (Francfort, 1984, table. 6, nos. 4, 8, 10, pl. 12 & IX; Rapin, 1992, pp. 159-160, pls. 74-75).

^۱ - این ظروف اگرچه به اشکال متفاوتی بودند ولی در میان آنها یک بشقاب مرمر

سفید نیز وجود داشت (جدول ۴۰، شماره ۱۶)

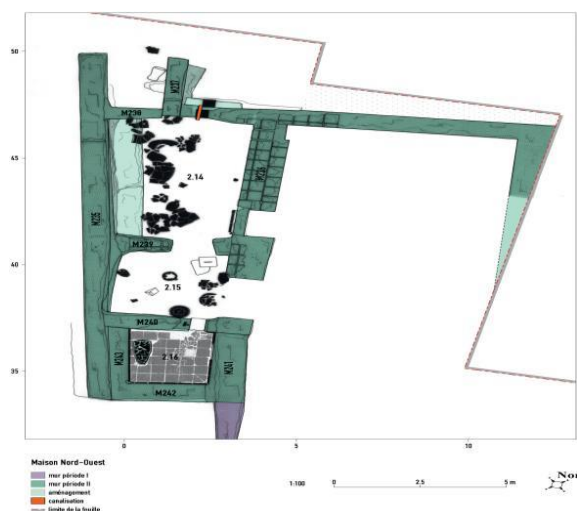
^۲ - ناشناخته بودن فضاها به علت عدم مطالعه آن بخش‌ها می‌باشد.

^۳ - فضاهای یافت شده به دنبال آن چنین است: حیاط ۱۰۰۱ (جدول ۴۰، شماره

۴۰) - اتاق ۱۰۰۶ (جدول ۶ شکل ۱۱ و جدول ۴۰ شکل ۳۵ و ۳۶) - پرشدگی در

اتاق ۲.۱۷ و ۲.۱۱ (در فضاهای پیوسته به ۲.۱۹ (جدول ۶ شکل ۷) و حیاط

۲.۲۰ (جدول ۶ شکل ۸ و ۹)



تصویر ۲۰: جایگاه مقدس، پلان ویلای شمال شرقی در طول دوره استقرار فرعی (طراحی شده توسط A.-B. Pimpaud).

استقرار مجدد در حیاط جایگاه مقدس و ساختمان های مجاور آن

در مرحله دوم فرآیند استقرار مجدد ساختمان های طرفین حیاط پرستشگاه که تا این زمان بدون تغییر باقی مانده بودند را نیز در برگرفت. این مرحله به خصوص در اتاق های جانب شرقی حیاط قابل ردیابی است (Martinez- Sève, 2013, pp. 142-143). بر این اساس، هیچ پرستشگاه یا نیایشگاهی به این فرآیند ارتباطی نداشته و ایوان بلند جنوبی نیز به گونه ای تقسیم شد که تنها هشت پایه ستون از حدود بیست پایه ستون در محل باقی ماند. ستون ها از آجر ساخته شده و نیمه مدور بودند و همه ی آنها به جز یکی بازسازی شده بودند و در کف اتاقی قرار داشتند که تنها ورودی آن از شمال بود. کف ایوان با کاشی و آنته فیکس هایی تزئین شده بود که آنها نیز در دوره استقرار فرعی ناپدید شدند و تنها بخشی از یک دیوار باقی مانده که امتداد آن در ادامه حیاط را از خانه ای که در جنوب آن قرار داشته، جدا می نمود. بنابراین، مشخص نیست که آیا ایوان در زمانی که هنوز جایگاه مقدس دایر بود برپیده شده بود یا اینکه بعدتر و پس از آغاز فرآیند استقرار مجدد این اتفاق رخ داده است؟ در مقابل باید گفت که بقایای ایوان شرقی هنوز در

سرخ رنگ چسبیده نیز در میان پرشدگی های حیاط ۲.۲۰ به دست آمده است (Francfort, 1984, table. 16, no. 11). بدین سان، همه ی این اشیا ممکن است مجدداً مورد استفاده قرار گرفته باشند و این اتفاق احتمالاً باید در همین زمان در اتاق ۲.۲۲ رخ داده باشد، زیرا در این زمان نیایشگاه کوچک پاکسازی و خالی شده بود. همچنین این امر نشان از آن دارد که رهاسازی اتاق ۲.۲۲ و ۲.۲۳ در اواخر دوره ی استقرار فرعی و پس از پاکسازی نیایشگاه کوچک و آغاز عملیات گسترش حیاط انجام شده است.^۱ بر این اساس، دیگر اشیا به دست آمده از لایه های بالاتر اتاق ۲.۲۲ نیز در اصل به نیایشگاه تعلق داشته و در دوره های بعدتر نهشته شده اند، برای مثال، یک قطعه از بازوی تندیس سنگی که تصویر زنی با جامه یونانی (himation) را نشان می دهد که شی ای بود که در اصل به بخشی در درون ساختمان تعلق داشته است. پایه ی این تندیس نیز در حیاط ۱.۰۱ در نزدیکی نیایشگاه یافت شده است. دومین تندیس پیکره ی فردی را با کلاهی نمایش می داد که در همان جا یافت شده بود، سر این تندیس از بدنش جدا شده و ۴ متر آن طرف تر قرار داشت و بخشی از پایه آن نیز جل تر از سر تندیس کشف شد. مطابق با نظر ه. پ. فرانکفورت، این تندیس در عصر مفرغ حجاری شده و برای استفاده مجدد در نیایشگاه به نمایش درآمده بود (Bernard, 1972, pp. 628-629; Francfort, 2015, figs. 15-16). هر دو تندیس پس از تصرف ساختمان با خسونت به زیر کشیده شدند. دیگر اشیا نیز به سرنوشتی مشابه دچار شده و در سراسر حیاط ۱.۰۱ پراکنده شدند و این حیاط نیز در جهت شمال بر روی اتاق قدیمی ۲.۲۲ قرار گرفته بود.

^۱ - به نظر نمی رسد که همزمان با اتاق همجوار ۲.۲۴ و ۲.۲۵ و ۲.۲۶ ترک شده باشد هر چند این امر یک احتمال است.

محل باقی مانده بود و باقی مانده‌های آن تبدیل به واحد های مسکونی، کارگاه ها یا فضاهای انباری شده بودند. این تغییرات در حالی رخ داد که چندین اتاق با مشکلاتی در سازه روبه‌رو شده بودند که احتمالاً دلیل این امر نمای ساختمان آنها بود که کمتر مورد حفاظت قرار گرفته بود. زیرا، پیش از آن در زمانی که جایگاه مقدس کاملاً فعال بود لازم بود تا ملزوماتی از جمله جرزهایی برای پشتیبانی از سقف را در این خصوص فراهم بیاورند. اتاق چهارگوش جنوبی به یک واحد مسکونی با حدود ۳۰ مترمربع بنا تبدیل شد که این امر طرح قابل مشاهده‌ای را از این استقرار مجدد نشان می‌دهد (تصویر ۱۶). در این مکان کف جدیدی به وجود آمد و یک آتشدان (بخاری) در درون دیوار شمالی بنا ساخته شد. این کف تنها دربردارنده‌ی اشیاء خانگی از قبیل سنگ چاقوتیز کنی، وزنه سنگی و غیره و اشیاء فلزی دوباره مورد مصرف قرار گرفته می‌شود. احتمالاً وجود جریان فعال در این اتاق را تنها باید ممنون بخاری موجود در آن باشیم^۱ (Francfort, 1984, pp. 111-112) در مقابل، در اتاق اشیایی نیز وجود دارد که آنها در اصل متعلق به اثاثیه جایگاه مقدس بودند. به‌ویژه، اینکه این اتاق در جانب شمالی در ورودی واقع شده بود (تصویر ۱۵). همه‌ی اتاق‌های شمالی از یکدیگر مجزا شده بودند و بعدتر با ساخت درهایی به یکدیگر مرتبط شدند. تالار بزرگ در کنار ورودی قرار داشت که به دو اتاق کوچک تقسیم شده بود و یک واحد مسکونی را تشکیل می‌داد. اتاق جنوبی (شکل ۱۰۷) با مجهز شدن به یک کوره ذوب فلز با یک آتشدان یادمانی ساخته شده در دوره‌ی یونانی-باختری به فضایی برای این امر تبدیل شد. این اتاق دارای مقدار زیادی پوسته فلز و اشیاء فلزی بود که گاهی تا اندازه زیادی تکه تکه شده بودند و از آهن و مفرغ ساخته شده بودند^۲ (Francfort, 1984, p. 112). اتاق شماره‌ی ۱۰۸ در عوض به عنوان مکانی برای سکونت تبدیل شد که ساکنین جدید یک بخاری در آن فراهم آورده بودند. این اتاق دارای اشیاء خانگی-ای بود که بسیاری از آنها در اصل به جایگاه مقدس تعلق داشتند. آنها همچنین در این مکان چندین کپه از اشیاء را گردآورده و انبار کرده بودند که بعضی از آنها سوخته بود.

ترکیب اشیاء این پشته‌ها بیانگر این واقعیت است که بعضی از این اشیاء پس از سوختن شکسته شده بودند. به نظر ه.پ. فرانکفورت ممکن است که دو تاراج پیاپی در این مکان رخ داده باشد که نخستین گروه از غارتگران مایل بودند تا بعضی از اشیاء را در یک اتاق جمع‌آوری کرده و سپس به آتش بکشند و سپس دومین گروه از مهاجمین اشیاء باقی مانده را انبار کرده و پشته‌ها را پدید آوردند. برخی از آثار شکسته یا سوخته نیز در اثر یکی از این پیشامدها بدین شکل درآمده است (Francfort, 1984, p. 112). رد آتش بر روی کف نیز شناسایی شده اما به نظر می‌رسد که شواهد این امر بسیار اندک است. از این رو، این آثار سوختگی ممکن است بقایای یک بخاری، منقل و یا شعله مستقیم آتش بر سطح کف اتاق باشد. باید به این نکته نیز اشاره شود که در نزدیکی آن کوزه‌ای که از آن جهت ذخیره مواد خوراکی استفاده می‌شده، کشف شده است. بنابراین، سوختگی در این مکان ممکن است با امر پخت و پز مرتبط باشد. لذا، می‌توان پنداشت که سوختن اشیاء سوخته موجود در اتاق در دیگر بخش‌های جایگاه مقدس به ویژه در پرستشگاه نیز ممکن است رخ داده باشد ولی آثار در اینجا انبار شده باشند و سازه مذکور سوخته و اشیاء آن نیز در جاهای دیگر پراکنده شده و دوباره به مصرف رسیده‌اند. دو اتاق مجاور شکل ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ نیز دارای چندین شی بودند که در اصل به اثاثیه پیشکش شده به جایگاه مقدس تعلق داشتند. این اجناس شامل عاج، سنگ شیشه‌ای، مرمرسفید، ظروف گران‌بها، پایه‌های سنگ آهک، اشیاء تزئینی یا گران‌بها، عناصری از یک تاج‌زرین، دوماسک تئاتر ساخته شده از گل که به صورت وارونه بودند، می‌باشد. ه.پ. فرانکفورت پنداشته است که این اتاق‌ها در دوره‌ی استقرار فرعی کاربرد انباری داشته و احتمالاً پیش از آن در دوره‌ی یونانی-باختری نیز دارای چنین کاربردی بوده است (Francfort, 1984, pp. 112-113). با این وجود، این یافته‌ها نیز با اشیاء خانگی ترکیب شده‌اند و تعدادی زیادی ظروف از گونه‌های متفاوت به صورت خرد شده در کف زمین یافت شده‌اند. به ویژه، خمره‌هایی که جهت انبار به کار می‌رفته و اشیاء فلزی‌ای که از نو قالب ریزی شده بودند

^۱ - در آن اتاق پوسته فلزات وجود داشت.

^۲ - سرب ذوب شده از درون بخاری یافت شده است.

دیوارپشتی ایوان سابق که اکنون یک پناهگاه را تشکیل می‌داد متمرکز شده بودند. استقرار در این بخش حدود ۱۵ سانتی متر در بالای آخرین کف و حدود ۱/۲۰ سانتی متری آخرین لایه قابل مشاهده است. در ۶۰ سانتی متری بالاتر از همان کف استقرار مجدد میان دیوار و ایوان که خانه‌های قدیمی جنوبی واقع در آنجا که در دوره استقرار فرعی از بین رفته و و زیر آواری از قلوه سنگ ناپدید گشته بودند، شکل گرفته بود. این بناها عمدتاً مجهز به آتشدانی بودند که برخی از آنها را به منظور استفاده مجدد از حفرة یا ساخت اجاق پخت نان (در زبان محل تندور- همان تنور-م) می‌گویند در میان دیوارهای کوچک پیرامونی کنده بودند.



باختری فرض نموده است (Martinez-Sève, forthcoming a). اشیا آئینی مطابق با سنت حاکمان به شیوه یونانی ساخته شده بودند و این گرایش منحصر برای به دست آوردن پاسخ و اثرات خدایان بود. براین اساس، گمان می شود که پرستش کنندگانی که در این مکان حضور می یافتند نیز مطابق با الگوهای مذهبی حاکمان محلی و فرهنگ یونانی طبقه اشراف محلی زندگی می کرده اند. علاوه براین، شاهان سلوکی و یونانی-باختری نیز از همین الگو پیروی می کردند (Martinez-Sève, 2013, forthcoming a). از این رو، پرستش خدایان به واسطه ی تندیس های آئینی امری مرسوم میان آنها بود و تصویر کردن خدایان محلی نیز ممکن بود به شکل محدود و با استفاده از الگوهای یونانی انجام شده باشد. مردمی که در طول دوره ی استقرار فرعی در شهر باقی مانده بودند و زندگی می کردند، افرادی بودند که به علت کوچ یا به احتمال بیشتر مرگ اشراف و بزرگان و وجود حاکمانی جدید به کارکرد متفاوتی برای جایگاه مقدس باور داشتند. تندیس های آئینی پرستشگاه و نیایشگاه کوچک نیز عمدا آسیب دیده و از بین رفته بودند و همانطور که بعدا مشخص شد توسط ساکنین جدید کاملا ناپدید شدند. به ویژه باید به این نکته اشاره نمود که قطعات این تندیس های آئینی پرستشگاه در ساختمان فرعی پیوسته به جنوب درون خانه و در داخل پرشدگی کف حیاط که لایه ای از لایه استقرار فرعی در زیر آن بود، قرار داشت. دیگر قطعات به شکل آشفته ای در درون پرستشگاه رها شده بودند. از سویی دیگر، مذبح نزدیک به جایگاه مقدس (تصویر ۱۳) نیز ویران شده و به مدت طولانی ای دردوروی استقرار فرعی مورد استفاده نبوده است. این ویرانی و آسیب وارد شده به اتاق های بخش شرقی، دلیل دیگری برای اثبات این حقیقت است که جایگاه مقدس مورد خشونت واقع شده است. تندیس های آئینی و مذبح آشکارا نمایانگر الگوی مذهبی یونانی بودند که احتمالا این امر دلیل از بین رفتن آنها بوده است. هیچ یک از تندیس های آئینی پرستشگاه و هیچکدام از آنهایی که در نیایشگاه جایگزین نشدند ولی پایه های آنها در

به آنچه که انتظار می رفت، بود. از این رو، در رابطه با دوره های بعدتر باید گفت که توسعه در این بخش سریع تر رخ داده است. به علاوه، در این زمان بستر آئینی کاملا متفاوتی نیز به وجود آمد.

نقل مکان تندیس های آئینی

ما در اینجا هویت خدایان مورد پرستش در جایگاه مقدس را بررسی می کنیم که همواره موضوعی مورد بحث بوده است (Francfort, 2012). می دانیم که تندیس های دوره یونانی-باختری در جایگاه مقدس به شیوه یونانی ساخته شده بودند ولی قادر به اثبات این واقعیت نمی باشیم. درحقیقت، چون باز نمود خدایان در شمایل انسانی در میان مردم ایرانی تبار امر رایجی نبود، آنها زمانی اقدام به این کار کردند که از الگوهای شمایل نگاری یونانی بهره گرفتند. این تندیس ها تنها به ما تصویری از آنچه که خدایان می توانستند باشند را ارائه می دهند و این امر زمانی امکان پذیر بود که آنها به شیوه یونانی تصویر می شدند. متأسفانه، تنها تندیس های آئینی نیایشگاه کوچک شناخته شدند و از تندیس های آئینی پرستشگاه که چندین بار آسیب دیدند فقط قطعاتی باقی مانده است. مطابق با نظر پ. برنارد پرستشگاه به زئوس و مکانی برای نمایش تندیس های او تعلق داشته و از آنجایی که این خدا نوعی صندل تزئین شده به پا می کرده و آذرخشی بالدار در دست می گرفته که ویژگی دیگر می باشد، احتمالا با اهورامزدا یکسان پنداشته می شده است (Bernard, 1969, pp. 337-341). ف. گرنه، ترجیح داده تا زئوس را برابر با میترا بداند (Grenet, 1991). اخیرا، ه. پ. فرانکفورت پیشنهاد داده تا این خدا برابر با وخشو (ایزد رودخانه جیحون) انگاشته شود اما او در شکل مونث ارائه شده که در واقع شکل خدایانو بزرگ باختریان را به ارث برده است (Francfort, 2012). با این وجود، به نظر می رسد که این فرض به یک خدای مذکر اشاره دارد. به علاوه، او را باز نمود زئوس دانسته که احتمالا نشانگر این است که جایگاه او را برابر با خدای اصلی مجموعه خدایان

^۱ - همچنین رجوع کنید به مقاله در دست انتشار مارتینز - سوه (Martinez-Sève, forthcoming a)

کردند (9) (Staviskij, 1972, p. 27, fig. 9). هیچ چیزی نمی‌تواند وجود این مورد را در پرستشگاه آی‌خانم تصدیق کند زیرا این بخش به شکل بدی باقی‌مانده است. برای اساس، دو پایه‌ی بزرگ واقع شده در ایوان بزرگ پرستشگاه (تصویر ۱۴) در بالای درون‌خانه در بخش فوقانی خودشان دارای یک فرورفتگی بودند که به نظر می‌رسد که در آنجا آتش روشن می‌شده است. شوربختانه، این شواهد غیر قابل اطمینان است، زیرا که پیش از ترک پرستشگاه وجود چندین آتش در آنجا به صورت مقطعی و گذرا به ثبت شده و شواهد سوختگی بر اثرافتادن چیزی روی کف ممکن است نشان از افتادگی از سوی بالای پایه‌ها باشد. از این رو، ممکن است که یک آتش‌آدورگ در اینجا روشن بوده^۵، زیرا که این پایه‌ها از تندیس‌های گلی‌ای پشتیبانی می‌کردند که قطعات آنها به شکل پراکنده‌ای در کف و نزدیک درهای این اتاق یافت شده و این تنها در صورتی است که این تندیس‌ها به شکل عامدانه‌ای به روی زمین پرت شده باشند که این امر نیز اتفاق شگفت‌آوری نیست (Bernard, 1969, p. 344, figs. 19-20; Francfort, 1984, pp. 110-111). از آنجایی که، پرستشگاه با قدرت پادشاهی یونانی-باختری مرتبط بوده، پیکره‌ی تندیس‌ها غیرقابل شناسایی می‌باشند. با این وجود، پیکره‌ها دیهیم به سر ندارند که ممکن است که این تندیس‌ها متعلق به افرادی باشند که با شاهان و قدرت مرکزی پیوند داشته و از آنها تقلید می‌کردند. مناسک و مراسم‌های انجام شده نیز باید با احتیاط مورد مطالعه قرار گیرند. م. بویس^۶، به پیروی از بسیاری از تاریخ‌دانان بیان داشته که در میان زرتشتیان نسبت به شمایل‌شکنی تمایلاتی و سوابقی وجود داشته است. همانطور که در قرن چهارم ق.م. اردشیر دوم هخامنشی دستور

درون‌خانه به صورت خالی باقی‌ماند و این امر نیز دلیل دیگری است که نشان می‌دهد که تندیس‌ها به شکل عامدانه‌ای نابود شدند و این حقیقت که قطعات تندیس‌های آئینی پرستشگاه بدون اینکه جمع‌آوری شوند^۱، در درون ساختمان رها شدند، شواهد دیگری می‌باشند که اشاره به پاکسازی شواهد آئینی دارد که ممکن است این مورد پس از این رویدادها انجام شده باشد. در درون نیایشگاه (تصویر ۱۹) پایه‌های درونی تندیس‌های آئینی تا اندازه‌ای بی‌مصرف شده بودند که از آنها به عنوان فضایی برای روشن کردن آتش استفاده می‌کردند. از این رو، این اتاق مورد استفاده مجدد قرار نگرفته و تبدیل به منزلی مسکونی نشده بود و همین مورد در ارتباط با درون‌خانه آرامگاه کنیاس که یک آتشدان به آن افزوده شده بود نیز صدق می‌کند^۲. از آنجایی که کارکرد نیایشگاه مذهبی باقی‌ماند، بهترین تحلیلی که می‌توانیم در این خصوص مطرح کنیم این است که احتمالاً در درون‌خانه آنجا مراسم آئینی مخصوصی انجام می‌شده است. در همین رابطه، برخی متون زرتشتی که قدمت آنها در حدود قرن ششم میلادی برآورد شده^۳، شواهد جالبی را به جهت مقایسه تطبیقی در اختیار ما می‌گذارد این متون ذکر می‌کنند که سنت روشن‌سازی آدورگ یعنی آتش کوچک برای پالودن مکان پرستش که تصاویر دیوها در آن وجود داشته پس از پاکسازی آنها انجام می‌شده است. تقدس آتش باعث دورکردن دیوهای می‌دشه است که سابقاً در درون تندیس‌ها وجود داشتند^۴ (Boyce, 1975a, p. 463; Boyce, 1975b, pp. 106-108; Boyce, 1979, p. 110; Grenet, 2012, p. 32). شناسی تاکنون در این زمینه شناخته شده که آن هم مربوط به قره تپه (کارا تپه) ترمذ می‌شود که در آنجا آتشی را درون طاقچه‌ای خالی که سابقاً مجسمه بودا در آن قرار داشت، روشن

انجام شده) اشاره شده است که نخستین در زمان خسرو یکم انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) ذکر شده که زمینی متعلق به دو مرد در جایی بود که پرستگاهی با پیکره دیوان ایستاده بود و آنها در آنجا به دستور روحانی برای دورکردن دیوان آتش دوروگ روشن نمودند، مورد دوم نیز تاریخ‌نارذ ولی اشاره به دادوری می‌کند که دستور داد تا پیکره از پرستشگاه برداشته شده و سپس در آن آتش آدوروگ روشن شود.

^۵ - در پژوهشی منتشر نشده پ. برنارد نوشته است که آتش پایه‌ای را سوزانده

است که در حقیقت ممکن است مذبح بوده باشد.

^۶ - Boyce, M.

^۱ - تندیس‌ها آئینی بودند و باید به آنها توجه می‌شد و اگر قسمتی از آنها به شکل غیر عمدی از بین می‌رفت آن بخش باید با احترام بیشتری ترمیم می‌شد.

^۲ - به مطالب پیش‌تر بیان شده رجوع شود.

^۳ - من مایلم تا از ف. گرنه بابت اطلاعات مفیدی که با من به اشتراک گذاشت سپاسگزاری کنم.

^۴ - در دو مورد به این امر اشاره شده یکی در کتاب مادیگان هزار دادستان که یک کتاب عرفی قوانین می‌باشد (ترجمه فرانسه آن در سال ۱۹۶۴ میلادی توسط مناسکه

از مردم به علت مجموعه‌ای از دلایل پیچیده‌ای رواج داشته و ما نمی‌توانیم براساس شواهد موجود این موضوع را به درستی درک کنیم.^۳ به علاوه، برخی از پیکره‌های ایستاده در جایگاه مقدس نیز نابود شده‌اند و از آنجایی که تندیس شکسته‌ای نیز در نزدیکی نیایشگاه یافت شده است، آشکار است که بقایای ساختمان بزرگی در طول دوره استقرار فرعی در آنجا وجود داشته است. دشمنی با این دو پیکره مذهبی احتمالا به علت مقاومت مذهبی نسبت به فهم الگوهای بیگانه و همینطور رواج پدیده‌ی دشمنی با نمادهای فرهنگی (وندالیسم) بزرگان و شاهان یونانی-باختری در میان ساکنین جدید بود^۴ (Veuve, 1987, pp. 72-75)

چرخش و تکامل در درک و فهم نسبت به خدایان

دیگر ابعاد رشد و گسترش بستر آئینی در شهر آی خانم ممکن است متأثر از الگوهای مذهبی و خدایان شناسایی شده در جایگاه مقدس باشد. مشخص نیست که آیا فقط مناسک آئینی به طور مشخص آنچه بوده که در زمان کاوش‌ها شناخته شده بوده یا خیر. این آئین‌ها شامل آئین تقدیم شراب فراوان و مایع سفید رنگ نسبتا خالص دیگری که در ظروف پرستشگاه به صورت وارونه چیده شده بوده و به خدایان تقدیم می‌شد (Bernard, 1970, pp. 327-330). این مراسم آئینی در باختر و به طور کلی آسیای مرکزی انجام می‌شده است.

همانطور که پیش‌تر از اواخر هزاره دوم ق.م در نزدیکی رودخانه چنین مراسمی را به‌جای می‌آوردند

به برپا کردن تندیس‌های خدایان را داد که این امر ممکن است ناشی از تمایلات نظری وی باشد که پس زمینه‌ی آن به زمانی طولانی بازمی‌گردد و نسبت به دوره‌ی ساسانیان تصویر روشنتری را به ما می‌دهد، (Boyce, 1975b). بر اساس مطالعاتی که اخیرا انجام شده در مورد پیچیدگی پدیده‌های مرتبط با عدم وجود تصویر م. شنکر^۱ نشان داده که ایرانیان درک متفاوتی را نسبت به باز نمود تصویر ایزدان‌شان داشتند. براین اساس، وی فرضیات مطرح شده در مورد شمایل شکنی در هنر ساسانیان را رد می‌کند. با وجودی که ایزدان اغلب در هنر ساسانی تصویر شده‌اند^۲ (Shenkar, 2014, Shenkar, 2012; Shenkar, 2015, pp. 175-190). همانطور که اشاره شد، ایزدان در جهان ایرانی، به صورت تندیس‌های آئینی نبودند بلکه عموما به صورت موجوداتی به شکل وجودی سراسر از آتش‌سوزان در پرستشگاه‌ها تصویر می‌شدند (Shenkar, 2015, pp. 490-492). تنها در طول دوران یونانی مآبی بود که نخستین تندیس‌های آئینی در آسیای مرکزی پدیدار شدند که مشخص شده این امر نیز ناشی از تأثیرات درک و فهم یونانی بر نخبگان محلی است. همچنین، در پاسخ به اینکه چرا در پرستشگاه‌های دوره‌ی کوشانی و سغدی تندیس‌ها برپا می‌شدند و نه در غرب ایران، باید گفت که در آنجا تأثیرات یونانیان از اهمیت کمتری برخوردار بود (Shenkar, 2017). با این حال، می‌توان پنداشت که ماده‌گرایی و انسان‌نمایی خدایان با استفاده از تندیس‌های آئینی مربوط به جای خاصی نمی‌باشد و این امر حداقل در میان برخی

^۱ - Shenkar, M.

^۲ - اخیرا تصاویر بسیار بزرگی از ایزدان اوستایی در خوارزم کشف شده

است (بنگرید Betts et al., 2015; Betts et al., 2016; Grenet & Minardi, 2016)

^۳ - تلفیق موجودات الهی با مصنوعات ساده انسانی می‌تواند غیر قابل تصور به نظر برسد چون قرار بود آنها غیر مادی و نامتناهی باشند.

^۴ - همچنین اشاره شده که آن باید سنگ افراشته تریالوس و برادرش استراتون (استراتو) باشد که به جهت یادبود پدرشان استراتون که کسی بود که ممکن است پیکره او از آنجا ساخته شده باشد در ورزشگاه برپا کرده بودند. ثابت شده که این پیکره در اثر خشونت آسیب دیده و سر این پیکره عمدا قطع و چشم‌های او با وسیله‌ای کنده شده است. درحالی که بدن وی در همان جا باقی مانده، در سراسر دوره استقرار فرعی و پیش از واژگون شدن. یک ستون سنگی یادبود که در آن

تصویر برهنه فردی به نمایش در آمده بوده که به قطعات مختلف تکه تکه شده است (۲۹ تکه از آن یافت شده است) نمونه دیگری را نشان می‌دهد که ناشی از وندالیسم (دشمنی با هنر و تمدن - م) می‌باشد (Bernard, 1972, pp. 623-625). این ویرانی را می‌توان نتیجه فعالیت جهت استفاده مجدد از ستون‌های سنگی نیز دانست. بر این اساس، این امر پدیده‌ای بسیار متفاوت می‌باشد به ویژه از آنجایی که قطعات سنگی از جای دیگری آورده شده‌اند. سنگ افراشته بسیار کوچک می‌باشد (۵۰ سانتی متر ارتفاع و ۲۶ سانتی متر پهنا) و به آسانی می‌توان آن را به شکل کامل تا کوره آهک حمل نمود (یا اینکه فقط آن را به قطعات بزرگ قسمت کرد). تعداد زیاد قطعات و اندازه کوچک آنها نشانگر نوعی بی‌رحمی در نابودی آنها می‌باشد. این دو تندیس باز نمود ثروت ساکنان ثروتمند شهر بود، به همین دلیل ممکن است مورد خشونت قرار گرفته باشند.

مقدس نبود، موارد دیگری نیز وقف پرستشگاه شده بود (این نمونه ها از موادی ساخته (Francfort, 1984, p. 109) شده بودند که ممکن بود بیشتر توسط پیشه‌وران بومی مورد استفاده می‌گرفتند^۱ اما ممکن است که هر دو شاخ گوزن یافت شده در جایگاه مقدس در درون پرستشگاه و نیایشگاه کوچک نشان از کارکردی نمادین و مذهبی نیز داشته باشند. به علاوه، یک شاخ بلند بز نیز در کف اتاق ۱۰۳ در پشت نیایشگاه یافت شده و قطعه‌ای از یک شاخ بز دیگر نیز در ساختمان بزرگ ۲۱۳ در جانب شرقی نیایشگاه به دست آمده است. از این مجموعه یافته‌ها می‌توان شواهد جالبی در خصوص پرستش یک خدا که ممکن است خدایانو آرتیمیس باشد را درک نمود. بز ها به جهت قربانی بودنشان از حیوانات مورد علاقه این خدایانو بودند و گوزن نیز پیوند نزدیکی با آئین پرستش این خدایانو داشت. حتی می‌توان پنداشت که گوزن نیز برای او قربانی می‌شده است. اگرچه اشاره شده که قربانی حیوانات وحشی در مذهب یونانیان چندان رواجی نداشته ولی آرتیمیس خدایانویی شکارگر بود که اغلب اوقات همراه با یک گوزن نیز قربانی می‌شده است. (Hermay & Leguilloux, 2004, pp. 73-76) تصویر شده است (کالیماخوس در سرودی مذهبی که برای این خدا نوشته، وی را چنین توصیف می‌نماید که خدایانوی رام نشده و نیرومندی است که در جنگل ها و کوه ها به همراه گروهی از سگانش که هدیه‌ای از طرف خدای پان هستند گردش می‌کند). (Callim, *Artem*, pp. 87-138, *براین اساس*) مهره‌ای از جنس عقیق یمانی که در پرستشگاه ولی خارج از بستر باستان شناختی‌ای خود کشف شده، از اهمیت کمی بر روی این مهره، که تزئیناتی به صورت برخوردار نمی‌باشد. نقطه چین دارد، صحنه شکار به همراه یک سگ که حیوانی نمادین و مظهر آرتیمیس می‌باشد، حکاکی شده است (Bernard, 1969, p. 346, fig. 22; Francfort, 1984, p. 78, pl. XXXV, O. 397).

(Grenet, 1991; Francfort, 2012, pp. 116-

ه. پ. فرانکفورت، بیان کرده که به این مراسم به طور 119 مختصری در کتاب سفرنامه استرابو اشاره شده است و او توصیف کرده که در مذهب ایرانیان پرستش آب وجود داشته (Strabo, 15.3.14; Francfort, 2012, pp. 116-). این مراسم در طول دوره یونانی-باختری نیز انجام می‌شده که این امر نشان دهنده‌ی این است که به آئین‌های پیشین در این زمان عمل می‌شده است. باستان‌شناسان ظروفی را کشف کرده که بر اساس آن گمان نموده‌اند که این مراسم در حدود سال ۱۴۵ ق.م. متوقف شده است اما بر اساس مطالعات مجدد بایگانی‌های موجود این فرضیه مورد تردید قرار گرفته و شواهد موجود از آن پشتیبانی نمی‌کنند. از این رو، ممکن است که این مراسم پس از این تاریخ نیز ادامه یافته باشد. در هر صورت، بقایای نیایشگاه نشانگر فعالیت زیاد در دو ساختمان عبادی جایگاه مقدس می‌باشد. فارغ از این بحث، ویرانی اتاق‌های درونی پرستشگاه به دلیل کارکرد بیش از اندازه آن نبوده است. این فضاها مکان‌هایی بودند که در طول دوران شاهان سلوکی و یونانی-باختری به جهت نگهداری از پیکره‌های شاهان و به واسطه پرداخت پیشکش‌ها به پرستشگاه بنیان‌گذاری شده و کارکرد آن شاید انجام مراسم‌های آئینی پادشاهی نیز بوده است. نیایشگاه ظاهراً تبدیل به مکانی اصلی برای پرستش شده بود و به همین دلیل پاکسازی شده بود و با مسدود شدن پیرامونش ترکیبی محقر پیدا کرده بود. مذهب نیز دستخوش دگرگونی شد که این امر نیز به واسطه‌ی انتقال آئینی و پالایش مذهب انجام شد. واقعیت این تندیس‌های است که پاکسازی ساختمان بزرگ شاهد دیگری از این تغییرات است. عادت به ارائه پیشکش نیز شاید رواجش نسبت به گذشته کمتر شد که این امر بسیار طبیعی است. زیرا که ممکن است که پیشکش‌ها نیز دچار تغییر شده باشند. همچنین ملاحظه نمودیم که چه اتفاقی برای شاخ گوزن‌های یافت شده در اتاق ۲۰۲ افتاد و این نمونه تنها نمونه یافت شده در جایگاه

^۱ - با این وجود نمی‌توان ذکر نمود، اگرچه اشیاء ساخته شده از شاخ گوزن در

آی خانم یافت شده‌اند ولی هیچ نمونه‌ای از آنها در گزارشات اشاره نشده و در مطالعه ویژه‌ای نیز به آنها پرداخته نشده است.

پایان پرستش

در نهایت، بر اساس برخی شواهد که می‌توان به آنها استناد نمود، می‌شود نتیجه گرفت که به مجرد اینکه استقرار مجدد در حیات و ساختمان‌های همجوار آن شروع شد به تدریج از فعالیت‌های آئینی در آنجا کاسته شد و ساکنان جدید اشیاء موجود در آنجا را دوباره مورد مصرف قرار دادند. این مورد حداقل می‌تواند بیانگر این امر باشد که چرا پیشکش‌های بسیار زیادی و شواهدی از اثاثیه در اتاق‌های شرقی یافت شده است. پرستشگاه و نیایشگاه کوچک نیز سوخته بودند. ظاهراً آتش در هر دو ساختمان به بخش‌های بالایی نیز سرایت کرده بود که این امر به واسطه شاه تیرهای ذغال شده‌ای^۴ که بر کف و در میان آوار قلوه سنگ‌های افتاده بود و در زمان کاوش‌ها به صورت ذغال چوب درآمده بود، مشخص بود. در پرستشگاه نیز قطعات چوبی به ویژه اشیاء چوبی در میان اثاثیه و پیشکش‌ها به صورت اشیاء پراکنده‌ای که بر روی خودشان آثار سوختگی دارند وجود داشت (Francfort, 1984, p. 110). مطابق با گزارش کاوشگران، مردم کوچ‌رویی که برای دومین بار به شهر حمله کردند باعث ایجاد آتش سوزی و وجود این سوختگی‌ها بودند (Leriche, 1974, p. 260; Rapin, 1992, p. 288; Lyon, 1997, p. 168). بر این اساس، می‌توان این رویدادها را صرف نظر از بخش‌های بسیار سطحی ردیابی کرد. نقطه دیگری که می‌توان این مبحث را در خصوص آن مطرح نمود، خانه‌های رها شده‌ای هستند که صاحبان‌شان اسباب خودشان را خالی نکرده بودند که دلیل این امر نیز ممکن است عجله این افراد برای ترک آنجا باشد. فارغ از تفسیرهای مطرح شده برای توضیح این پدیده و این احتمال که آیا یک حمله می‌تواند عامل این رخداد باشد یا خیر؟ شوربختانه، نمی‌توان مشخص کرد که آتش سوزی فضا دقیقاً در همان لحظه حمله رخ داده

احتمالاً هر دو شاخ گوزن به حیوانات شکار شده بود، این عمل تاریخی نیز احتمالاً مانند نمونه خاندان پادشاهی افغانستان در اطراف شهر آی خانم انجام می‌شده است (همچنین باید اشاره شود که در خلال یک شکار شاهی بود که یک عنصر سنگی معماری از شهر آی خانم که پیشتر ذکر شد به حضور محمد ظاهر شاه آورده شد - پس ملاحظه می‌کنیم که آرتیمیس و آناهیتا به خوبی با یکدیگر همسان‌سازی شده بودند و این یافته نیز نشان می‌دهد که احتمالاً آئین پرستش آناهیتا در نیایشگاه طی مراسمی جشن گرفته می‌شده^۱ (Martinez-Sève, forthcoming a). به نظر ه. پ. فرانکفورت، احتمال دارد که عمل پیشکش شاخ گوزن به آناهیتا در طول دوره یونانی-باختری نیز انجام می‌شده است. او همچنین، با شگفتی عنوان کرده است که ممکن است مردمی که ریشه‌های کوچ روی داشته‌اند و در شهر ساکن شده بودند، این اشیاء را با خودشان به جایگاه مقدس آورده باشند^۲ (Francfort, 1984, p. 17). با این وجود، این احتمال نیز مطرح است که شاخ گوزن وقف شده به نیایشگاه در زمانی که ساختمان بزرگ خالی و اتاق ۲.۲۲ نیز متروک شده بود به این ساختمان منتقل شده باشد. زیرا که ممکن است ساکنین جدید می‌خواستند از کارکرد غیر آئینی آن برای زمان بیشتری بهره ببرند. به علاوه، گوزن نیز حیوانی است که با آناهیتا پیوند داشته است^۳. بر این اساس، مشخص شده است که آرتیمیس در دوره یونانی-باختری با آناهیتا یکسان پنداشته شده که این امر در دوره استقرار فرعی نیز ادامه داشته و شکارهای بیشتری به وی پیشکش شده است، که این امر نیز دلالت بر شواهدی از تغییرات دارد که در دوره استقرار فرعی آناهیتا را به عنوان تنها خدا باقی مانده در نیایشگاه مورد پرستش قرار می‌دادند.

^۱ - از آنجایی که خدای پرستشگاه به شکل زنوس نمایش داده شده بود، به نظر نمی‌رسد که دشوار باشد که این ساختمان را محل پرستش آناهیتا بدانیم حتی با وجودی که شاخ گوزن در آن جا نگه داشته می‌شده است و مهری با نقش سگ در حفره آبی نشسته در درون دیوار آن یافت شده است

^۲ - دو طرف که منسوب به سنت کوچ روی می‌باشد به همراه شاخ گوزنی در اتاق ۲.۲۲ (بنگرید به پایین) یافت شده است که می‌تواند این امر را اثبات کند.

^۳ - مایلم از فرانتس گرته بابت ارائه این اطلاعات سپاسگزاری کنم.

^۴ - برای اطلاع از چگونگی این امر در نیایشگاه کوچک بنگرید به (Francfort, 1984, pp. 114-115)

یا زمانی که مالکان آنها می‌خواستند آنجا را ترک کنند خودشان آنجا را به آتش کشیده‌اند. همچنین، ممکن است مردمی که در جایگاه مقدس مستقر شدند عامل آن باشند و شاید عمداً این کار را انجام داده بودند. این فرضیه‌ای بسیار قابل قبول است زیرا که اشیاء پراکنده نیایشگاه در حیاط همجوار آن (شکل ۱۰۱) یافت شده و این بخش هنوز برای سکونت استفاده می‌شده و بقایای مربوط به دوره پس وقوع این رویداد در آنجا وجود دارد. وجود یافته‌هایی که از این دوره در اتاق‌های شرقی حیاط به دست آمدند نیز نشانه دیگری از همین امر است. احتمالاً آتش‌سوزی با فعالیت‌های تجدید بنا توسط ساکنان جدید ارتباط دارد. همچنین، ممکن است نظیر این امر برای از بین بردن عمارت‌های خارج شهر نیز از آتش استفاده شده بود. شاید تالار ستون‌دار کاخ نیز به همین دلیل نابود شده است. احتمالاً آنها این کار را در مجموعه‌ای از بخش‌های بالایی سازه‌هایی برای اضمحلال بیشتر بناها و برای آسان کردن فعالیت‌های تجدید بنا انجام می‌دادند.

توضیح نهایی: شهر آی خانم و گاهنگاری آن

درک اینکه حیات شهر آی خانم در چه زمانی پایان یافت عموماً در پیوند با تاریخ مشخص حیات شهر و تاریخ کلی سرزمین باختر مشخص می‌شود (Martinez-Sève, 2014, pp. 94-95). بر این اساس، به نظر می‌رسد که می‌توان یک هم‌زمانی میان سال‌های پایانی سلطنت اوکراتیدس یکم و رویدادهایی که بر حیات شهر اثر داشتند را مشاهده نمود و این امر با از میان رفتن طبقه نجبگان و اشراف نوپای باختری در حدود ۱۴۵ ق.م. مرتبط است. با این وجود، این فرضیه را باید با احتیاط پذیرفت و ما باید آن را از رویدادهای تاریخی جدا کنیم. تاریخ ۱۴۵ ق.م. را نیز که برای تعیین این رویداد در نظر گرفته ایم، خود وابسته به چند عامل می‌باشد که این عوامل شامل یک حکاکی بر روی کوزه‌ای در انبار خزانة می‌شود که در آن رسید تحویل

روغن بر آن ثبت شده و این اتفاق مربوط به سال ۲۴ می‌شود. به احتمال زیاد، این آخرین تاریخی است که به این مبدا تاریخی سلطنت شاهی که نامی از او برده نشده ارتباط دارد^۱ (Rougemont, 2012, no. 117, 226-228). پ. برنارد، پنداشته است که این شاه اوکراتیدس است که همان کسی بود که برای مدتی طولانی با شکوه فراوان سلطنت نمود. زیرا که در زمان وی خزانه فعال بود و تازمان کوتاهی پیش از ویرانی‌ها فعالیت نیز می‌کرده است. بنابراین نتیجه گرفته است که اوکراتیدس آخرین شاهی بود که کنترل شهر را در دست داشت. این حقیقت که سکه‌های بسیار متاخر مبادله شده در شهر نیز به نام اوکراتیدس ضرب شده، این فرضیه را تقویت می‌کند^۲ (Bernard, 1985, pp. 97-105). به نظر می‌رسد که در این سرزمین، ضرابخانه و فعالیت‌های اقتصادی مرتبط با آن و امور اجرایی و اداری نیز با از میان رفتن قدرت یونانیان از میان رفتند. این هم‌زمانی توسط یوستین نیز گزارش شده و او در این باره ذکر نموده که این واقعه در میانه سلطنت اوکراتیدس و مهرداد یکم پارتی رخ داده است که این امر به ما این اجازه می‌دهد تا این نقطه تاریخی را حدود ۱۴۵ ق.م. بدانیم. حتی می‌توان این تاریخ را مقداری متقدم تر نیز دانست و این در صورتی است که بپذیریم که دیگر اطلاعاتی که یوستین در مورد مرگ اوکراتیدس در زمانی که مهرداد یکم ماد را تصرف کرده بود، درست است. بر این اساس، احتمالاً این تاریخ در حدود اواخر ۱۴۸ یا اوایل ۱۴۷ ق.م. بوده است^۳ (Wilson & Assar, 2007; Rapin, 2010). مطابق با تفاسیری که اخیراً مطرح شده، شهر به واسطه‌ی حمله مردم کوچ رو از بین رفته است. ظاهراً، منابع ادبی نیز این نظریه را تایید می‌کنند. زیرا که، علاوه بر منابع یونانی- رومی، نویسندگان چینی نیز وجود مهاجمانی در باختر را تایید کرده‌اند. در منابع غربی، به طور خاص به روشنی ثبت شده که کوچ روها عامل فروپاشی قدرت دولت یونانی- باختری بودند^۴ (Benjamin, 2007).

^۱ - برای شواهد چینی بنگرید به (Thierry, 2005, Strabo, 11.8.2 & Prolog. 41, Pompeius Trogus, ۴۱).

^۲ - دیدگاه مخالف بنگرید به (Lerner, 2011).
^۳ - ۵. 1. 41 Justin & 5. 1. 41 Justin.
^۴ - برای شواهد چینی بنگرید به (Benjamin, 2007).

^۱ - برای آشنایی با مطالعات متقدم در این حوزه رجوع کنید به (۳۰۳-).

(Rapin, 1992, pp. 96, 108).

^۲ - برای دیدگاه مخالف بنگرید به (Lerner, 2011).

^۳ - ۵. 1. 41 Justin & 5. 1. 41 Justin.

ق.م. تا قرن هشتم میلادی تاریخ گذاری شده‌اند^۲ (Rapin, 1992, pp. 70-71, 139-142). اقدامات سکاها در باختر، پیش از رسیدن یوئه چی‌ها که آنها را به سرعت مجبور به ترک منطقه کردند، به اثبات رسیده است (Bernard, 1987, p. 214; Bernard & Abdullaev, 1995; Abdullaev, 2007; Benjamin, 2007, pp. 181-184).

مطابق با بازسازی دقیق رویدادهای مطرح شده توسط ک. راپین، سکاها مسئول غارت خزانه آی‌خانم بودند. با این وجود پذیرش این امر منوط به این است که بپذیریم که نوشته و قالب ریزی مجدد موادگران بها انبار شده کار سکاها بوده است^۳ (Rapin, 1992, pp. 32-35, 287-294). ک. راپین، تایید کرده است که غارت ساختمان‌ها به سرعت صورت گرفته و استقرار مجدد در شهر صرفاً پنج سال به طول کشیده و پس از آن شهر در اثر دومین حمله دچار آسیب شده است. در این زمان، مسئله حمله یوئه چی‌ها مطرح می‌شود که آثار حضور آنها تنها در جایگاه مقدس مشخص شده^۴ بنابراین، اگر امکان این فهم این فرایند میسر شده بدین دلیل بود که فاصله میان این دو حمله نیازمند اندک زمان بیشتری است و چنانچه ملاحظه شد یوئه چی‌ها پیش از ۱۳۰ ق.م. به باختر وارد نشدند. پس این فرض که علت ویرانی شهر دو حمله پیاپی مردم کوچ رو است، به طور کلی موضوعی قابل تایید و موثق است. این مورد در یافته‌های موجود نیز انعکاس یافته زیرا آنها عمدتاً تنها در دوره‌ی استقرار فرعی که فقط پانزده سال طول کشیده، مورد استفاده قرار گرفته‌اند. لذا با اندک شواهد موجود این امر می‌تواند باعث تفاسیر گوناگون شود. همانطور که پیشتر اشاره شد، آتش باعث سوختن پرستشگاه و نیایشگاه کوچک شد که عمدتاً بیان شده که یوئه چی‌ها عامل آن بودند. این امر نیز ممکن است با فعالیت‌های بازسازی‌هایی که توسط مردمی که در

167-215, Bernard, 2016), سفیر چین، ژانگ هیان که در سال ۱۲۸ ق.م از این سرزمین‌ها عبور نمود در گزارش خود آورده است که این مناطق دیگر زیر نظر یک قدرت مرکزی اداره نمی شدند ولی در سرزمین باختر چندین مرکز شهری وجود داشت که تابع قبایل کوچ‌رو یوئه چی بود و به آنها خراج می پرداختند^۱ (Thierry, 2005, texts nos. 15-17, 497-498). از این رو، در همین زمان بود که پادشاهی و برتری یونانی - باختری‌ها از بین رفته بود. با این وجود، یوئه چی‌ها نمی‌توانند مسئول حمله به آی‌خانم باشند، البته این در صورتی است که بپذیریم این حمله در حدود ۱۴۵ ق.م. روی داده باشد. درحقیقت، یوئه چی‌ها مهاجرت خودشان را از منطقه گانسو که از آن رانده شده بودند آغاز کردند و این امر پس از این بود که در حدود ۲۱۰ ق.م. با فشار سنگین ناشی از حرکت مردم هیونگ نو که در جنگ با دودمان چینی‌ها بودند مواجه شدند. از آنجایی که یوئه چی‌ها در حدود ۱۳۸ ق.م. یعنی زمانی پس از رویدادهایی که منجر به سقوط آی‌خانم شد به دره ایلی رسیدند، می‌توان پنداشت که آنها در تاریخی بعدتر یعنی حدود ۱۳۵-۱۳۰ ق.م. به باختر آمدند. علت مهاجرت آنها به این سرزمین نیز وجود گروه کوچ رو دشمنی به نام ووسون‌ها بود و سفیر چین نیز در پی آن بود تا یوئه چی‌ها را بیادتا علیه هیونگ نوها با آنها هم پیمان شوند (Thierry, 2005, pp. 449-452). به این منظور، کوچ‌روهای دیگری عامل حمله به این شهر پنداشته می‌شوند. شمش نقره حکاکی شده با الفبای رونی که در کاوش‌های خزانه یافت شده که بر اساس آن می‌توان فرض نمود که مهاجمان اولیه سکایی بودند. این نوشته شامل ۲۱ نویسه الفبایی است و زبان آن ناشناخته باقی‌مانده که هر دو آنها از ویژگی‌های مردم سکایی است همچنین، این نوشته قابل مقایسه با دوازده نوشته‌ای است که از غزنین در افغانستان تا آلمانی در قزاقستان یافت شده‌اند و در فاصله میانه قرون پنجم

است (Akishev, 1978, p. 54, figs. 70-71, Staviskij, 1986, p. 240)

pl. 34

^۲ - تاراج شهر احتمالاً تنها در مرحله دوم رخ داد برای اینکه اتاق‌های انباری در خزانه در مرحله اول دست نخورده باقی مانده بودند.

^۴ - بر این اساس، آخرین سکنه شهر احتمالاً به دلیل ترس از حمله‌ی دشمن شهر ترک کرده‌اند.

^۱ - این موقعیت سیاسی باعث محرومیت احتمالی از این امر نشد که شاهان یونانی می‌توانستند به ایفای نقش مهمی در قدرت پردازند در جای که به فاتحان کوچ رو خراج می پرداختند.

^۲ - نوشته‌ای نزدیک و همسو بر روی کاسه‌ای از نزدیکی شهر آلمانی یافت شده، در یک کورگان سکایی که مربوط به سده سوم ق.م تاریخ گذاری شده

دست آمده مقایسه نمود^۱ (Gardin, 1998, pp. 25, 114; Lyonnet, 1991; Lyonnet, 1997, pp. 159-161, fig 48) متأسفانه، نمی‌توان مشخص نمود که آنها به چه میزان تولید می‌شدند. قوری دست ساز به خصوص از ظروف شاخص این دوران است زیرا که نمونه‌های مشابه آن عمدتاً در خارج از شرق باختر یافت نمی‌شود. همچنین، وجود این ظروف در گورستان کسیروف که گورستانی با کورگان‌هایی در ناحیه-ی بالایی کیزیل سو (قرل سو) که در منطقه دنگارا کشور تاجیکستان واقع شده، به اثبات رسیده است. ب. لکونه، در این خصوص عنوان داشته که این ظروف نشانه‌ی حضور یوئه‌چی‌ها در شرق باختر می‌باشد. بر این اساس، می‌توان آشکارا این ظروف را مرتبط با مردم کوچ رو دانست. افزون بر اینکه، ما قادر به تشخیص آشکار بستر باستان شناختی آثاری که منحصر از ویژگی‌های مردم کوچ رو است، نمی‌باشیم. بنابراین، اگرچه کورگان‌های این گورستان دارای قوری‌های دست ساز است ولی این نوع ظروف در بناهای مردم یکجانشین نیز یافت شده است. افزون بر سفال‌هایی که عموماً به عنوان شاخصه‌های مردم یکجانشین شناخته می‌شوند. مسلماً یوئه‌چی‌ها که از تازه‌رسیدگان به این منطقه بودند و ژانگ هیوان نیز این موضوع را ثبت کرده که آنها به سرعت نقش برجسته‌ای را در این منطقه ایفا نمودند. لذا، همانطور که ملاحظه شد آی خانم یک مرکز تمدنی بود ولی قدرت آن به دلیل حملات پیاپی ایلات کوچ رو که روابط پیچیده‌ای میان آنها و مردم یکجانشین وجود داشت، به اندازه‌ی کافی بازتاب نیافته است.

این ارتباطات وسیع شامل روابط اقتصادی و مشارکت نظامی بود که این نکته اخیراً توسط ر. میرز^۲ به خوبی بیان شده است^۳ (Mairs, 2013; Gardin, 1998, p. 163).

جایگاه مقدس مستقر بودند مرتبط باشد. در این صورت، سکونت حتی برای مدتی طولانی پس از ویرانی دو ساختمان در جایگاه مقدس نیز ادامه یافت. بنابراین، اصولاً حمله یوئه-چی‌ها جای تردید دارد. به علاوه، شهر در این زمان دیگر منبع قدرت و ثروت نبود و جذابیت خاصی برای مهاجمان نداشت. تعیین اینکه سکاه‌ها نخستین حمله را انجام دادند در هیچکدام از شواهد موجود مشخص نشده است. نوشته به خط رونی تنها نشان از تاراج خزانه توسط آنها دارد. همچنین، بی‌رحمی و شقاوتی که در رفتار حمله‌کنندگان با نخبگان یونانی-باختری و نمادهای قدرت آنها وجود داشته نیز می‌تواند بازتابی نسبی از رفتار آنها با مردم بومی شوریده در مقابل آنها باشد که شورش بومیان باعث شروع حمله سکاه‌ها به شهر شده است. اطلاعات به دست آمده از بررسی‌های ناحیه آی خانم با تفسیر سنتی موجود از این رویدادها همخوانی نداشته و از آن پشتیبانی نمی‌کند. در ناحیه‌ای که شهر در آن واقع شده، شواهد روشنی از تغییرات چشمگیر مشابه به مانند آنچه که در شهر رخ داده، مشاهده نمی‌شود و استقرارهای اندکی از محوطه‌های این ناحیه بدون تغییر عمده‌ای تا دوره کوشانیان ادامه پیدا کرده است (Francfort, 2013). گونه شناسی سفال‌ها نیز نشانه‌ای از گذار و تغییر را نشان نمی‌دهد و به نظر می‌رسد که یک نوع تکامل آهسته نسبت به برخی از گونه‌ها رخ داده که این امر بیشتر از ویژگی‌های دوره کوشانی است. اگرچه بعضی از گونه‌های جدید ظروف آخرین لایه باستان شناختی شهر نیز مشاهده شده است. به علاوه، در بعضی بناها در این ناحیه و همچنین ناحیه شرق باختر قوری‌های سه پایه و قوری‌های بطری مانند دست ساز در این زمان ظاهر شده که تعداد آنها بسیار اندک می‌باشد و نمی‌توان آنها را با سایر سفال‌های با کیفیت به

^۱ - دوازده قوری دست ساز و حدود بیست ظرف سه پایه در خلال بررسی‌های یکپارچه ناحیه شرق باختر یافت شد. پنج قوری از آی خانم آشکارا در گزارش ذکر شده است که دو عدد مربوط به اتاق ۲.۲۲ بر روی کف و چند سانتی متر بالاتر از آن می‌باشد. سومین قوری از اتاقی در درون ساختمانی کاوش نشده و در ناحیه جایگاه مقدس به دست آمده است، دو قوری نیز در اتاقی در همسایگی سر در ورودی شرقی عمارت جنوب شرقی یافت

^۲ - Mairs, R.

^۳ - کسانی هستند که تأکید می‌کنند بر ارتباطات میان این مردم و بیان می‌کنند که در استقرارهای روستاییان یکجانشین قوری‌های سه پایه و قوری‌های دست ساز وجود داشته است به ویژه اینکه ثابت شده است که آنها با مردم کوچ رو پیوند داشته اند و این پدیده برای مدت طولانی رخ داده است.

^۱ - دوازده قوری دست ساز و حدود بیست ظرف سه پایه در خلال بررسی‌های یکپارچه ناحیه شرق باختر یافت شد. پنج قوری از آی خانم آشکارا در گزارش ذکر شده است که دو عدد مربوط به اتاق ۲.۲۲ بر روی کف و چند سانتی متر بالاتر از آن می‌باشد. سومین قوری از اتاقی در درون ساختمانی کاوش نشده و در ناحیه جایگاه مقدس به دست آمده است، دو قوری نیز در اتاقی در همسایگی سر در ورودی شرقی عمارت جنوب شرقی یافت

شده-1. Lyonnet, 1997, fig. 48, nos.

3; Lyonnet, 2013, fig. 90, no. 7; Lecuyot, 2013, pp. 60-61)

این حال، این امر دلیل نابودی آن نمی‌باشد. علت نابودی آن این است که آئین موجود در آن برای درک و فهم مردم بومی بسیار بیگانه بود و مطمئناً به همین دلیل نیز از بین رفت اما توسط مردم محل برای پیروی از عقاید خوشان و آئین‌های بومی استفاده شد. احتمالاً به همین دلیل بود که جایگاه مقدس وقف خدایان باختری شد که مطابق با آئین‌های بومی پرستش می‌شدند.^۱ با این وجود، حتی این آئین نیز دچار گسست شد زیرا که احتمالاً مردمی که در شهر و پیرامون آن زندگی می‌کردند به اندازه کافی در انجام فعالیت‌های آئینی نمی‌کوشیدند و از سازه‌های موجود نگهداری و پشتیبانی نمی‌نمودند. به علاوه، به نظر می‌رسد که در طول دوره استقرار فرعی در چندین ناحیه این بخش از جمله ناحیه شهرستان که خانه‌های کمتری داشت کاهش جمعیت رخ داده و سپس در جایگاه مقدس دوباره استقرار شکل گرفته و منابع آن حتی بدون انجام مراسم‌های اولیه آئینی مورد استفاده قرار گرفته شده است. در حقیقت، در طول دوره استقرار فرعی، استقرار عمدتاً توسط مردمی صورت گرفت که در شهرستان (شارستان) زندگی می‌کردند که این امر شامل بازسازی هر خانه‌ای قابل بازسازی‌ای می‌شد که در پایتخت قدیم یونانی-باختری باقی مانده بود. احتمالاً فراوانی مصالح نیز نشان از درآمد قابل توجهی دارد که در پیشین وجود داشته است. گاهی نیز مواد گردآوری شده و تغییر شکل یافته توسط خود ساکنین نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. بدین سان، نیاز عمومی محدود به گلوله‌های کوچک، آجر، کاشی و سفال بود که احتمالاً به صورت محدود و به صورت ترکیبی از مصالح با کیفیت مناسب وجود داشت. صدها ظرف روی هم انباشته شده نیز در دو اتاق ورزشگاه به دست آمد که بسیار بیشتر از نمونه‌های ساده‌ای بود که توسط تعداد اندکی از خانواده‌های ساکن در شهر مورد استفاده قرار گرفته است. بیش از ۳۰۰۰۰ تکه سفال که تاریخ آنها را دوره‌ی استقرار فرعی مشخص کرده‌اند، در ورودی ورزشگاه یافت شده که این امر

بلندپایگان یونانی-باختری آی خانم ممکن است حتی به این نتیجه رسیده بودند که با برخی از رهبران کوچ رو وارد اتحادهای سیاسی بشوند. بنابراین، می‌توان تدفین‌های آرامگاه-های سردابه‌ای با طاق سنگی (*mausolée au caveau de pierre*) که در آن حجم‌ها دچار تغییر شکل (دفرمه شدن) شده را می‌توان متعلق به این گروه دانست (Francfort & Liger, 1976, p.34). یکی از این گورمقبره‌های باقی‌مانده، متعلق به یکی از خانواده‌های بسیار مهم شهر می‌باشد که شاید ارتباطاتی با دودمان شاهی داشته است. ممکن است تعدادی از گروه‌های کوچ‌رو در فروپاشی دولت یونانی-باختری شرکت داشته‌اند. همانطور که نویسندگان یونانی و رومی نیز به این مورد اشاره نموده‌اند اما در استفاده از این منابع نیز باید محتاط بود زیرا آنها به اندیشه‌ای باوردارند که بر پایه آن هر کوچ رویی دشمن تمدن محسوب می‌شده است. یوئه-چی‌ها احتمالاً نسبت به پادشاهان تضعیف شده یونانی-باختری پس از اوکراتیدس یکم برتری داشتند و نیروی آنها بود که جایگزین حاکمان یونانی-باختری شد. با این وجود، نیازی نبود تا آنها گروه‌های کوچ رویی که مسئول ویرانی آی خانم بودند را به خدمت خود بگیرند. زیرا پس از رویدادهای ۱۴۵ ق.م. این شهر تبدیل به روستایی ساده با ساکنان اندک شد که حدود دو جین خانوار در آن ساکن بودند و از مواد و مصالح آن برای بار دیگر بهره‌برداری می‌کردند. در گام نخست، آنها از جایگاه مقدس به عنوان مکانی مهم محافظت نمودند و آن را تبدیل به یکی از مقرهای حاکم شهر کردند، این مکان جایی بود که در دوره یونانی-باختری جایگاه و نقش ویژه‌ای در شهر داشت. از این رو، بر اساس شواهد در دوره سابق، بلندپایگان شهر وظیفه داشتند تا از این بناها محافظت کرده و کارهای نوسازی و تجدید بنا ساختمان‌ها را عهده‌دار شوند. پیوند نزدیک جایگاه مقدس با قدرت شاهان یونانی-باختری بیانگر این است که چرا در این رویدادها، این مکان به نقطه هدف دشمنان تبدیل شد. با

^۱ - شاهان سلوکی در دوسوی قلمرو آنها بنیان‌گذاری شدند و این موضوع نشانگر این است که شاهان قادرند که خدایان آئین محلی را ترویج نمایند و کسانی به شیوه استادانه توانستند این اندیشه را با اتباع شان شریک سازند (Martinez-Sève, 2010; Wright, 2012).

^۱ - پرستشگاه جبل الخالد یک مستعمره‌نشین (کلنی) سلوکی در دره فرات بود که در آغاز سده سوم ق.م بنیان‌گذاری شد و نمونه‌ای مشابه است که نشان می‌دهد این امر احتمالاً تصادفی نبوده زیرا که پس از ترک شهر که در حدود سال ۷۵ ق.م رخ داد، پرستش‌کنندگان مراسم عبادی خودشان را برای چندین دهه در آنجا برگزار می‌نمودند (Clarke, 2015). این جایگاه‌های مقدس هر دو در زمان نخستین

بحث اصلی این است که استقرارهای دوره استقرار فرعی در این ناحیه به شکل روستایی و به تعداد اندک می‌باشند. تنها ساختمان اشرافی‌ای که از این دوره کاوش شده در محوطه سکسن‌آخور در دره قزل سو (تصویر ۱) در ۷ کیلومتری شهرک فرخار (پرخار) در تاجیکستان است که حدود ۴۰ کیلومتر با آی‌خانم فاصله دارد. بنای موجود در این محوطه شامل یک سازه یادمانی و به اندازه کافی تجملی می‌باشد که در آن از مصالح ارزشمند آی‌خانم استفاده شده است. پ. برنارد، در این خصوص عنوان نموده که چندین سرستون کورنتی یافت شده از سکسن‌آخور از نظر شیوه و ساخت مشابه با یک نمونه یافت شده در آی‌خانم هستند و این امر بدین دلیل است که از این شهر به آن محوطه برده شدند (Bernard, 1970, p. 313). باستان‌شناسان کاوشگر سکسن‌آخور نیز چندین مرتبه در گزارش‌هایی که از کاوش‌های این محوطه منتشر نموده‌اند عنوان کرده‌اند که شیوه معماری سنگی در هر دو محوطه دارای وجوه مشترکی می‌باشد^۴ (Litvinskii & Mukhitdinov, 1969, p. 170). شوربخانه، این عمارت

هنوز به خوبی شناخته نشده و هیچ‌وقت پژوهش مهمی در خصوص آن به نشر نرسیده است. با این وجود، سرستون یافت شده از آن نشان می‌دهد که می‌توان آن را کمی متفاوت‌تر از نمونه آی‌خانم تفسیر نمود و به نظر می‌رسد که متعلق به اندک زمانی متاخرتر باشد^۵ (Litvinskii & Mukhitdinov, 1969, fig. 9-11). بر این اساس ممکن است بخشی از مصالح این محوطه (مانند آجرها، مواد آهکی، عناصر سنگی سر در و تالار ستون دار آن) از شهر آی‌خانم آورده باشند و این امر باعث شده تا از نظر گاهنگارانه این عمارات و آی‌خانم هم‌زمان پنداشته شود که این اصل مطابق با انتشارات موجود ناروشن

نشان می‌دهد که حداقل ۷۲۳۰ ظرف وجود داشته که ۳۰۵۴ ظرف متعلق به مرحله اول استقرار فرعی و ۴۱۷۶ ظرف به مرحله دوم آن تعلق دارد (Veuve, 1987, p. 97). بر این اساس، می‌توان پنداشت که برخی از این مواد به مردمی که در خارج از شهر زندگی می‌کردند فروخته شده و یا اینکه توسط ساکنین جدید یا به شکل خام و یا به شکل کالای ساخته شده به این مکان آورده شده است. بی شک، بازسازی مواد فلزی اشیاءگران‌بها و نیمه‌گران‌بها امر مفیدی بود و ارزش بی‌واسطه‌ی آنها را زیاد می‌کرد و ساکنین جدید می‌توانستند آنها را از نو قالب ریزی کنند. با این حال، چرایی انتقال هزاران آجر منتقل شده از کاخ و جاهای دیگر شهر هنوز پرسشی شگفت‌آور است^۱. باعث شگفتی بیشتر است که استفاده مجدد از آجر در سازه‌هایی که در دوره استقرار فرعی در شهر پدید آمدند به ندرت انجام شده است. این آجرها به سرعت از جای خود بیرون آورده شدند، زیرا آنها به دیوارهای تعلق داشتند که در اثر نوسازی از بین رفته بودند. به در نتیجه نظریه‌ی رسد که مصالح ساختمانی به سرعت پس از فروپاشی دولت یونانی-باختری در بناهای یادمانی پیرامون شهر آی‌خانم به کار گرفته شده و بخشی از این مصالح از بناهای شهر به این اماکن آورده شده‌اند. با این وجود، بررسی‌های انجام شده به سرپرستی ژ. ک. گاردن^۲ در این مناطق هرگز نشان از آثار مشخصی که نشانگر ساخت و سازهای گسترده با مصالح بناهای پیشین یافت نشده است^۳. اگرچه، ممکن است چنین امری نیز رخ داده باشد. تنها جایی که در آن تاسیسات شهری پس از آی‌خانم یافت شده محوطه قلعه زال در کنار شاخه اصلی رودخانه قندوز است که آن هم متعلق به پیش از دوره کوشانیان نمی‌باشد (Gardin, 1998, pp. 86-88, 115-117, 136).

^۱ - پیش‌تر (Rapin, 1992, p. 35) به این موضوع اشاره کرده است.

^۲ - Gardin, J.C.

^۳ - یک سرستون ایونی مجدداً در جایخانه‌ای در روستای خواجه بها الدین استفاده شده که گفته شده که از اطراف آی‌خانم به دست آمده است (Bernard, 2001, p. 995, fig. 12)، این سرستون شاید در شهر بوده و در طول دوره استقرار فرعی مورد بازسازی قرار گرفته و در جاهای دیگر استفاده شده است. آثار ساختمانی همچنین ممکن است در ساخت و سازهای کهنه قلعه که استقراری برج و بارودار که در دوره هخامنشی بنیان گذاشته شده نیز به کار رفته باشد. این

محوطه در ۱۵ کیلومتری آی‌خانم واقع شده است و ظاهراً در دوره استقرار فرعی هنوز جمعیتی را در خود داشته است. با این وجود، هیچ گونه کاوش باستان‌شناسی تاکنون در آن محوطه انجام نشده است (Gardin, 1998, pp. 42, 45-46).

^۴ - گچ بری‌های هلالی ته ستون ۱۷۲ (سرستون‌های کورنتی)

^۵ - این سرستون در موزه دوشنبه اکنون موجود و قابل مشاهده است. همچنین

استراویسکی در مورد آن توضیحاتی را داده است (Staviskij, 1986, p. 251, fig. 33, no. 2)

اینکه آنها را متعلق به دوره استقرار فرعی بدانیم امری دشوار است زیرا که تنها چند سال به طول انجامیده بود. همچنین، در خصوص نگهداری برخی دیوارهای جایگاه مقدس چنین برداشت می‌شود که سطوح آنها در مقیاس وسیع دچار تخریب و فرسایش شده بودند ولی با این حال بازسازی کامل آن‌ها در آغاز این زمان انجام شده است. از این رو، نیاز بود تا تعمیرات اصلی در کف چندین ساختمان در بخش شرقی که نیاز به نگهداری و حفاظت داشت جرزهای تازه‌ای ایجاد شود، از جمله این جرزها، جرزى بود که در اتاق جنوب شرقی ساخته شده بود. در حقیقت، اشکال اصلی سفال‌ها به شکلی تغییر نکرده‌اند که براساس آن بتوانیم نتیجه بگیریم که دوره استقرار فرعی کوتاه بوده است، به ویژه آن‌که ملاحظه می‌شود که ظروف به دست آمده در ساختمان‌های یونانی - باختری رها شده بودند. سیمای آی خانم در دوره انحطاط و پس از آن کاملاً محدود به شرق باختر بود و همانطور که گفته شد، مبحث استمرار در آن به روشنی به اثبات نرسیده است^۳ (Gardin, 1998).

(pp. 114-115) مهاجمان می‌توانستند گونه‌های سفالی جدیدی را در تقابل با گونه‌های موجود با خود بیاورند ولی آنها پس مدتی از ناپدید شدن. برخی از گونه‌های تولیدی که در دوره استقرار فرعی مورد مصرف بودند اما کیفیت آنها بسیار پایین بود. لذا، مصرفی بودن آنها امری متقاعدکننده به نظر می‌رسد. متأسفانه، مطالعه روشمندی در رابطه با سفال‌های دوره استقرار فرعی آی خانم تاکنون انجام نشده است. بدین جهت نیاز است تا در این خصوص اطلاعات کافی فراهم‌آید تا در شناسایی همه گونه‌ها پیشرفت حاصل شود^۴. مطالعه پیرامون گورآورندهای یافت شده در گورهای بخش بالایی شهر که نشانه‌هایی از کوچ روی را دارند انجام شده و قدمت آنها به دوره پیشاکوشانی تاریخ‌گذاری شده است. این امر به درک گاهنگاری ساختمان‌های نظامی ارگ کمک می‌کند. می‌توان برای ارزیابی کردن مدت زمان دوره استقرار فرعی بر

است. و. لیوشتس^۱ و خ. محیط‌الدین اف مطرح کرده - اند که این عمارت بین اواخر سده دوم ق.م. تا سده‌های دوم و سوم.م مسکون بود و به استثنای بعضی عناصر سنگی، نتایج مطالعه سفال‌های آن هنوز منتشر نشده است. تاریخ قدیمی‌تر به علت وجود سکه تقلیدی هلیوکلس مطرح شده که نشانه‌ی یک مجموعه سکه‌های قدیمی او را دارد که در سده دوم ق.م. ضرب شده‌اند. در این صورت، تاریخ ساخت دوره نخست بنا می‌تواند هم‌زمان با ویرانی آی خانم باشد. با وجودی که، این سکه بعدتر از منظر گاهنگاری توسط ا.و. زیمال^۲ منتشر شد ولی او نتوانسته قاطعانه این نظرها به اثبات برساند (Zeimal, 1982, pp. 114, 126, fourth period, group III, third series, no 4, pl. XIII, 4; 117-125). بدین‌سان، دوره نخست حیات عمارت سکسن‌آخور احتمالاً به دوره بعدتری تعلق دارد. لذا، بر اساس اطلاعات موجود نمی‌توان نتیجه گرفت که مصالح موجود در آی خانم به سرعت مجدداً مورد مصرف دوباره قرار گرفته‌اند. دیوارهایی که از آجرهای آنها استفاده شده، ممکن است به سرعت و پس از ویرانی کاخ بالارفته باشند اما آجرها خودشان ممکن بود به عنوان ماده اولیه به تدریج و در بازه‌ی زمانی طولانی‌ای مورد مصرف قرار گرفته شود (Bernard, 1973, pl. 50a; Bernard, 2001, p. 1000, note. 51). همانطور که اشاره شد، بعضی از ستون‌های سنگی ممکن بود تا زمانی که بقایای آنها در دسترس بود، مورد بهره‌برداری قرار گیرند. توده‌ای از قطعات سنگی در دالان کاخ روی هم انباشته شده بود که از جای خود کنده شده بودند اما سرانجام رها شده بودند و در بافت خود که تشکیل یک لایه‌ی نازک خاک را بالای لایه کف داده بود. بنابراین، این توده سنگ بدین جهت که بعضی اوقات و نه بلافاصله پس از سقوط ستون‌ها در آنجا انباشته شده بود. تاریخ نشان می‌دهد که تجدید بنا توسط مردم تازه وارد ادامه یافت و آنان از بقایایی که تاکنون کاوش نشده‌اند، استفاده می‌کردند (Bernard, 2001, pp. 993-1008). در نتیجه،

^۴ - به روشنی یک مقطع زمانی در این میان قرار دارد که شروع و پایان آن

بسیار کوتاه بود و در دوره استقرار فرعی روی داده است که درک آن در جایگاه

مقدس به ویژه در ناحیه جنوب حیاط قابل فهم است و مطالعات مرتبط با سفال‌ها بسیار آموزنده خواهد بود.

^۱ - Livshits, V.

^۲ - Zeimal, O.

^۳ - در این مورد باید نسبت به نظر ژ. ک. گاردن محتاط بود با وجودی که نظر وی منطقی به نظر می‌رسد.

ضخامت لایه‌های باقی مانده و محتویات آنها که مانند سکه‌ها و نوشته‌های موجود تکیه کنیم که بی شک شواهد روشنی را برای ما فراهم میکنند. همچنین، اهمیت این موضوع در این است که گنجایش نسبی استقرارها را مشخص می‌کند. براین اساس، به نظر می‌رسد که دانسته‌های ما در این خصوص اندک می‌باشد. درحقیقت بخش بزرگی از بازسازی‌ها و مواد رها شده در شهرستان نشان دهنده‌ی این است که تعداد کمی از مردم برای فعالیت‌های غارتگرانه به کار گرفته شدند و برای آنها چندان مهم نبود که این مواد را به مصرف خودشان برسانند. در این زمینه، علاوه بر ساکنان شهر، تعدادی از روستایی‌های مناطق پیرامونی نیز به کار گرفته شدند^۱ (1997, pp. 169-172, Lyonnet).

همچنین نیاز است تا به آثار گوناگون شهر در دوره‌های مختلف تاریخی پردازیم و میزان تغییرات آنها را ارزیابی کنیم. برای مثال، خزانه به سرعت و پس از آن که غارت سریعی در آن رخ داد، ترک شد. اما این گاهنگاری را نمی‌توان به دیگر بخش‌های شهر تعمیم داد. متأسفانه، هیچ پیوند لایه‌نگارانه‌ای میان این آثار وجود ندارد تا مانع از مقایسه ترتیب گاهنگاری میان آنها شود. مشخص است که مرحله دوم استقرار مجدد تنها در بعضی از بخش‌ها صورت گرفته و این بخش‌ها به ویژه شامل مدخل ورودی و تئاتر می‌باشد. درحالی که در عمارت‌های اشرافی به سرعت این عمل رخ داد. وجود تعداد زیادی انسان در تئاتر نشانگر این است که استقرار مجدد در این مکان بی‌درنگ انجام نشده است. برای مردم ایرانی تبار، جسد انسان، منبع ناپاکی‌ها بود و ارزیابی اینکه چه مدت زمان فاصله بین مرحله اول استقرار و مرحله دوم آن وجود داشته نیز امری دشوار است. مرحله دوم در جایگاه مقدس تنها در اتاق ۱۰۴ که در بخش شرقی قرار دارد^۲، به روشنی ادامه پیدا کرده و مدت زیادی پس از آن نیز ممکن است استقرارهای پراکنده‌ای

که آثار آن در بخش جنوبی حیاط مشخص شده نیز انجام شده باشد. اگرچه ممکن است پس از آن در بخش‌های گوناگون شهر، برای چندین دهه به صورت پیاپی سکونت وجود داشت است اما همانطور که به شکل پیوسته‌ای مانند سابق مسکون نبود. اطلاعات موجود به ما اجازه تفسیر دقیقی در خصوص مدت زمانی که استقرارفرعی در بخش جنوبی شهر جریان داشت و زمان پایان آن را نمی‌دهد. تعداد اندکی سکه و چندین تدفین چاله‌ای در لایه‌های بالایی محوطه، شواهد محدودی را پدید آورده است. در این محوطه تنها پنج سکه قابل خوانش از دوره کوشانی در بستر لایه‌نگارانه یافت شده است. علاوه بر آن، پنج سکه دیگر نیز خارج از بافت لایه‌نگاری کشف شده‌اند که چهار سکه از آنها به بخش کاخ به دست آمده، که سه عدد از این سکه‌ها به عصر کانیسکا (کنیشکا) و هویسکا تعلق داشتند و از لایه‌ای در عمق ۲/۵۰ تا ۲/۷۰ سانتی متری که بالای آخرین کف دوره یونانی-باختری قرار داشته کشف شده‌اند^۳ (Bernard, 1985, nos. 213-216, 78-79). چهارمین سکه متعلق به دوران واسودوا است که در اتاق ۲۰۴ در جایگاه مقدس و در عمق ۱/۱۰ سانتی متری در لایه‌ای یافت شده که بالای کف یونانی-باختری قرار داشت. این سکه‌ها احتمالاً در محوطه گم شده بودند، درحالی که شهر پیش از آن زمان ترک شده بود. وجود این یافته‌ها تنها این ایده را به ما می‌دهد که بخشی از ویرانه‌های بناهای شهر تا حدود سده‌های دوم و سوم میلادی پابرجا بوده است. همچنین، دو قبر پوشانده نشده در ورزشگاه یافت شد که یکی از آنها متعلق به اواخر دوره کوشانی می‌باشد ولی دیگری از آن متقدم‌تر است^۴ (Veuve, 1987, p. 116). گورهای یک کودک و نوزادی که به صورت مجزا دفن شده‌اند و تاریخ مشخصی ندارند نیز در میان ویرانه‌های آرامگاه‌های دارای طاق سنگی کشف شدند^۵ (Francfort & Liger, 1976, pp. 25-26, 35). دیگر تدفین‌ها متعلق به گورهای بسیار متاخری می‌باشد که در

۲ - یک بخاری در مقابل دیوار شرقی اتاق ساخته شده بود که حداقل ۵۰ سانتی متر از کف بالاتر بوده است.

۳ - برای اطلاع از چگونگی لایه نگاری در این محوطه ر.ک همان صفحه ۱۲۰.

۴ - سه گور متعلق به دوره اسلامی کاوش شده است.

۵ - در همان نقطه به دنبال آن یک گورستان اسلامی با دوازده قبر کشف شد.

۱ - ب. لیونه نتیجه گرفته که یک دوره زوال یا حتی بازگشت رخ داده است، در حالی که ژ. ک. گاردن، نگاه بسیار متعادل تری دارد و بیان کرده که دشوار است که به نتیجه قطعی در این خصوص برسیم و نیاز به شواهد کافی و مناسب داریم (Gardin, 1998, p. 114).

افسونگر و جذاب تبدیل به شهری فقیر و بی نوا شده بود که دچار اضمحلال تدریجی‌ای شده که سرانجام به ناپدید شدن کامل آن می انجامید.

خزانة شناسایی شده اند (Rapin, 1992, pp. 32, 81). در بخش جنوبی شهر نیز برخلاف بخش شمالی شهر از پیش از سده دوم.م آثاری از سازه‌های دوره کوشانی یافت نشده است (Leriche, 1986, 12, 16, 19-20, 25). تلاش‌ها برای نوسازی باروی شمالی نیز از تلاش‌های بسیار متاخر شناخته شده در شهر می باشد. در این دوره، توده سنگی بزرگی را بر بالای دیوار دوره یونانی-باختری پدید آوردند که احتمالاً از دیوارهای دیگری که ممکن است از چوب ساخته شده بودند پشتیبانی می کرد. بعدتر، هیچگونه سازه یا فعالیت ساختمانی در شهر انجام نشد و در نهایت آن متروک شد. وجود توده سنگی عظیم باعث به وجود آمدن یک خندق یا چاله بزرگی بر بالای بارو شد. از آنجایی که، هیچ یک از سفال‌های این بخش دارای تاریخی بعدتر از دوره‌ی استقرار فرعی نمی باشند، مشخص کردن زمان انجام این عمل دشوار است. نخست، این فرض مطرح می شود که این توده سنگی بلافاصله پس از میان رفتن دولت یونانی-باختری به وجود آمده است. بر این اساس، پ.لریخ، با استناد به شواهد تطبیقی آن را مربوط به اوایل قرن دوم.م تاریخ گذاری کرده ولی در نهایت وی، تاریخ متاخرتری را در این باره بیان نمود (Leriche, 1974, pp. 234-236, 259-260; Leriche, 1987, pp. 48, 5799-101). همچنین، وی اشاره نموده که بر اساس شواهد نیاز است تا نیروی کار زیادی برای انجام این عمل بسیج شوند و از آنجایی که منشا بقایای موجود به شکل کلی ناشناخته باقی مانده و توده سفال‌های یافت شده از توده عظیم سنگی نیز هرگز به دقت مطالعه نشده‌اند، سفال‌های توده عظیم سنگی را به طور کلی با سفال‌های مصرفی دوره‌های یونانی-باختری و استقرار فرعی مقایسه نموده، چنین اثبات کرده است که در میان بقایای شهر گاه و بیگاه استقرارهایی بدون رسیدن به سطحی از پیشرفت و تکامل در تولیدات سفالی صورت می گرفته است. بر این اساس آی خانم نمایانگر تقابل‌های بسیار در طول تاریخ است. این شهر یکی از پایتخت‌های درخشان شاهان یونانی-باختری بود که تبدیل به روستایی فقیر شد که ساکنان آن شروع به بهره برداری از ویرانه‌های آن کردند. آخرین دوره حیات این شهر جذابیت اندکی را برای پژوهشگران داشته است. بدین جهت که می توانسته به عنوان دوره‌ای تلقی شود که یک شهر

منابع و مأخذ

- . Abdullaev, K. (2007). Nomad Migration in Central Asia. In: J. Cribb and G. Herrmann, eds., *After Alexander. Central Asia before Islam (Proceedings of the British Academy 133)*, Oxford: Oxford University Press, pp. 73-98.
- . Adam, J.-P. (1984). La construction romaine. Matériaux et techniques. Paris: Picard.
- . Akishev, K.A. (1978). *Kurgan Issyk: Iskustvo sakov Kazakhstana*. Moscow: Iskustvo.
- . Benjamin, C.G.R. (2007). *The Yuezhi. Origin, Migration and the Conquest of Northern Bactria*. Turnhout: Brepols.
- . Bernard, P. (1968). Troisième campagne de fouilles à Aï Khanoum en Bactriane. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 263-279.
- . Bernard, P. (1969). Quatrième campagne de fouille à Aï Khanoum (Bactriane). *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 313-355.
- . Bernard, P. (1970). Campagne de fouilles 1969 à Aï Khanoum en Afghanistan. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 301-349.
- . Bernard, P. (1972). Campagne de fouilles à Aï Khanoum (Afghanistan). *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 605-632.
- . Bernard, P., ed. (1973). *Fouilles d'Aï Khanoum I*. (Campagnes 1965, 1966, 1967, 1968) (*Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 21*), Paris: Klincksieck.
- . Bernard, P. (1974). Fouilles de Aï Khanoum (Afghanistan), campagnes de 1972 et 1973. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 280-308.
- . Bernard, P. (1975). Campagne de fouilles 1974 à Aï Khanoum (Afghanistan). *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 167-197.
- . Bernard, P. (1978). Campagne de fouilles 1976-1977 à Aï Khanoum (Afghanistan). *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 421-463.
- . Bernard, P. (1980). Campagne de fouilles 1978 à Aï Khanoum (Afghanistan). *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 435-459.
- . Bernard, P. (1985). *Fouilles d'Aï Khanoum IV. Les monnaies hors trésors. Questions d'histoire gréco-bactrienne (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 28)*, Paris: Éditions de Boccard.
- . Bernard, P. (1987). Les nomades conquérants de l'empire gréco-bactrien. Réflexions sur leur identité ethnique et culturelle. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 758-768.
- . Bernard, P. (2001). Aï Khanoum en Afghanistan hier (1964-1978) et aujourd'hui (2001): un site en péril. Perspectives d'avenir. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 971-1029.
- . Bernard, P. (2006). La colonie grecque d'Aï Khanoum et l'hellénisme en Asia centrale. In: P. Cambon, ed., *Afghanistan*.

Les trésors retrouvés. Collections du Musée national de Kaboul, Paris: RMN, pp. 55-67.

. Bernard, P. (2013). Le quartier d'habitation près de l'hérôon de Kinéas. In: G. Lecuyot, *Fouilles d'Aï Khanoum IX. L'habitat (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 34)*, Paris: Éditions de Boccard, pp. 145-156.

. Bernard, P. (2016). Un Chinois, des nomades et la fin de la Bactriane grecque (145-128 av. J.-C.). In: J. Jouanna, V. Schiltz, and M. Zink, eds., *La Grèce dans les profondeurs de l'Asie, (Cahiers de la Villa "Kérylos" 27)*, Paris: Éditions de Boccard, pp. 101-120.

. Bernard, P., and Abdullaev, K. (1995). Nomadŷ na granitse Baktrii. K voprosu ob étnicheskoi identifikatsii. *Rossiiskaya arkheologiya* 1, pp. 68-86.

. Betts, A.V.G., Bonnat, M., Kidd, F., Grenet, F., Khashimov, S., Khozhaniyazov, G., and Minardi, M. (2015). Des divinités avestiques sur les peintures murales d'Akchakhan-kala, Ouzbékistan. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres* 3.

. Boyce, M. (1975a). On the Zoroastrian Temple Cult of Fire. *Journal of the American Oriental Society* 95, pp. 454-465.

. Boyce, M. (1975b). Iconoclasm among the Zoroastrians. In: J. Neusner, ed., *Christianity, Judaism and Other Greco-Roman Cults. Studies for Morton Smith at Sixty, Volume 4*, Leiden: Brill, pp. 93-111.

. Boyce, M. (1979). Zoroastrians. Their Religious Beliefs and Practices. London: Routledge.

. Clarke, G. (2015). The Jebel Khalid Temple: Continuity and Change. In: M. Blömer, A. Lichtenberger and R. Raja, eds., *Religious Identities in the Levant from*

Alexander to Muhammed. Continuity and Change, Turnhout: Brepols, pp. 143-155.

. Francfort, H.-P. (1984). *Fouilles d'Aï Khanoum III. Le sanctuaire du temple à niches indentées 2. Les trouvailles (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 27)*, Paris: Éditions de Boccard.

. Francfort, H.-P. (2012). Ai Khanoum 'Temple with Indented Niches' and Takht-i Sangin 'Oxus Temple' in Historical Cultural Perspective: Outline of a Hypothesis about the Cults. *Parthica*, 14, pp. 109-136.

. Francfort, H.-P. (2013). Habitat rural achéménide, hellénistique et kouchan dans la plaine d'Aï Khanoum-Shortugai. In: G. Lecuyot, ed., *Fouilles d'Aï Khanoum IX. L'habitat (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 34)*, Paris: Éditions de Boccard, pp. 157-178.

. Francfort, H.-P. (2015). Une idole protohistorique d'Aï Khanoum hellénistique (Bactriane, Afghanistan). In: V. Schiltz, ed., *De Samarcande à Istanbul: étapes orientales. Hommages à Pierre Chuvin II*, Paris: Éditions du CNRS, pp. 41-51.

. Francfort, H.-P., and Liger, J.-C. (1976). L'hérôon au caveau de Pierre. In: P. Bernard *ET alii*, *Fouilles d'Aï Khanoum (Afghanistan): campagne de 1974. Bulletin de l'École française d'Extrême-Orient* 63, pp. 25-39.

. Garczynski, P. (1980). Le palais. La cour dorique. In: P. Bernard *ET alii*, *Campagne de fouille 1978 à Aï Khanoum (Afghanistan). Bulletin de l'École française d'Extrême-Orient* 68, pp. 39-43.

. Gardin, J.-C. (1998). Prospections archéologiques en Bactriane orientale (1974-1978). 3. Description des sites et notes de synthèse. Paris: ERC.

. Grenet, F. (1991). Mithra au temple

- principal d'Aï Khanoum? In: P. Bernard and F. Grenet, eds., *Histoire ET cultes de l'Asie Centrale préislamique*, Paris: Éditions du CNRS, pp. 147-151.
- . Grenet, F. (2012). Mary Boyce's Legacy for the Archaeologists. *Bulletin of the Asia Institute* 22, pp. 29-46.
- . Grenet, F., Liger, J.-C., and Valence, de R. (1980). L'arsenal. In: P. Bernard et alii. *Campagne de fouille 1978 à Aï Khanoum (Afghanistan)*. Bulletin de l'École française d'Extrême-Orient 68, pp. 51-63.
- . Grenet, F., and Rapin, C. (2001). Alexander, Aï Khanoum, Termez: Remarks on the Spring Campaign of 328. In: O. Bopearachchi, C.A. Bromberg and F. Grenet, eds., *Alexander's Legacy in the East. Studies in Honor of P. Bernard (Bulletin of the Asia Institute 12)*, pp. 79-89.
- . Guillaume, O. (1983). *Fouilles d'Aï Khanoum II, Les propylées de la rue principale (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 26)*, Paris: Éditions de Boccard.
- . Hermary, A., and Leguilloux, M (2004). 2. a. Sacrifices. Les sacrifices dans le monde grec. In: *Thesaurus Cultus ET Rituum Antiquorum (ThesCRA)*, I. Los Angeles: Getty Publication, pp. 59-134.
- . Holt, F. (2012). When did the Greeks abandon Aï Khanoum? *Anabasis* 3, pp. 161-172.
- . Lecuyot, G. (2013). *Fouilles d'Aï Khanoum IX. L'habitat (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 34)*. Paris: Éditions de Boccard.
- . Lecuyot, G., ed. (2014). *IL y a 50 ans ... la découverte d'Aï Khanoum*. Paris: Éditions de Boccard.
- . Leriche, P. (1974). Aï Khanoum. UN rempart hellénistique en Asie centrale. *Revue archéologique* 2, pp. 231-270.
- . Leriche, P. (1986). Fouilles d'Aï Khanoum V. Les remparts et les monuments associés, (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 29). Paris: Éditions de Boccard.
- . Leriche, P., Rougeulle, A., and Ghassouli, N. (1980). Recherches sur les fortifications de la ville haute et de la citadelle sud-est. In: P. Bernard et alii. *Campagne de fouille 1978 à Aï Khanoum (Afghanistan)*. *Bulletin de l'École française d'Extrême-Orient* 68, pp. 64-75.
- . Lerner, J.D. (2010). Revising the Chronologies of the Hellenistic Colonies of Samarkand Marakanda (Afrasiab II-III) and Aï Khanoum (Northeastern Afghanistan). *Anabasis* 1, pp. 58-79.
- . Lerner, J.D. (2011). A Reappraisal of the Economic Inscriptions and Coin Finds from Aï Khanoum. *Anabasis* 2, pp. 103-147.
- . Litvinskiï, B.A., and Mukhitdinov, Kh (1969). Antichnoe gorodishche Saksanokhur (Yuzhnÿi Tadzhikistan). *Sovetskaya Arkheologiya* 2, pp. 160-178.
- . Lyonnet, B. (1991). Les nomades et la chute du royaume gréco-bactrien. In: P. Bernard and F. Grenet, eds., *Histoire et cultes de l'Asie Centrale préislamique*, Paris: Éditions du CNRS, pp. 153-161.
- . Lyonnet, B. (1997). *Prospections archéologiques en Bactriane orientale (1974-1978) 2. Céramique ET peuplement du Chalcolithique à la conquête Arabe (Mémoires de la Mission Archéologique Française en Asie Centrale 8)*. Paris: ERC.
- . Lyonnet, B. (2013). La Céramique de la maison du quartier sud-ouest d'Aï Khanoum. In: G. Lecuyot, *Fouilles d'Aï Khanoum IX. L'habitat (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 34)*, Paris: Éditions de Boccard, pp. 179-191.

- Mairs, R. (2013). Waiting for the Barbarians: The 'fall' of Greek Bactria. *Parthica* 15, pp. 9-30.
- . Martinez-Sève, L. (2010). À propos du temple aux niches indentées d'Aï Khanoum: quelques observations. In: P. Carlier and C. Lerouge, eds., *Paysage et religion en Grèce antique. Mélanges en l'honneur de Madeleine Jost (Travaux de la Maison R. Ginouvès 10)*, Paris: Éditions de Boccard, pp. 195-207.
- . Martinez-Sève, L. (2013). Le quartier du temple principal. In: G. Lecuyot, ed., *Fouilles d'Aï Khanoum IX. L'habitat (Mémoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 34)*, Paris: Éditions de Boccard, pp. 137-143.
- . Martinez-Sève, L. (2014). Aï Khanoum, ville de la Bactriane hellénistique. In: G. Lecuyot, ed., *Il y a 50 ans ... la découverte d'Aï Khanoum*. Paris: Éditions de Boccard, pp. 83-97.
- . Martinez-Sève, L. (forthcoming a). Vie religieuse et imaginaire dans la Bactriane hellénistique, une contribution. In: S. Gondet and E. Haerinck †, eds., *L'Orient est son jardin. Hommage à Rémy Boucharlat (Acta Iranica 58)*, Leuven: Peeters.
- . Martinez-Sève, L. (forthcoming b). *Fouilles d'Aï Khanoum III. Le sanctuaire du temple à niches indentées, 1. Architecture et histoire*. Paris: Éditions de Boccard.
- . Menasce, J. de (1964). *Feux et fondations pieuses dans le droit sassanide*. Paris: Peeters.
- . Pugachenkova, G.A. (1973). Keramicheskie pechi Kushans Kogo vremeni v yuzhnom Uzbekistane. *Sovetskaya Arkheologiya* 2, pp. 205-215.
- . Pugachenkova, G.A., and Rtveladze, E.V., ed. (1978). *Dal'verzintepi*. Tashkent: FAN UzSSR.
- . Rapin, C. (1992). *Fouilles d'Aï Khanoum VIII. La trésorerie du palais hellénistique d'Aï Khanoum (Mémoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 33)*, Paris: Éditions de Boccard.
- . Rapin, C. (2010). L'ère Yavana d'après les parchemins gréco-bactriens d'Asangorna et d'Amphipolis. In: K. Abdullaev, ed., *Traditsii Vostoka i Zapada v antichnoï kul'ture Srednei Azii*, Tashkent: Noshilik yog'dusi Press, pp. 234-252.
- . Rougemont, G. (2012). *Inscriptions grecques d'Iran et d'Asie Centrale, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Volume II, 1*. London: Henry Ling Limited.
- . Schlumberger, D. (1965). Aï Khanoum, une ville hellénistique en Afghanistan. *Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres*, pp. 36-46.
- . Shenkar, M. (2012). Aniconism in the Religious Art of Pre-Islamic Iran and Central Asia. *Bulletin of the Asia Institute* 22, pp. 239-256.
- . Shenkar, M. (2014). *Intangible Spirits and Graven Images: The Iconography of Deities in the Pre-Islamic Iranian World*. Leiden, Boston: Brill.
- . Shenkar, M. (2015). Rethinking Sasanian Iconoclasm. *Journal of the American Oriental Society* 135.3, pp. 471-498.
- . Shenkar, M. (2017). The Great Iranian Divide: Between Aniconic West and Anthropomorphic East. *Religion* 47, pp. 378-398.
- . Staviskii, B.Ya. (1972). *Itogi raskopok Kara-tepe v 1965-1969 gg*. In: B.Ya. Staviskii, ed., *Buddiiskii kul'tovyi tsentr Kara-tepe v Starom Termeze [= Kara-tepe III]*, Moscow:Nauka, pp. 8-61.
- . Staviskii, B.Ya. [Staviskij B. Ya] (1986).

La Bactriane sous les Kushans. Paris: Maisonneuve.

. Thierry, F. (2005). Yuezhi et Kouchans. Pièges et dangers des sources chinoises. In: O. Bopearachchi, and M.-F. Boussac, *Afghanistan, ancien carrefour entre l'est et l'ouest*, Turnhout: Brepols, pp. 421-539.

. Veuve, S. (1987). *Fouilles d'Aï Khanoum VI, Le gymnase (Memoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan 30)*. Paris: Éditions de Boccard.

. Wilson, L.M., and Assar, G.R.F. (2007). Re-dating Eukratides I relative to Mithradates I. *Journal of the Oriental Numismatic Society* 191, pp. 24-25.

. Wright, N.L. (2012). *Divine Kings and Sacred Spaces: Power and Religion in Hellenistic Syria (301-64 BC) (British Archaeological Reports International Series 2450)*. Oxford: Archaeopress.

. Yagodin, V.N., Kidd, F., Minardi, M., Bonnat, M., and Kashimov, S. (2016). The Akchakhan-kala Wall Paintings: New Perspectives on Kingship and Religion in Ancient Chorasmia. *Journal of Inner Asia Art and Archaeology* 7, pp. 125-165.

. Zeïmal', E.V. (1983). *Drevnie monetÿ Tadzhikista*.

هرگز دل من ز علم محروم نشد
کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز
معلوم شد که هیچ معلوم نشد

خیام

